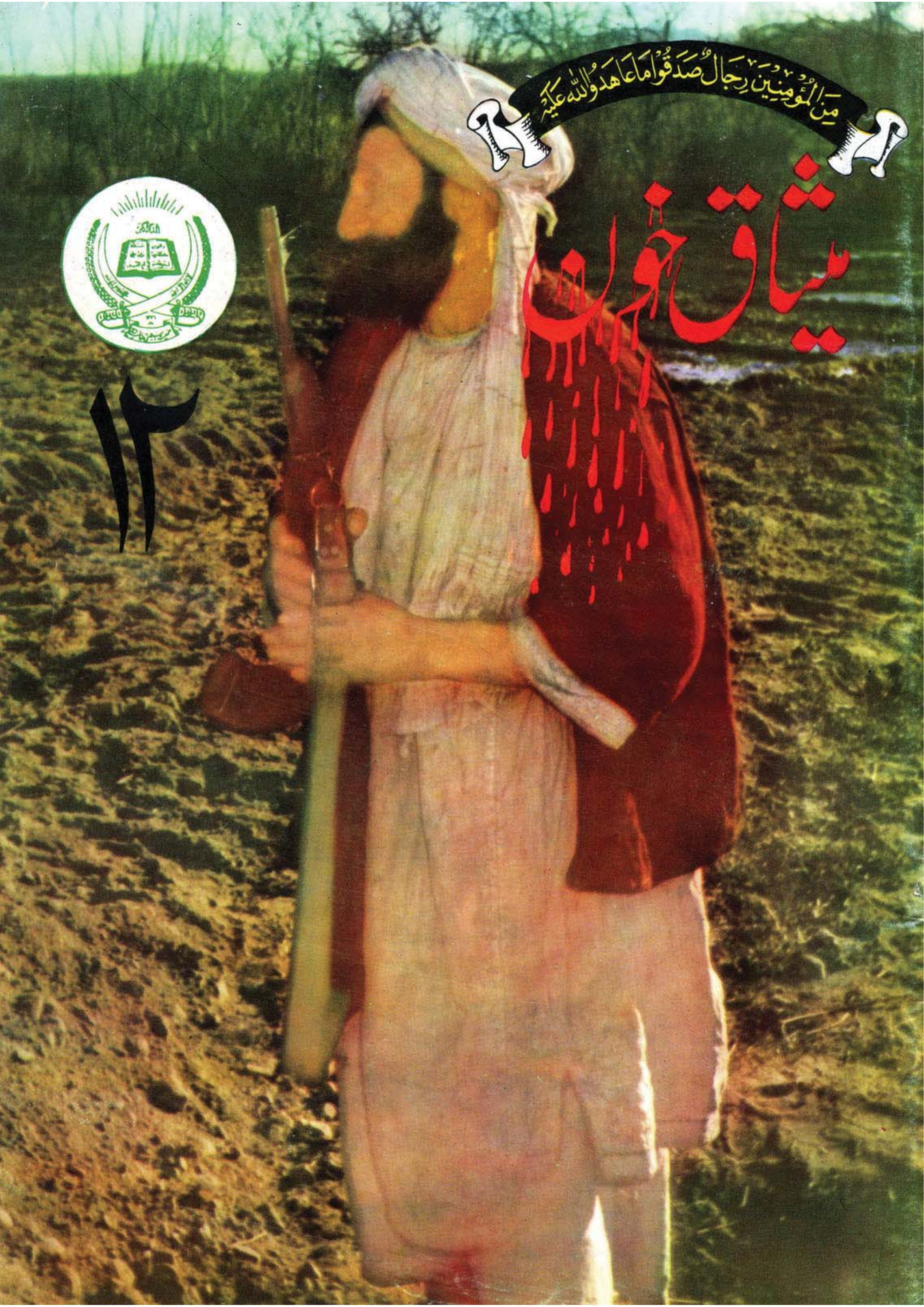

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ
میثاق خون
۱۴

بسم الله الرحمن الرحیم

الم تر الی الّذین یزعمون انّهم اٰمنوا بما انزل الیك وما انزل
من قبلك یریدون ان یتحاکموا الی الطّاغوت وقد امروا
ان یکفروا به ط ویرید الشّیطٰن ان یضلّهم ضلٰلاً بعیداً ط
واذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرّسول رأیت
المنافقین یصدّون عنك صدودًا ○ نساء آیه ۶۱

ترجمه:

آیا ندیدی بسوی آنانکه گمان می برند که ایمان آورده اند به آنچه نازل شده به تو و به آنچه که قبل از تو نازل گردیده ، میخواهند قضایای خویش را (جهت فیصله) به سوی طاغوت (قدرتهای سرکش و ضد قانون) درحالیکه باو شان امر شده تا به او کافر گردند ، و می خواهد شیطان که گمراه سازد ایشان را گمراهی دور (از هدایت وحقیقت) وچون گفته شود به ایشان که بیائید به سوی آنچه نازل کرده است خدا و بسوی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خواهی دید که منافقین بازمی ایستند از تو به اعراض

آدرس مکاتباتی :

مدیریت مجلّه "میثاق خون"

کمیته فرهنگی جمعیّت اسلامی افغانستان

پوست بکس ۳۴۵ - پشاور ، پاکستان

P.O. BOX. 345

PESHAWAR - (PAKISTAN)

بسم الله الرحمن الرحیم

مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ رِجَالٌ صَدَقُوْا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ

میثاق خون

شمارهٔ دوازدهم	عقرب ۱۳۶۰ هـ ش	سال اول











مطالب این شماره

سخن ماه

بسم الله الرحمن الرحیم

بمناسبت شهادت حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه

بخون بنویس بر دیوار ظالم که آخر سیل این بنیاد خون است

امروز روز عاشوراست و بیاد بود واقعه المناکی که درین روز درمیدان کربلا ' جائی که قافله سالار قربانیان وشهدای راه الله یعنی سیدالشهداء حضرت امام حسین (رض) با ۷۲ تن از همسنگران جانبازش با شهادت رسیدند ، محفلی آراسته ایم . وحقا این محفل برخلاف محافل دیگری که بهمین منظور در اطراف واکناف جهان بامراسم بخصوصی و وباشیوه های بعضاً خرافی برگذارمی گردد ـ از شکوه خاصی برخوردار است .

شکوه این محفل اگر ازیسکو باغم واندوه توأم است از جوانبی افتخار آفرین وامید بخش است زیراکه : درینجا مجاهدین جان باز افغانستان کسانی که از کربلای افغانستان پیام خون حسینیان همرزمشان را باینجا حمل کرده وباز باشتاب وتلاش میخواهند دوباره قبل ازآنکه خون های پاک همرزمانشان بخشکد به‌سنگر برگردند وعملاً ازشهادت ابرمردی از دودمان نبوت یعنی حضرت سیدالشهداء امام حسین (رض) تجلیل کنند وچنین شعا دهند که :

"مرگ‌سرخ به اززندگی ننگین است"

گفتم این محفل , از شکوه خاصی برخوردا . آری ! وحقاکه چنین است : جان برکفان مک توحید ومجاهدین جان‌باز راه حق ' صف از صف نشسته و مصمم واستوار ، باپیمان متین خود با خدا ارادهٔ هر نوع جان بازی را دارند .

شکوه این محفل درین است که : اینجاتجلیگاه آرمان والای حسین است (رض). درناصیهٔ هر مجاهد افغان نور ایثار وقربانی می درخشد وقلب هر مجاهد افغان برای شهادت می طپد . زیرا او باشهادتش میتواند همرکاب امام بزرگوارحضرت امام حسین (رض) باشد واینک که چنین است' بایا لحظاتی چند گوش فرا دهی وبدانی و بشناسی

که امام حسین که بود وچه کرد ؟

چرا امام حسین به قربانگاه شتافت ؟

امام‌حسین فرزند حضرت علی کرم‌الله وجهه ونواسهٔ پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وسلم بود .در

زمان وی وپس از وفات حضرت عثمان (رض) حوادثی وواقعاتی یکی بعد دیگر درجهان اسلام رونما گردید وبوقوع پیوست که شیرازهٔ آرامش مردم ونظام حکومت اسلامیٔ را متزلزل ساخت. آهسته سایه های کریه ظلم وجور و غارت بر سرـ نوشت توده های محروم سایه افگندن آغازیدو هوی وهوس های نفسی حکام بحیث قانون‌بجای دساتیر والای اسلام ، تنظیم نظام امور دولتی را بدست میگرفت وتادور روزگار ، به یزید رسید. مخالفت ها بانظام ظلم وجور از آغاز این هنگامه ها الی زمان یزید ادامه داشت . زمانی که یزید باآن هواها و هوسهای شیطانی برسرنوشت مردم تسلط یافت دیگر مسلمانان آگاه ودور اندیش تحت قیادت امام بزرگوار شان نمیتوانستند فقط بامخالفت های لفظی اکتفا نمایند وحکام خود کامه همچنان به تجاوز خود ادمه دهند وتازیانهٔ ظلم وجور را برشانه های شان تحمل نمایند این کار ناممکن بود . زیرا امام‌حسین تربیت یافته ء آغوش مملو از محبت پیامبر (ص) بود وی حامل کوله بار عظیم رسالت تحقق عدل الهی درزمین ونجات انسان‌های مظلوم از زنجیر ظلم وتجاوز را بدوش داشت اونمی توانست بپذیرد که یزید بنام اسلام مردم را غارت کند وبنام اسلام برحریم شرف وناموس مردم خیانت ورزد ونمیتوانست تحمل کند وخاموش بنشیند وبنگرد که : فقط مردم نماز بخوانند وحج بروند وروزه بگیرند ولی درپهلوی اینها ظلم وستم را بحیث قانون نظام زندگی خود پذیرا گردند .

امام‌حسین کسی نبود که آرام وساکت بنشید وتماشاگر صحنه های تراژیک وحزن انگیز فرصت طلبان واستفاده جویان که دین رابه نفع دنیا و شکم قلب می کردند و قدرت و سلطه وزور را به بهای زر مشروع جلوه می دادند و برای فریب مردم ، به نفع دستگاه ظلم وجور و فساد حاکم بر سرنوشت امت مسلمه دام تزویر برسر راه مردم می گستردند . امام حسین کسی نبود که دربرابر زورتسلیم میشد و خدعه‌ونیرنگ مزوران اوراغافلگیر می کرد وبا دستگاه ستمگستر یزید ازدرزش و مصلحت پیش میآمد وآسایش ورفاه خویشتن را دررنج و عذاب دیگران میخواست او قرآن متحرک بود . اوروح اسلام را درک کرده بود . او در آغوش پیامبر (ص) ودر کانون خانوادهٔ پاک و گرامی اش درس تقوی ، شجاعت ، ثبات وپایداری و جهاد ومبارزه در راه حق و دفاع از حریم‌شرف وناموس انسانیت وشهادت در راه خدا را آموخته وفرا گرفته بود . اوسالها قبل، از زبان جدبزرگوارش پیامبر گرامی اسلام (ص) شینده بود که او سیدالشهداء است وقافله سالار همه‌جان باخته‌گان راه حق وقربانیان مکتب توحید است . او اینرا میدانست . دستگاه ستمگر یزید بسیار تلاش کرد تا حد اقل امام را راضی بسازد تاسری به رسم تأیید و تعظیم در برابر نظام حاکم موجود ، بجنباند ودر عوض از احترام بی پایان یزید و یزیدیان برخوردار گردد وازمال و ثروت دنیا هم هرچه بخواهد در اختیارش قرار بدهد. حضرت امام‌حسین میتوانست این کار را بکند وبا دستگاه ظلم وجور و غارت یزید بسازد وبرای مشروع جلوه دادن موقف خود راه شرعی بازنماید . اومیتوانست بمردم تلقین نماید که حکومت کردن وادارهٔامور مسلمین کاردنیائی‌ست وسیاست میخواهد ودانشمندان دینی نمیتوانند این کار را انجام دهند. یعنی امام حسین بهتر از هر شخصیتی مؤثر تر وموفق‌تر بودکه این کاررامی‌کرد ومی گفت : دین ازسیاست‌جداست وسیاستمداران وحکام رابا دین کاری نیست و ودین باید درهمان محدودهٔ مساجد و مدارس فقط برای عبادات فراگرفته شود . . . آری ! امام این کار را میتوانست انجام دهد ومورد احترام سیاستمدارانی چون یزید ستمگر باشد .

اما، او این کار را نکرد وهرگز هم حاضر نشد حتی برای یک لحظه مبنی برتأیید وتعظیم دستگاهٔ طاغوتی یزید سکوت نماید .

چرا ؟

چون‌اومسلمان بود واسلام‌را بهتر وخوبتر درک میکرد و بشناخت . اوسیدید که تازیانهٔ جور وشلاق

ستم بر پشت و گردهٔ مسلمانها بنام اسلام فرومی بارد واوفریاد وناله های جانکاه مستضعفین وبیچاره ها رابی تابانه می شنید ودست هائی را که ملتمسانه بسوی اودر از می شدند و امام حسین را منحیث ولی خداودوست پروردگار، برای نجات شان از چنگال جنایتکار یزید و یزیدیان، بیاری می طلبیدند، میدید واین همه ناهنجاری‌ها ـ نابسامانیها ورنج ها ودردها رالمس می کرد. لذا: اوخویشتن را مسئول ومکلف میدانست تا بفریاد مظلومین گوش فرادهد وناله های محکومین واسیران جور وجفای دشمنان اسلام رابشنود وبرای نجات شان اقدام نماید این از یک طرف.

از طرف دیگر: موضوع اسلام مطرح بود واسلام را بحیث دینی می شناخت و ایمان داشت که اندک ترین انحرافی را در آن جائی نیست وبر هیچگونه ستمگری و تحت هراسم ورسمی که باشد صحه نمیگذارد. و همچنان سر نوشت آیندهٔ اسلام مطرح بود. اگر امام حسین رضی‌الله‌عنه در برابر اوباشی های یزید و خود کامه‌گی های وی خاموش می نشست وبی تفاوتی اختیار میکرد و بخود و مردمش تلقین می نمود که سلطه‌گر سایهٔ خدا در زمین است وسیاست و حکمروائی را با دین ارتباطی و کاری نیست ـ سر نوشت آیندهٔ اسلام بکجا می‌کشید و چگونه میشد؟

او که ادامه دهندهٔ راه پیامبران بود ناممکن بود این حرف ها و اندیشه ها مسیر ایمان قوی وعزم راسخش را از استقامت راهی که لازم بود اختیار کند به انحراف بکشاند. لذا حضرت امام حسین جزاین راهی نداشت که باید علیه جوروغارت قیام نماید وعلیه زورگوئی وستمگری وفساد عصیان ورزد و علیه موجودیت وحشت واختناق وترور ـ حیله وتزویر وریا وشرک اعتراض کند وفریاد برآورد که: هان! ای مردم! ای اسیران جور و غارت یزید! ای فریب خوردگان دام تزویر و ریا! اگر دین ندارید لااقل دردنیای خود آزاد باشید!!..

او حق داشت قیام کند و فریاد برکشد که: "ای مسلمانان! بخواب نروید! برخیزید قیام کنید که دشمنان حق و عدالت میخواهند ریشهٔ دین و ناموس تان را بتیشهٔ هوا و آز از ریشه قطع کنند و شمارا بجای بندگی خدا به بردگی خود بکشانند".

امام حسین(رض) سرانجام حرکت کرد!

بکجا؟

حرکت بسوی پیروزی ـ حرکت بسوی آزاد زیستن! حرکت بسوی گلزمین شهادت! و حرکت بسوی خدا!

برای چه؟



برای پاسخ گوئی به ندای فطرت . برای رهانمودن انسان از ستم انسان . برای ازهم گسیستن دام های تزویر ونیرنگ و فریب حقه بازان که بنام دین برسرراه مردم تنیده اند، برای خنثی نمودن توطئه ها ، دسائس و طرح های منافقانهٔ فرصت طلبان و مکاران که با استفاده از هر فرصتی در کمین می نشینند و تلاش می کنند که تا از آب گل آلود ماهی بیگرند .

برای درهم کوبیدن بنا های ظلم و ستم وخیانت وغدر وسرانجام برای برچیدن بساط عیش وعشرت خود کامگان وعیاشان .

آری ! امام حسین بسوی سر زمین کربلا برای تحقق این اهداف ره نوردید وبه سنگر شتافت .

امام حسین درکربلاء :

امام حسین با ۷۲ تن از یاران جان برکفش درکربلا است . هفتادودو تن از مصمم ترین مؤمنین همچون کوهاستوار ـ بهانتظار شهادت ایستاده اند . آفتاب با گرمای بخصوصی برریگزار کربلاء می‌تابد. لشکریان یزید باچهره های مسخ شده وکریه ، دربرابرامام ویارانش صف آرائی کرده اند .

جنگ درمی گیرد. نبرد آغاز می یابد وفرزندان مکتب توحید یکی بعد دیگر برزمین می‌غلطند وشهید می‌شوند . وسر انجام امام‌حسین ع آن نواسهٔ ارجمند وگرامی پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وسلم ، اما میکه دستان مبارک رسول الثقلین سرورویش را نوازش میداد، امامیکه گلویش بوسهٔ گهٔ فخرکاینات بود، اینک سرنیزه های کینه وعداوت دوزخیان یزیدی بدن مبارکش را شگافته است .

عجیب حالتی است . . .

امام حسین (ع) امامی بآن عظمت وشکوه وباآن همه عزت وشوکت اینک در میدان کربلا بروی خاک افتاده وخون پاکش برریگزار کربلا جاری است .

سر انجام امام حسین مرگ سرخ را برزندگی ننگین یزید ویزید گونه ها ترجیح داد وشهادت را پذیرفت وروح پاکش برفیق اعلی پیوست (انالله وانا الیه راجعون)

آری ! برادر مجاهد !

امام حسین (ع) نواسهٔ گرامی پیامبر اکرم (ص) ، پیشوای عالیقدر من و تو امروز در کربلاء شهید شد و باخون پاک خویش درخت آزادی واسلام را آبیاری نمود و اکنون بر من و توست که از ادامهٔ راه این قافله سالار کاروان بخون خفته گان راه خدا ، باز زیستیم وهمچنانکه با تمام شجاعت وایمانداری دربرابر روس جنایت کار وسفاک مردانه وار می رزمیم باپیروی از آرمان والای حسین باید بایزید گونه ها وفرصت طلبان استفاده جو که باز برگرد آن عفریت تبه کار یعنی ظاهرشاه وایادی خونخوارش دام عنکبوتی تنیده اند و میخواهند باز قدم های کثیفشان را بر سر زمین شهید پرور ما بگذارند وباز ظلم وجوروغارت را در لفافهٔ جعلیات خویش ظل‌الله فی‌الارض جاوه دهند وباز همان شلاق ها وتازیانه های استبدادرا بر دوش وگرده شما بکوبند آگاهانه بمبارزه برخیزید . تارضای خدای بزرگ را حاصل نمائیم وروح پاک امام را شاد گردانیم .

درود بروان پاک امام حسین ویاران جان‌بازش!
شادباد روح پاک همه بخون خفته‌گان راه خدا!

عمادالدین "وثیق"
مدیر مسئول مجلهٔ میثاق خون

زرازِ حکمت قرآن بیاموز
چراغی ازچراغ او برافروز
ولی این نکته را ازمن فراگیر
که نتوان زیستن بی‌مستی وسوز

پیوسته بگذشته :

دکتور سید محمد موسی توانا

جنبش های اسلامی در پیچ وخم تاریخ



اخوان‌المسلمین در برابر استعمار و دستگاه سلطنت:

در اوائل سال پنجاه میلادی، ابراهیم عبدالهادی یکتن از نخست وزیران سابقه به میز محاکمه کشانده شد. در دوران این شخص اخوان‌المسلمین زندانی و شکنجه شد، و مرشد عام شان به قتل رسیده بود. معاون څارنوال عوسی در دعوی خود چنین اعلان نمود: مرحوم حسن البناء شهید در طریق نهضت عظیم خود جام شهادت نوشید هدف از نهضت او، اصلاحات بنیادی جامعه و رهائی از زنجیر استعمار بود. استعمار، ریشه و سر منشأ همه مفاسد است. استعمارگران از این نهضت در هراس شدند لذا در جهت سرکوبی آن از نفوذ خود که بر زمامداران ضعیف النفس داشتند استفاده نموده تلاش کردند تا نهضت را در نطفه خفه سازند. رژیم حاکم، بر حسن‌البناء شهید فشار وارد نمود تا از کاندیدای خود صرف نظر نماید. ابراهیم وسایر مزدوران استعمار، به فاروق پادشاه وقت اعلام خطر نمودند که نهضت اخوان تاج و تخت اورا در خطر انداخته. در دوران تحقیق دکتور یوسف رشاد و همسرش که از نزدیکترین درباریان فاروق بودند اعتراف نمودند که فاروق ترس خود راکه ازاخوان داشت پنهان کرده نمیتوانست. او فکر می کرد که این نهضت دشمن او و تاج و تخت او می باشد ودر جهت سرنگونی رژیمش قدم بر میدارد لهذا چاره ندارد جز اینکه آنرا منحل و سرکوب نماید.

مجله روزالیوسف در سال ١٩٤٨ که به سر-دبیری احسان عبدالقدوس نشر می شد در شمارهٔ ١٠٣٥ خود تحت: "تلاش در جهت منحل ساختن اخوان المسلمین" می نویسد: در اجتماع اخیر کمیسیون سیاسی جامعهٔ عرب، علی مؤید نمایندهٔ یمن فعالیت‌های اخوان المسلمین را، در فعالیتها و تظاهرات ضد رژیم یمن مورد انتقاد قرار داده ویکتن از نمایندگان اعلان نمود که باید این سازمان منحل ساخته شود تا آنچه در یمن بوقوع پیوسته در مصر صورت نگیرد والبته این اولین باری نیست که مسئلهٔ انحلال جمعیت اخوان المسلمین مطالبه میگردد. چندین مرتبه چنین پیشنهادی صورت گرفته است.

بار اول در سال ١٩٤١ در دوران حکومت حسین سری، آنجا که جهت افتتاح یکی از مراکز جدید در منطقه سیده زینت اجتماع پر شکوهی دائر شده بود از تشکیل این اجتماع ناراحت شده و احتجاجیه ای عنوانی حکومت مصر تقدیم نموده و متذکر شدند که نهضت اخوان المسلمین با روشهای



درتصویر فوق جان برکفان جمعیت اسلامی افغانستان را با سلاح‌هایی به غنیمت گرفته شده از مزدوران روسی را مشاهده میکنید که همه با چهره های آگنده از نور و ایمان بخاطر آزادی میهن شان آمادهٔ هر نوع ایثار و فداکاری اند.

دشمنانهٔ خود علیه انگلیسها امنیت و استقرار امپراتوری بریطانیا را به خطر انداخته لذا حکومت در برابر شان نباید فروگذاشت نماید وبایست این سازمان را منحل اعلان کنند. حکومت حسین سری این درخواست را نپذیرفت پس انگلیسها از میان طرفداران خود گروهی را بنام "اخوان الحریة" برادران آزادی جهت مقابله با اخوان تشکیل داد.

لارد کلیرن سفیر انگلیس مطالبهٔ جدیدی را به تقاضای خویش افزود وآن اینکه حکومت بکوشد که حسن البناء در دائرهٔ انتخاباتی خود در اسماعیلیه که در آنجا پایگاه عساکر انگلیس می باشد کامیاب نشود. در برابر اصرار سفیرانگلیس نخست و زیر وقت حسین سری حسن البناء شهید را به نزد خود طلب کرده واز او خواست که از کاندید ای خود صرف نظر نماید چون جواب رد شنید پس پنجاه مرکز اخوان المسلمین را بست واین اولین قدمی بود در جهت منحل ساختن این سازمان. اما دیری نگذشت که پیروان نهضت شوریدند و تصمیم گرفتند که مراکز خویش را بزور دوباره بگشایند نحاس پاشا اجازه داد مراکز بسته شدهٔ اخوان دوباره به فعالیت خویش ادامه دهند وبا ایشان قرار داد صلحی را امضاء کرد و فؤاد سراج الدین و استاد عبدالحمید عبدالحق از شخصیتهای معروف مصر در آنه وران بحیث عضو افتخاری شامل این نهضت گردیدند.

بار سوم تصمیم انحلال نهضت اخوان المسلمین در عهد نخست وزیری احمد ماهر گرفته شد. این بار این تصمیم توسط شیخ جامعهٔ از هر گرفته شد. موصوف دستور صادر فرموده که همه مؤسسات و سازمانهای مذهبی منحل شوند زیرا اینها مطابق مصالح خاص خودها فتوی صادر مینمایند مگر قبل ازینکه این آرزوی او پیاده گردد شیخ موصوف چشم از جهان بربست.

بار چهارم وقتی انحلال این سازمان گرفته شد که در یمن شورشی بمیان آمد.

در سال ۱۹۵۱ بر اثر فشار قوی مردم مصطفی نحاس قرار داد سال ۱۹۲۶ را که با انگلیسها بسته شده بود ملغی ساخت. انگلیسها این کاررا یك جرقهٔ زود گذر خشم مردم تلقی نموده عقیده داشتند که می شود از راه دادن شعار و تنظیم را هیمائیها و نوشتن مقاله های حماسی خاموش گردد. و یقینا که هیاهوی احزاب از این هم بیشتر چیز دیگر نبود. اما اخوان المسلمین، با این نوع عکس‌العملهای کم اثر اکتفاء نکرده دست به عمل مسلح زده، اردوگاه انگلیس را در کانال سویس مورد حمله قرار دادند و در راه مواصلاتی آنها ماین گذاری کرده و بدین وسیله عدهٔ زیادی از انگلیسها را نابود ساختند و پیش ازینکه اخوانیها دست به عمل مسلح زنند همه مردم چشم بسوی ایشان درخته بود و در انتظار گامهای عملی آنان بود.

در شمارهٔ ۱۲۲۴ مجلهٔ روزالیوسف که بتاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۵۱ نشر شد نویسندهٔ مضمون احسان عبدالقدوس‌چنین‌مینویسد: چون از نیروهای ملی‌صحبت میکنم نمیتوانم‌گروه اخوان المسلمین را نادیده بگیرم، من عقیده دارم که نهضتهای دینی دلنشین ترین آواز یست که در قلب توده ها جا دارد چه اینکه این نهضت اسلامی باشد ویا مسیحی ویا دعوت یهودی که در پناه آن صهیونستها قدرت به تشکیل دولت در سر زمین فلسطین را پیدا نمودند.

اخوان المسلمین امروز مانند سابق علمبردار جهاد در راه اسلام است. دشتها و مرغزارهای فلسطین شاهد قربانیهای راد مردان دلاور این سازمان است. اینها در نبرد های خونین خود کنگرهٔ ابر‌قدرتها را بلرزه در آوردند. یکتن از قهرمانان این گروه معادل ده سرباز قهرمان بود همه افسران و ناظرانی که حاضر در صحنه های نبرد بودند شاهد دلاوری و قهرمانی اینها اند. اینان از مرگ نمی ترسیدند و باشور و شوق بسوی معرکه میرفتند و شهادت را با کمال افتخار استقبال می کردند. مگر امروز چرا آنها در سنکرهای اطراف کانال سویز دیده نمی شوند؟ همه آنچه که آنها در اختیار داشتند در راه جهاد تقدیم می نمود ندارد از این بزرگتر برای اسلام و مصر، رهبر اخوان دیگر چه تقدیم مینمود؟ مگر او نبود که برای آزادی فلسطین و تحریك به جهاد مسلح اعلامیه می نوشت و سخنرانی می کرد؟ پس باید در حق این گروه از انصاف و عدالت کار گرفت.

سپاهیان اخوان از جنگ فلسطین برگشتند در حالیکه از پشت سربا شمشیرهای زهر آلود زخمی شده بودند. قهرمانانه برگشتند با ایشان چه شد؟

رژیم حاکم‌به سرکوبی شان آغاز کرد. رهبر عالیمقام شان را در تاریکی به قتل رساند. آیا بار دیگر این فاجعه در حق شان تکرار می شود؟ اگر در جنگ آزادی شرکت جویند آیا حق دارند که از خود چنین سوالی بنمایند؟

فرض کنیم اگر ایشان مطمئن نشدند وکسی هم تضمین نکرد که در آینده چنین فاجعه در حق شان تکرار نمی شود پس آنها جهاد را ترك میگویند و دعوتشان خاموش می شود؟ و احساس دینی‌و ملی

به بحر زندگی خاموش تا کی
نوای موج طوفان آفرین است
سحاب آرد ز گردون درج گوهر
غریو رعد بوستان آفرین است

شان خفه می گردد؟ و می گذارند با مصر هر چه شد بشود؟

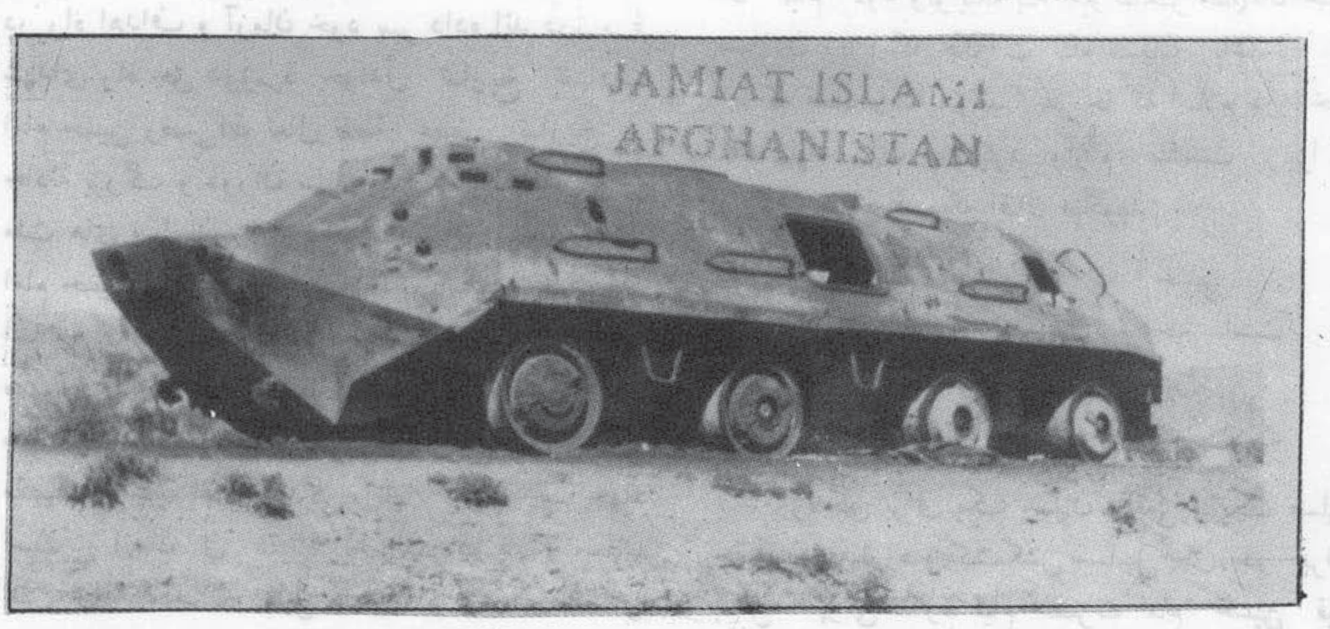
من مقاله ای را که به این مفهوم یکتن از اعضاء اخوان نوشته بود خواندم اما مقاله بیانگر نظر رسمی این نهضت نبود. نویسنده در اخیر مقاله اش به این حدیث شریف تمسک کرده بود که: "لا یلدغ المؤمن من حجر مرتین" مسلمان از یك سوراخ دوبار گزیده نمی شود. آیا این جای استشهاد به این حدیث است؟ آیا در تاریخ دیده شده که پیغمبری بنام اینکه پیروانش اورا اذیت و آزاد داده اند ودر راه دعوت شکنجه و فریبش داده اند دست از دعوت برداشته باشد؟

طوریکه من درك کرده ام نهضت اخوان‌المسلمین در این شرائط حیثیت اعلان جنگ بر ضد انگلیس ها را دارد از این نهضت چنین انتظار برده میشود که هر قدر پیروانش شکنجه وآزار ببینند و رنجها و محنتها به استقبال شان بشتابد دست از تلاش و عمل بر ندارند. من هر گز پیش بینی کرده نمی توانم که در آینده بار دوم و سوم و چهارم رهروان راه این نهضت مورد شکنجه وآزار قرار نمی گیرند وهر کسیکه چنین وعده ای کند خود را فریب میدهد. آیا چنین ابتلاء وآزمایش سنت زندگی مؤمنان نیست؟ آلها وکودکانشان در آینده هم مثل گذشته مورد شکنجه وآزار قرار خواهند گرفت. زندانی و کشته خواهند شد، آواره ودر بدر خواهند گردید، از روی اخلاص وایمان اعلان میدارم که این روزها روز امتحان اخوان المسلمین است که بعد از محنتهای سابقه در پیش دارند. پس یا اینکه چون گذشته ثابت واستوار و نیرومند باقی می ماند، و دعوتش چون شعلهٔ سوزنده وروشنگر، دشمنان مصر واسلام را خاکستر ساخته وپرتوش راه رهروان راه حق را روشن میسازد و نسل جدید و جوانان مصر را در اطرافش فرا میخواند. ویا اینکه مصر اینها را از دست میدهد وبا از بین رفتن شان در مصر دیگر چهرهٔ راد مردان دلاوریکه در راه خدا بیباکانه می رزمند و مشتاقانه جام شهادت مینوشند مفقود میگردد.

در حالی چنین سخنان بر زبانم می آید که دل امید وارم بمن مژده میدهد که آنروز رسید نیست که رستا خیز اخوان آغاز گردد. امروز نیروهای ملی همه آمادهٔ جهادلد.

مجله الدعوة: اخوان‌المسلمین علیه انگلیسها قیام کردند، خون پاك شهیدان شان را سخاوتمندانه در این راه نثار نمودلد. چرچیل صداعظم آنوقت انگلیس گفت: اکنون عنصر جدیدی داخل معرکه شد. لذا استعمار ورژیم سلطنتی آنعهد جهت سرکوبی مجاهدین دست به توطئه زدند، آتش سوزی قاهره و حوادث مختلف دیگر برخی ازین وسایل بود. روزها گذشت بار دیگر علیه اخوان‌المسلمین دسیسهٔ تازه شروع میشود وبه زندانها و قتلگاهها کشانده میشونه.

(ادامه دارد)





متن بیانیه پروفیسر برهان الدین "ربانی"

رهبر جمعیت اسلامی افغانستان که در روز یازدهم "ماه محرم" بیادبود شهادت حضرت امام حسین "رضی الله تعالی عنه" ایراد گردیده بود.

الحمدلله وحده نصر عبده واعـز جنده وهـزم الاحزاب وحده والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا و مولانا محمد وعلی اله و اصحابه، ومن جاهد فی سبیله الی یوم‌الدین.

برادران مجـاهـد السلام علیکم ورحمةالله وبرکاته و بعد:

اجتماع امروز مان بمناسبت شهادت سیدالشهداء حضرت امام حسین (رض) و تجلیل از قهرمانی این فرزند بزرگ اسلام که شما و برادران همرزم تان‘ رهروان صادق و مخلص امام حسین (رض) هستید اجتماع امروزی خود را بدین مناسبت برگذار میکنیم در تاریخ اسلام روزهائی و حوادثی مختلفیرا بخاطر داریم‘ شهدای در راه خدا فرزندان، اصیل اسلام در راه اهداف و آرمان خود سر داده اند درز مرهٔ شهدای راه حق درزمرهٔ حوادثی تاریخ شهادت امام حسین رضی‌الله تعالی نقطهٔ عطف تاریخ و حادثهٔ بزرگ و دوران سازی بود که یک بار دیگر ملت های مسلمان را از خواب گران بیدار کرد. امام حسین (رضی‌الله تعالی عنه) بر اساس طرز فکر اسلامی که میگفت! "الحیاة عقیدة وجهاد" زندگی مفهومی ندارد مگرد و مطلب در زندگی است یکی هم عقیده و دیگر جهاد یعنی لب و لباب زندگی مقصد و غایهٔ اصلی زندگی تنها عقیده و جهاد است. انسان بی عقیده حیوان دو پا و مسلمان غیر مجاهد انسان ذلیل و دور از فرهنگ اسلامی است. پس مسلمانیکه حقیقتاً براه اسلام روان است، باید معتقد باشد و مجاهد باشد. بر اساس همین طرز فکر حضرت امام حسین (رض) قیام کرد. در قیام خونین خود حضرت امام حسین بر علیه چه کسی ودر چه سر زمینی قیام کرد؟ ما می‌بیم که حضرت امام حسین (رض) به اساس درک واقعی ای که از اسلام داشت و بعید نبود که در آغوش پیشوای بزرگ جد بزرگوار خود سالار بشریت حضرت محمد صلوات‌الله علیه و سلامه تربیت یافته بود او در آنجوار قدرسی آموخته بود که مسلمان در برابرباطل آرام نمینشیند‌در برابر فساد خاموش نمینشیند از هر جائیکه فساد سرکشد از هر جائیکه حریم اسلام مورد تعرض و تجاوز قرار بگیرد باید علیه آن قیام نمود ولواینکه به امیر ظاهر مسلمانان خلیفهٔ مسلمانان ویا اینکه حکومت بنام مسلمان باشد. هر جا که فساد ریشه دواند‘ هر جا که اسلام در خطر افتد باید مسلمان قیام کرد وآرام ننشست زیرا که زندگی مسلمان قسمیکه اقبال میگوید:

میارا بزم بر ساحل که آنجا
نوای زندگانی نرم خیز است
به دریا غلط و باموجش در آمیز
حیات جاودان اندرستیز است

زندگی برای یک مسلمان واقعی و یک مسلمان حقیقی جز مبارزه و کشمکش مسلسل حق در برابر باطل مفهومی ندارد قیام حضرت امام حسین قیام

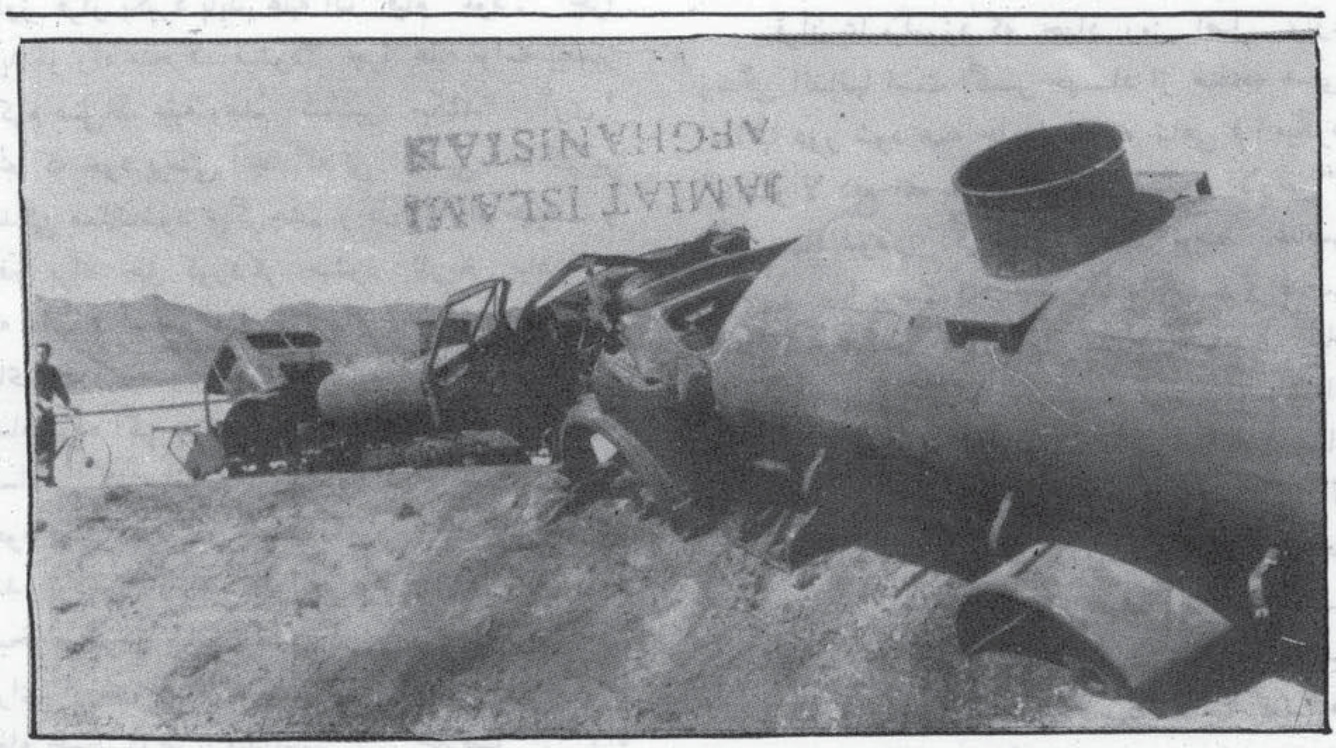
سازنده و آموزنده ای بود، قیامی بود که برای همه انسانها درسی را آموخت که بگفته شاعر

موج خون او چمن ایجاد کرد
تا قیامت قطع استبداد کرد

راستی که موج خون حضرت امام حسین (رض) طوفانی را بمیان آورد که فرزندان اصیل مسلمان درمیان هر عصر وهر نسل علیه ظلم واستبداد و علیه فساد قیام نمودند و قیامهای بعدی مسلمانان در تاریخ، تا امروز همه گی درسی بودکه از مکتب امام حسین که در دامان پیغمبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه وسلم پرورش یافته بود فراگرفتند واین قیام تجدید حیات درمیان مسلمانان نمود. راستی اگر امام حسین (رض) قیام نمیکرد درمیان مسلمانان فساد و آلودگی و زندگی درباری و فاسد شاهان فاسد بحیث یک زندگی عادی مردم در میآمد و روح ستیزندگی و قیام درمیان مسلمانان میمرد. اینجا بود که حضرت حسین (رض) قیام نمود زیرا او میدانست چون مسلمان است و زندگی مسلمان جز عقیده و جهاد در راه عقیده مفهومی دیگر می ندارد و عقیده چون از طرف دشمن بیرون ویا دشمن داخلی مورد تجاوز قرار بگیرد باید علیه آن قیام نمود. چرا یزید از راه منحرف میشود؟ چرا علیه نواسه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم شمشیر میکشد؟ آری! آنجا که خود پرستی آنجا که تن پرستی حاکم بر زندگی مسلمان‌شود دیگرچشم و دل از راه حقیقت و رفتن براه حق کوروکر میشود تاریخ بیاد دارد که علت و اساس اصلی تباهیهای جهانی و خونریزی های جهانی معمولاً علت‌العلل آن خود خواهی و فساد بوده اگر چنگیز. نیروم و هلاکو هزاران هزار انسان را کشته اند علت کشتارشان خود خواهی و خود پرستی بود. یزید هم که از راه اسلام منحرف شده بودغرق‌در خود خواهی بود او از نواسهٔ پیغمبر میخواست در برابر سلطنت فاسد او تسلیم شود برای اورای بدهد دست بیعت برایش بدهد اما امام حسین (رض) میدانست این خلافت از راه اسلام منحرف شده است این خلافت بر اساس اسلامی استوار نیست لذا نباید بر آن تسلیم شد، نباید به آن‌دست بیعت داد نباید بر فساد آن صحه گذاشت. اینجا است امام حسین (رض) بخاطر سرکوبی انحراف و کجروی قیام کرد برای همه مسلمانان برای شما فرزندان اصیل اسلام که رهروان راه حقیقی پیغمبر اکرم صلوات الله علیه وسلامه و پیروان حسین هستید درسهای عملی گذاشت که امروز در زندگی شما عملاً تمثیل میشود تجلیل از شهادت امام حسین (رض) تنها با اشک وآه، گریه و فریاد سرزدن وزانوزدن نیست. تجلیل از مقام حسین (رض) تجلیل عملی و پیروی از راهیست که امام حسین (رض) برای شما و برای همه مسلمانان گذاشته است پس واقعاً امروز شما برادران راه حق شما مجاهدین رزمنده و با ایمان که در برابر قدرت طاغوتی و خونخوار جهانی میجنگید یقیناً در هر سنگر خود یاد کربلا را زنده میکنید. شهدای راه حق شما همان حسینیهای حقیقی هستند که در راه آرمان حضرت امام حسین (رض) جان دادند و بزرگترین افتخار در تاریخ جهان را برای ملت های مسلمان به ارمغان گذاشتند شما هم در سنگر های خونین هر روز هزاران افتخارات را به جهان اسلام و برای ملت مسلمان خود در افغانستان کمایی میکنید.

قرآن بما میآموزد که جهاد رمز اصلی راز، زندگی انسانها است اگـــر جهـــاد از صفحه هستی انسانها دور شود همه جا را فساد و تباهی فرا میگرد "ولـــو لا دفع الله بعضهم ببعض لفسدت الارض"! اگر جهاد نبودی، اگر عناصر مفسد توسط عناصر مومن و خدا پرست ازمیان برداشته نشود و عناصر مؤمن و پیکار جو علیه عناصر بیدین و منحرف قیام نکنند فساد همه زمین و زمان را میگیرد. برای از بین بردن فتنه‌ها برای ریشه کن ساختن فساد یگانه راه راه جهاد است باز قرآن میفرماید "ولو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبیع وساجد یذکر فیها اسم الله علیه:" اگر جهـــاد نباشد اگـــر عناصر مفسد وبی ایمان توسط عناصر مومن سرکوب نشوند دستگاه هـــای خـــدا پرستی مساجد کلیسا ها و معابد درمیان همه اجتماعـــات بشری از میـــان میروندو ویران میشوند. بـــرای اینکه مراکز خدا

پرستی ویران نشود برای اینکه انسانها از نور توحید بی بهره نمانند بـرای آنکه شعله حقیقت خـاموش نگردد . پس باید جهاد نمود و باید عناصر فاسد را از میان برداشت و باید علم جهاد را برا فراشت تا مراکز توحید و خدا پرستی از میان برداشته نشود و فساد بهر طرف ریشه ندواند . این سنت الهی را حضرت امام حسین رضی‌الله تعالی عنه بحیث سر مشق برای زندگی خود و زندگی رهروان راه خدا بمسلمانان میآموزد که "الحیاة عقیدة و جهاد" راستی که زندگی انسان جز عقیده و جز جهاد مفهومی ندارد زیـرا که جهاد یک حقیقت تـاریخی است زیرا جهاد یک سنت الهی است اگر مسلمانان جهاد نکنند اگر فریضهٔ جهاد بالای مسلمانان مشروع نمیشد، هر طرف فساد، هر طرف الحاد و کفر، هر طرف آلودگی ریشه میدوانید اینجا است که خـدای حکیم و علیم برای رحمت به بشریت جهاد را بحیث یک سنت الهی، بحیث یک درس تاریخی، بحیث یک اصل زندگی بـرای هر انسان و بـرای هر مسلمان برای هر رهرو راه حق در هر عصری که بسر میبرد و درمیان هر نسلی که بسر برد بحیث یک یک سنت الهی بحیث یک فریضهٔ دینی و بحیث یک واقعیت زندگی مشروع ساخت و قرآن گفت اگر جهاد نمیبود واگر مجاهدین نمیبودند حتماً فساد ریشه میدوانید حتمـاً شعلهٔ حقیقت خاموش میشد همه جا را فساد میگرفت اینجا بود خداوند بـرای ترحم بر بشریت بـرای رحم بـر انسان جهاد را مشروع ساخت "کتب علیکم القتال وهو کره لکم وعسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیرلکم وعسی ان تحبوا شیئاً وهو شر لکم" خداوند جهاد را و قتال را بر شما فرض گردانید "وهو کـره لکم" شـاید طبیعت شما نفسیت انسانی شما در آغـاز امر به این وجه جهاد آشنایـی نداشته باشد شایـد احساس نا راحتی کند در حالی جهاد بـرای شـما خیر است "وعسی ان تکر هواشیئاً" شما ای انسانها که‌بسا چیز ها را بدمیبینید، در برابر چیز هائی نـا راحت میشوید اما اوبه شماخیر است وعسی‌ان‌تحبواشیئاً چه‌بسا چیز ها ئیرا دوست دارید و هو شرالکم در حالیکه اوبرای شما شراست . دوایی تلخی را طبیبی برای مریضی میدهد مریضی در آغاز امر احساس ناراحتی میکند اما اگر این دوایی تلخ را، نخورد مرضش شفا نمیآبد اما چه بسا، زهریرا باعسل مخلوط نموده انسانی میخورد اما جان او از بین میرود . اینجا است که



دلاوران حریم مقدس اسلام طی نبرد حماسه آفرین شان باروسهای متجاوز گر تعداد زیاد از وسایل حربی دشمن را به آتش کشانیده اند که اینک نمونهٔ از آنها را در تصویر فوق مشاهده میفرمائید .

خداوند جهاد را که در ظاهر به طبیعت انسانها نا سازگار بوده باشد بحیث یک خیر اعلی و بحیث یک خیر عظیم به انسانها عطا کرد، به مسلمانها دستور داد بر ایشان فرض گشتاند که جهاد برای شما بهترین کاریست که اگر شما ازین دور شویدمقاصدی زیادی دامنگیر شما میگردد این خیر بزرگ را حضرت امام حسین درک کرد چه بسا انسانهای که تصور میکردند که چرا امام حسین با هفتادو دو تن، با یاران و با کودکان و بازنان خاندان نبوت در میدان کربلا شهید میشود؟ کاش مدینه را ترک نمیگفت کاش علیه یزید ظالم قیام نمیکرد اما حضرت امام حسین دانسته بود اگر به این کاری که پیش مردم پیش نمیکردگروهی پسندیده به نظر نمیآمد قیام گویا به فساد صحه گذاشته میشد و فساد ادامه پیدا میکرد اینجا بود که گرچه بظاهر قیام حضرت حسین آنقدر مقبول و معقول بنظر نمیخورد اما امام حسینی که در دامان پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه وسلم تربیت یافته بود میدانست که این قیام قیام نجات ملت های مسلمان است این خونهائی که در میدان کربلا میریزد برای ملت های مسلمان سبب نجات و باعث در هم کوبیدن ریشه های فساد و نارواییی میگردد اینجا بود که حضرت امام حسین بر اساس این فریضهٔ الهی قیام نمود علیه کسانیکه خلاف اسلام روانند.

پس برادران گرانقدر! قیام امام حسین (رض) قیام شما برادران رزمنده و مومن ما است. امروز درین محل به برادران مومن تان و برادران همرزمتان درمیان سنگر های پر خون شان از مبارزه حضرت امام حسین (ص) عملاً تجلیل میکنند شما دانسته اید و خوب درک کرده اید که رامتی اگر در زندگی عقیده و جهاد نباشد زندگی مفهومی ندارد راستی اگر در زندگی جهاد نباشد اگر زندگی مسلمان از جهاد خالی باشد زندگی ذلت زده، زندگی بندگی واسارت، زندگی بیچارگی است. حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بحیث یک قاعدهٔ عمومی فرموده اند:

"ما ترک قوم الجهاد الا ذلوا" هیچ قومی نیست را تاریخ که جهاد را ترک کرده باشند مگر اینکه ذلیل شدند، مگر اینکه خوار شدند، مگر اینکه رسوایی و بدبختی متوجه حال شان شد مادیدیم که در تاریخ اسلام از روزیکه جهاد درمیان جوامع اسلامی بهمان قوت بهمان قدرت بر پیش میرفت متوقف شد درمیان مسلمانان ذلت و خواری و بیچارگی و محکومیت و بردگی حاکم شد.

برادران گرانقدر! درین لحظاتیکه به افتخار شهادت امام حسین (رض) درینجا گرد آمده اید شما از خود میپرسید وباید هم از خود به پرسید قیام شما در برابر چیست؟ شما در نظر اسلام و در نظر مسلمانان چه مقام و منزلتی دارید؟ پیغمبر اکرم صلوات‌الله علیه وسلامه میفرماید: "ما اغبرت قدما عبد فی سبیل الله الا حرمه الله علیه النار" او کما قال پیغمبر اکرم صلوات الله علیه وسلامه میفرماید هیچ قدم بنده مسلمان نیست که در راه خدا گرد و غباری برداشته باشد مگر خداوند آتش دوزخ را براوو حرام میسازد. شما برادران مجاهد نه تنهاسر و روی پا و دست شما در راه جهاد غبار آلود است بلکه چه بسا شما فرزندان مومن که دست هایتان را مینهای دشمن از بین برده است چه بسا که در سنگر های پرخون مجروح و زخمی شده اید، چه بسا برادران تان در راه خدا جان داده اند پس مقام شما در نزد خدا خیلی ها بزرگ است. باز پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه وسلم میفرماید: "عینان تمسهم‌النار عین بکت من خشیة‌الله و عین بساتت تحرص فی‌سبیل الله او کما قال" دو چشمیست که آتش دوزخ با همه شدتی که دارد قدرت آنرا ندارد که این دو چشم را بسوزاند. کدام چشمهاییست؟ این چشمم آهن است؟ چشم‌ها از آهن و فولاد را آتش دوزخ به فی ثانیه آب میکند، میسوز اند اما این کدام چشم است که قدرت ندارد دوزخ آنرا بسوزاند؟ چشمیست چشم انسان خدا جوو خدا پرست چشم انسان خدا ترسی است که دردل شب بیاد خدا می افتد و آب از چشمش فرومیریزد چشمیست‌چشم‌مجاهدو پاسداریکه در سنگر های اسلام در سنگر های حقیقت در اردوگاه های اسلامی در سر زمین جهاد و قیام و خون شبی و لحظاتی را بخاطر پاسداری اسلام بیدار خوابی نموده است.

(ادامه دارد)

پیوسته بگذشته :

برهان الدین ربانی

آموختنی هائی در مسیر انقلاب اسلامی

(بخش چهارم)

ای یاران زندان آیا خدایان متعدد (بهتر است ویا خدای یکتای غالب) عبادت نمی کنید بجز مگر نام های چند را که خود شما نام گذاری کرده ئید آنرا و پدران شما، نفر ستاده است خدا بر آنها هیچ دلیلی نسبت فرمانروائی مگر خدا اثر نمود که عبادت مکنید مکر اورا این ست کیش درست، لیکن بیستر مردم نمیدانند.

کوتاه سخن اینکه داعیان راه حق در هیچ حالی از کار و فعالیت غافل نبوده، در پید روپنهان به تنهائی و درمیان اجتماع در همه احوال در سودای پیشرفت حرکت و تقویت دعوت می باشد.

ضرورتهای صفات واولی یک مسلمان مبارز:—

یک مبارز مسلمان در راه رسیدن به اهداف عالی که در پیش دارد به اشیاء و صفاتی نیازمند است که بدون آنها اساساً نمی تواند قدم مؤثری در جهت رسیدن به هدف بردارد این نیازمندیها را بدو بخش تقسیم می توان کرد.

(الف) نیازمندیهای عقلی و نفسی

(ب) صفات اخلاقی و سلوکی

(الف) **نیازمندیهای عقلی و نفسی** : مسلمان وقتی میتواند بعنوان یک داعی و مبارز مسؤلیت و وظیفهٔ خود را به سررساند که متصف به عقلیت اسلامی باشد، منظور از عالیت اسلامی اینست که یک مبارز مسلمان، ارتباطات، برخوردها قضاوتها و طرز دید خود را در همه مسایل در چار دیوار تعالیم و ارزشهای اسلامی عیار نماید و در این راه نیاز دارد تا به آن احکام وهدایات اسلامی که چوکات اساسی حیات انسانی واهداف آنرا شرح می کند آشنا گردد زیرا اساسا تا کسی به چیری آشنا نباشد نمی تواند آنرا بدیگری انتقال بدهد، بجهان بینی اسلام معرفت حاصل نماید، و بر مفهوم جامعیت و کمال آن مطلع گردد، چه در

عدم آن انحرافات سلوکی و عملی ختما بظهور آمده نیست، چه اگر داعی بصورت دقیق به مرام و هدف خود آشنا نباشد چه بسا که تصوارت شخصی خود را بصورت آیدئولوژی و مرام تقدیم نموده و مرتکب اشتباهات جبران ناپذیری خواهد شد، این چیز در همه احوال و مخصوصا در حالتیکه مبارز فعالیت خودرا بصفت عضو یک سازمان انجام میداده باشد سخت خطرناک و تباه کن است، زیرا علاوه بر اضرار متعدد دیگر چند پارچه‌گی و اختلاف ایجاد می کند، هر کسی تصورات خود را بعنوان مرام جمعیت عرضه نموده از آن دفاع می کند، ودر جستجوی همکار و پشتیبان می افتد و بدینوسیله جمعیت به گروها و پارچه های مختلف تقسیم میشود.

واز طرفی هم جمعیت قدرت جذب اعضاء جدید را از دست میدهد، زیرا اعضاء نو وارد نمی دانند حرف و سخن کی را بشنوند، ویا کدام جناح



در تصویر فوق یکعده از چریکهای جانباز وقهرمان جمعیت اسلامی را باتانک غنیمت گرفته شده حین بازگشت از معرکهٔ نبرد باباطل مشاهده میکنید

را ممثل حقیقی تصور و طرز فکر جمعیت بدانند؟

از اینجاست که قرآن کریم لزوم علم را قبل از عمل شرطمیداند :"فأعلم أنه لا اله الا الله واستغفر لذنبک"

وهنگام بیان روش دعوت پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم این حقیقت را گوشزد می کند که دعوت و مبارزه باید ناشی از فهم و بصیرت بوده حرکت در تاریکی نباشد: "قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی و سبحان الله وما انا من المشرکین"

بگو طریقه من با پیروان همین است که خلق را بر خدا با بینائی و بصیرت دعوت کنم، و منزه است خداوند از مرگ و هر گز بخدا شرک نیا ورم پس فهم دقیق به طبیعت هرف ومرام یک اصل عمدهٔ در دعوت و مبارزهٔ اسلامیست و چون آشنائی و معرفت مجرد ویا تنها داشتن عقلیت اسلامی در تکمیل شخصیت داعی و مبارز مسلمان کافی، نبود لهذا داشتن نفسیت اسلامی ویابه تعبیر دیگر قناعت وجدانی اصل عمدهٔ دیگر است که بدون آن مطلوب حاصل شده نمی تواند، چه بسا اشخاص به احکام و مقرر است اسلامی آشنا اند اما در عمل آنرا تمثیل نمی کنند، و چنین اشخاص نمی توانند جوامع را رهبری کنند، و گمراهان را براه حق دعوت کنند، پس متصف بودن داعی و مبارز مسلمان به نفسیت اسلامی کاملاً ضروری و حتمی است، و نباید در شخصیت مسلمان مبارز دوگانگی وجود داشته باشد یعنی به چیزیکه دعوت می کند خودش باید به آن عمل کند، و قناعت و جدانی اهل حاصل شده باشد وازینجاست که قرآن کریم آنها ئیرا که به مرض از دواج شخصیت مبتلاء اند تیقیح و محکوم ساخته می فرماید:

"یا ایها الذین آمنو لم تقولون مالا تفعلون، کبر مقتا عندالله ان تقولوا مالا تفعلون "(سوره صف آیه ۲-۳)

ای مؤمنان چرا می گوئید آنچه را به آن عمل نمی کنید، بسیار زشت و ناپسند است به نزد

خدا اینکه بگوئید آنچه را که به آن خود عمل نمی کنید.

و چنانچه میدانیم از بزرگترین ضرباتیکه بر پیکر اسلام وارد شده از اینجا نشأت کرده که واعظان بر محراب و منبر چیزی گفته اند اما خود به خلوت رفته وکار دیگر کرده اند، لذا در پهلوی فهم دقیق، ایمان عمیق، مطلب اساسی در دعوت و مبارزهٔ اسلامیست، و ایمان حقیقی آنست که عمل مصدق آن بوده باشد. چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید: "لیس الایمان بالتمنی ولا بالترجی ولکن ما وقر فی القلب و صدقه العمل" ایمان به تمنا و هوس نیست بلکه ایمان چیزیست که در دل مستقر شده، و عمل آنرا تصدیق کند.

و ایمان عمیق ضامن بقاء و استمرار دعوت و مرام است، آنها که به دعوت و مرام خویش ایمان و عقیدهٔ را سخ دارند در راه حمایت آن از هیچ نوع قربانی و فداکاری دریغ نمی کنند، ایمان باعث خوف ورجاء است، چون این دو صفت در انسان پیدا شود هر گز دو مورد پیشبرد هدف و مرام خویش غفلت نمی ورزد زیرا داعی مسلمان دعوت و مبارزه را یک وجیبه و مسؤلیتی میداند که در برابر آن در پیشگاه عدالت خداوندی حساب داد نیست لذا از خوف محاسبهٔ خدا غافل نشده و مسؤلیت خود را فراموش نمی کند.

و چون به اجر و پاداش خداوندی و پیروزی خود امیدوار است لذا در هیچ حالی مأیوس نمی گردد، ودر هیچ حالی خسته و دل شکسته نمی گردد.

شهید بزرگ اسلام در عصر حاضر چه زیبا سروده است:

أخي انا ما سئمت الكفاح — ولا انا ألقيت عني السلاح
وإن طوقتني جيوش الظلام — فأنا على ثقة بالصباح

ای برادر همزنجیر و هم سنگر من از جهاد و مبارزه خسته نشده ام، ونه سلاح خود را بر زمین گذاشته ام اگرچه اکنون سپاه کفر و ظلمت مرا در محاصره گرفته اند، اما من به پدید آمدن سپیدهٔ صبح یقین کامل دارم.

(ب) صفات اخلاقی و سلوکی:

مبارزو داعی مسلمان مکلف است متصف به سلوک و صفات ممتاز وبرا زنده ای بوده باشد. فرهنگ و تعالیم اسلامی بما می آموزد که تحولات و اصلاحات را باید از خود آغاز کنیم، آنها که می خواهند تحولات انقلابی و بنیادی روئکار آورند باید اولاً درخود تحول وانقلاب آورند. زعمائیکه میخواهند در جامعه ئی تحول و انقلاب آورند اما در خود آن تحول را نمی پذیرند آنها مصلحان اجتماعی نیستند، بلکه منافقان، و جباران دد منشی اند که بجای اصلاح و تعمیر، فساد و ویرانی می کنند.

برای مبارز و داعی مسلمان صفات متعددی ضروریست. از جمله موارد ذیل را نام بریم:

۱ــ صفا وخلوص نیت:ــ

نخستین صفتیکه باید یک داعی و مبارز به آن



وسایل حمل ونقل دشمن قبل از آنکه به مواضع خویش برسند هدف حملات کوبنده ونابود کنندهٔ آزادی خواهان ما قرار میگیرند.

متصف بوده باشد خلوص و صفاء نیت است، دعوت و مبارزه باید خاص به خاطر کسب رضای خدا، واعلاء وبرتری دین اسلام صورت بگیرد، نه بخاطر بدست آوردن قدرت و منافع و مکاسب مادی، نماز و نیاز، تلاش و فعالیت یک مبارز مسلمان، قربانی و فدا کاری، و بالآخره مرگ و زندگی او خاص به منظور رضای خدا باشد: "قل ان صلاتی و نسکی ومحیای ومماتی لله رب‌العالمین"

بگو! نماز من، قربانی من، حیات و مرگ من خاصی بخاطر پروردگار عالمیان است.

مسلمان مبارز، اجر و پاداش خود را خاص از خداوند می خواهد واین پاداش را خداوند از باب احسان و فضل خود برایش میدهد والا یک مبارز مسلمان جز اداء مسؤلیت و انجام وظیفهٔ خود چیزی دیگری نکرده است، پس مبارز حق ندارد از کسی پاداش بخواهد ویا منتظر باشد که مردم ازاو اظهار خوشی و امتنان کنند، ویا دعوت اورا به گرمی و حرارت استقبال کنند.

قرآن کریم این حقیقت را طی شرح سرگذشت انبیاء علیهم السلام این ناجیان حقیقی بشریت در موارد متعددی بابیان معجز و شیوای خود شرح می کند چنانچه هنگام شرح سرگذشت نوح علیه السلام می فرماید: "فان تولیتم فما سألتکم علیه من اجر، ان اجری الا علی الله، وامرت ان اکون من المسلمین (سورة یونس آیة ۷۲) اگر اعراض نمودید، پس نخواسته بودم در برابر آن (دعوت خود) هیچ پاداش. اجرو پاداش من نیست مگر برخداوند، ومأمور هستم که از جملهٔ مسلمانان باشم.

و به پیشوای بزرگ حضرت محمد صلی الله علیه وسلم هدایت داده میشود که این حقیقت را به مشرکان برساند که اواز این دعوت و مبارزهٔ خود اجرو پاداشی از کسی نمی خواهد: "قل لا اسألکم علیه من اجر الاالمودة فی القربی" من از شما پاداشی در برابر این کار نخواسته تنها میخواهم، محبت خویشاوندی و قرابت را رعایت کنید، واین شعار داعیان حق است که "لا نرید منکم جزاء ولا شکورا"

از شما پاداش و اظهار تشکر مطالبه نداریم.

مبارزین راه حق این حقیقت را میدانند که آنها اگر بخاطر نجات مردم فدا کاری می کنند، اگر در راه رهبری جامعه بسوی صلاح و سعادت متحمل رنجها و ناهمواریها می شوند، اینهمه رابعنوان وجیبه و مسؤلیت انجام میدهند، پس حق ندارند از کسی اجرو پاداشی مطالبه نمایند. آنهائیکه در برابر جهاد و مبارزه، دعوت و تبلیغ خویش مزد و اجرت می خواهند آنها را نمی توان داعیان راه حق‌خواند.

مسلمان مبارز بخاطر نام و شهرت، مقام و قدرت، و مال غنیمت، جهاد و مبارزه نمی کند، او فقط بخاطر کسب رضای خدا مبارزه می کند از پیشوای بزرگ اسلام پرسید شده: "هستند کسانیکه به خاطر اظهار شجاعت و دلیری می جنگند، و مردمی‌هم به لحاظ حمیت قومی مصاف میدهند، و گروهی برای ریاء می جنگند، کدام یک از آنان در راه خدا اند، پیشوای گرامی فرمود: "کسیکه بخاطر اعلاء کلمةالله می جنگد، او در راه خدا جنگیده است".

"عن ابی موسی قال: سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الرجل یقاتل شجاعة، ویقاتل حمیة، ویقاتل ریاء ای ذلك فی سبیل الله؟ فقال: "من قاتل لتکون کلمة الله هی العلیا فهو فی سبیل الله (صحاح سته)

پس کسانیکه مردم را براه خدا دعوت می کنند، و برای برتری دین خدا جهاد می کنند در قید و بند اهداف و غایات مادی خود را اسیر نساخته، و بسوی هدف عالی و برین یعنی کسب رضای خدا میرزمند، آنها تشنه قدرت، در سودای مال و دولت و در هوای شهرت نیستند، اینهمه در نظر آنان پست و فرومایه است.

اینها انگیزه مبارزه و جهاد نیستند بلکه‌عامیل تباهی و فسادند.

آری! تاریخ بیاد دارد شهرت خواهی، جنون قدرت، همیشه باعث ویرانی و تباهی شده است، افراد و گروههائیکه تحت این عناوین جنگیده اند مرتکب جنایات ننگین و شرم آوری شده اند که یاد آن ضمیر، بشریت را غرق در خجالت و شرمساری‌میسازد.

(ادامه دارد)

د دعوت کوونکو په وړاندې
د انحراف ستر عوامل

(پنځمه برخه)

د حضرت بلال(رض) ربړونه :

امیه بن خلف به حضرت بلال(رض) حبشي د غرمې په سره ګرمۍ کښې د باندې و یسته ، پر سروښګو باندې به یې څملاوه او پر تټر به یې لویه تیږه وړ کیښوده او داسې به یې تهدیداوه : ستا به تل دغه حال وي تر څو مړ شې او یا د محمد د دین څخه واوړې ، اود "لات" او "عزی" بتانو عبادت وکړې . . . خو حضرت بلال(رض) به پوره اطمینان ، کلکوالی ، ثبات او مېړاني سره دغه ابدي او جاوداني اسلامي شعار تکرار او :

أحد أحد ، أحد أحد "خدای یو دی"

د حضرت یاسر د کورنی ربړوله :

بنی مخزوم به د یاسر ټوله کورنی "پلار ، مور او زامن" د باندې و یستل او د مکې په سروښګو به یې ربړول او د دوی بدن به یې پر سروښو و او سپنو ور سوځاوه .

یاسر (د عمار پلار) د سپین ږیري توب لامله د تعذیب تحمل و نشو کړای او شهید شو . . .

او سمیة (د عمار مور) ابو جهل ته شرعي خبرې و کړې او هغه لعنتي په نس کښې په خنجر ووهله ، چه پدې توګه نوموړې په اسلامي کښې لمړنی شهیده بلله کیږي .

د حضرت عثمان بن مظعون ربړونه :

کله چه عثمان بن مظعون واېدل چه نور مسلمان وروڼه یې د مشرکانو له خوا تعذیب او ربړول کیږي ، او دی د ولید بن مغیره د پناه ترسیوری لاندې په امن کښې شپې او ورځې تیروي ؛ ويې ویل :

"قسم به خدای چه دیو مشرک ترسیوری لاندې زما دامن ژوند زما ډیره لویه نیمګړتیاده" .

نو ولید ته راغی او د هغه جوار او پناه یې وررده کړه . او داسې یې ورته وویل : "دا راته غوره بولم چه له نن ورځې څخه و روسته بې له خدایه چاته پناه ورنه وړم" او پدې ترځ کښې یې مشرکانو ته سختي او ویرونکي خبرې وکړې :

په پای کښې د مشرکانو د ډلې څخه یوتن چه لبید بن ربیعه نومیده ورپا څیده او په سترګه یې په



په عکس کې د جبون او ډارن دشمن د وی عرادې زغره وال ټانکونه لیدل کیږي چه د حق د لارې د سرتیرو مجاهدینو د قوت منو مټو په زور ویجاړ شوي دي .

خپیره و واهه ، او سترګه ور زخمي کړه .

پدی وخت کښې ولید بن مغیره نژدی ورته ولاړ او دا پیښه یې لید له ، نو داسي یې ورته وویل:

ای وراره قسم په خدای چه ستا ـ سترګه د دی پیښې څخه خوندی وه . ته په ډیری لوړی پناګاه او ستر امان کښې وی ، او هیڅچا په کاږه نشود رته کتلای . . .

عثمان په خدای چه زما روغه سترګه هغه څه ته ډیره اړه ده چه د خدای په لاره کښې دابلی سترګی ګټلی دئ . او اوس زه د هغه چا په امان او پناه کښې یم چه ستا څخه ډیر پیاوړی ، اوړ او خورا زور ور دئ . ای د عبد شمس پلاره و اوره :

فان تك عيني في رضا الرب نالها
يدا ملحدغي وليس بمهتد ــ
فقد عوض الرحمن منها ثوابه
ومن يرضه الرحمن ياقوم يسعد
فانی وان قلتم غوی مضلل
سفيه على دين الرسول محمد
اريد بذاك الله والحق ديننا
على الرغم من يبغي علينا ويعتدى

"که زما سترګی د خدای د رضا په لاره کښې دیو ملحد او ګمراه، دلاسه زخم ولید . خو خدای یې اجرا کړ ، او څوک چه د خدای د لوری خوشحاله شو هغه نیکمرغه دئ که تاسی وایې چه دئ د محمد په دین دی ، بی لاری او ناپوه دی : خوزه د خدای رضا غواړم او زمونږ دین حق دی ، که څه هم پر ما خلک تیری و کړی .

پهمدی توګه دایمان تولګی د نبوت په زمانه کښې خپله لاره پر مخ وهله او هیڅ و یره ور سره نه وه، او د خدای په لاره کښې ئی د شهیدانو جنازی یو پر بل پسی استولی .

ورځې د توری شپې پشان تیریدی ، او راتلونکو ورځو نوری بلاگانې او کړاوونه د ځانه سره راوړل . او د هغه کاروان په پوره ډاډا و کلکوالی د خپل لوړ هدف په لور روان ؤ .

دغه سپیڅلی ډله د دنیا او د هغې د لذتونو د بندگی څخه آزاده وه او څښتن تعالی د اطاعت څخه پر ته یې دینکمرغه احساس نشو کولی ، چه پدی توگه یې جهاد د شهادت لاره او د جنت دروازه او د الهی رضا موجب گڼله .

"ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون . یستبشرون بنعمة من الله وفضل وان الله لا یضیع اجر المؤمنین" .

(آل عمران ـ ۱۶۹)

"هغه کسان چه د خدای په لاره کښې وژل شویدی مړه مه گڼه بلکه دوی ژوندی دی ، او د خدای له لوری روزی ورکول کیږی . د خدای په پیرزوینه خوښ دی . او د هغو کسانو په هکله خوشحاله دی چه د دوی پسی لاندی ورغلی . دا ځکه چه پر هغوی هیڅ ویره نشته او نه خواشینی کیږی . د خدای په نعمت او فضل او په دی خبره چه بیشکه خدای د مؤمنانو اجرنه ضایع کوی ډیر خوشحالیږی" .

د نبوت په زمانه کښې د اسلام د ځلیدلو شهیدانو یوه نمونه :

د نبوت په زمانه کښې اسلامی حرکت څومره قهرمانان وروزل ! چه په رښتیا تاریخ ته عزت او کرامت و رښتیا او د انسانیت امیل یې د ایمان په ملغلرو سره ښایسته کړیدئ .



دخدای دلاری زړور جنگیالی !

دهغه روسی ټانک دمشاهدی او کتنی په حال کی لیدل کیږی چه کوم چه د دښمن له له قواو څخه روغ او رمټ نیولی دی .

دلته کافي ده چه د نموني په توګه د حضرت (خبيب بن عدي) د شهادت داستان په لنډه ډول و کړم ، تر څو و پوهيږو چه عقيدې او ايمان د دوی پر روح څومره اغيزه درلوده :

خبيب په داسي حال کښې چه د مديني د (عضل) او (القارة) په لوري روانؤ ، ترڅو د دعوت هغه وظيفه سر ته ورسوي چه حضرت پيغمبر پري مکلف کړی ؤ ، خود مشرکانو له خوا وينول شو . جنايتکارانو دئ مکې ته بوته او هلته يي په حجر بن وهاب تميمي باندې خرڅ کړ ، ترڅو چه هغه يي د خپل پلار په مقابل کښې چه د بدر په غزا کښې وژل شوی ؤ و وژني .

د قتل په ټاکلي ورځ مشرکانو دئ (التنعيم[1]) ته بوته ، چه هلته يي په دار وځړوي . پدې وخت کښې ده وويل : څه کيږي چه ماته د دو رکعتو لمانځه داداء کولو اجازه را کړئ ؟ دوی ورته وويل : څه وېي کړه ، اجازه ده . نوېي دوه رکعاته لمونځ په بشپړه او ښه توګه اداء کړ ، بيايي خلکوتـه مخ را واړاوه او داسي يي وويل : قسم پر خدای چه که تاسي پر ما دا ګمان نکولي چه د مرګ له ويري څخه لمونځ اوږدوی ، نو هرومرو به مي ډېر لمونځونه د خدای د رضامندی پخاطر اداء کړي وای . . . [2]

کله چه خبيب په دار باندي ځړېده مشرکانو ورته وويل : د اسلام څخه واوړه ، مونږ تا پريږدو ده په ځواب کښې ورته وويل : نه ، قسم په خدای چه زه نه غواړم د اسلام څخه را وګرزم ، که ټه هم دا ټوله دنيا زماشي .

مشرکان : خبيبه ، د اسلام څخه راوګرزه !

خبيب: قسم پر خدای چه پری به‌ئی نږدم. . .

مشرکان : زمونږ دی هم په لات قسم وی چه که د اسلام څخه راوانوړی هرومروبه دی ووژنو .

خبيب : د خدای په لاره کښې زما ډېره نيکمرغی ده چه شهيد شم . پدې وخت کښې مشرکانو د ده مخ د قبلي څخه راواړاوه . . . ده ورته .

وفرمايل: دا چه تاسي زما مخ دقبلي څخه و ړاوه باک نلری ، ځکه لوی څښتن تعالی فرمائی : فأينما تولوا فثم وجه الله . . . (البقرة ١١٥)





که دایمان او عقیدی باطنی ماتی نه خورونکی دا ړه ځواک نه وای !
زمونږ کلیو پنځه دېرو سرېی چکمکی تو پکو به څه ډول دا ښانګ روغ رمټ نیولی وای ! پورتنی تصویر ته وګوری او په خپله فکر وکړی .

(هری خواته چه مخ واړوی همغه لوری ته خدای شته . . .)

او بیایی داسی وویل : خدایه ! دلته زه بی د دښمن د مخ څخه بل څه نه وینم خدایه ، دلته خو داسی څوک نشته چه زما سلام ستا غوره پیغمبر ته و رسوی نو ته پخپله زما سلام ورو رسوه . . .

پیغمبر پدی وخت کښی په مدینه کښی د خپلو یارانو سره ناست وُچه د بی خودی حالت (دا دوحی راتلو د حالاتو څخه یو حالت دئ) پری راغی . . . څو شیبی و روسته یی سر را پورته کړاووی فرمایل : دادئ جبریل ماته د خبیب سلام راوړ . . .

خبیب ته څلو یښت تنه مشرکان چه نیزی یی پلاس کښی وی ور نژدی شول او ویی ویل : همدغه ستاسی پلار په بدر کښی وژلی دی .

خبیب وویل : خدایه ، ماستاد پیغمبر پیغام ورساوه ، خدایه په سباون کښی یی زما د حاله خبر کړه . . . خدایه ، دا مشرکان ټول راونیسه ، هلاک یی کړه ، او یویی هم مه پریږده . . . پدی وخت کښی معاویه د ابو سفیان زوی چه د مشرکانو په دله کی ولاړو د خبیب د دعا د ویری څخه یی ځان پر مځکه و غورځاوه حکیم بن حزام و تښتید ، او جبیر بن مطعم ځان یوی خواته کوښه کړ .

کله چه نیز و د ده سپیځلی او پاک بدن څیراوه ، د کعبی لورته یی مخ شو او داسی یی وویل : د خدای ستاینه او شکرکوم چه زما مخ یی د هغی قبلی په لور واړاؤ چه د خپل استازی او مؤمنانو د پاره یی غوره کړیده . او کله چه د خلکو لوری ته یی مخ شو دا شعرونه یی وویل :

لقـد جمـع الاحـزاب حولى والبوا
قبـائلهم واستجمعوا كل مجمـع ـــ
وقـد جمعوا ابنـاء هـم ونساء هـم
وقـربت من جذع طويـل ممنع ـــ
إلى الله اشكو غـربتى ثـم كربتى
وما جمع الأحزاب لى حول مصرعى
فـذا العـرش صبرنى على ما يـرادبى
فقد بضعوا لحمى وقد ياس مطمعى
وقـد خيرونى الكفـر والموت دونـه
وقـد ذرفت عينـاى من غير مجـزع
ومـابى حـذار الموت انى ميت
ولكن حـذارى حجم نـار ملفـع
وذلك فى ذات الا لـه وان يشـاء
يبـارك عـلى اوصال شلو ممـزع
فلسك ابـالى حين اقتـل مسلمـاً
عـلى اى جنب كان فى الله مصرعى

(١) التنعيم د مكى د ښار ختيز لورته د يو ځاى نوم دئ .

(٢) دئ هغه لمړنى مسلمان دئ چه د مرګ په وخت كښى ئى د دو ركعتو لمانځه بنسټ ايښئ دئ .

"دكفار ودلى ز ما پرشا و خوا خپلى قبيلى او ټول كسان را غونډ كړل .

خپل زا من او ښځى يى را ټولى كړى ، اوزه د دار اوږدى ستنى ته و رنژدى كړم .

لوى څښتن تعالى ته د خپل غربت او كړاونو او دهغو كسانو دلاسه شكايت وړاندى كوم چه پرما را ټول شويدى . . . . نواى د عرش خاونده ما ته صبر را كړى څكه دوى غوښى را ټوټى ټوټى كړى چه دژوند څخه مى هيله وشليده .

دوى د كفر او مرګ ترمنځ اختيار مښ كړم ، خو زما تركې او ښكى تويوى ، نه د ويرى وښكى ، څكه د دى څخه نه ويريږم چه مړ به شم بلكه د دوزخ د سو ځونكى اورڅخه خورا ويريږم. . .د را كړاونه د خداى د رضا بخاطر منم څكه كه دى وغواړى زما په ټوټى ټوټى شوى بدن كښى به بركت كښيږدى . . . كله چه مسلمان مړم هيڅ پروانلرم چه په وكرم اړخ به د خداى په لاره كښى زما مرګ وى . . ."

خبيب پداسى حال كښى چه مشركان پرى راټول ؤاو دخداى دښمنانو ده مبارك بدن په نيزوا و تور و څيراوه ـ دغه جاودانه الهى شعار تكراراوه .

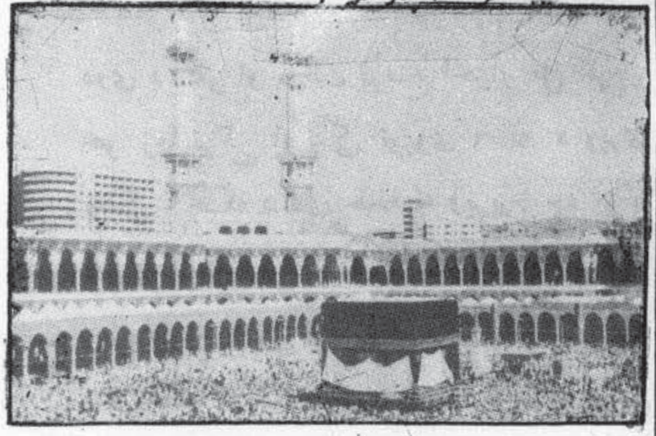
لا إله إلا الله ، محمد رسول الله . . .

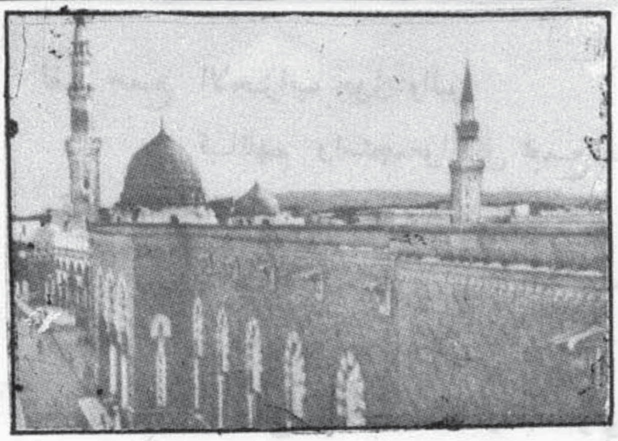
ترڅوچه ساى وركړه اوسپيڅلى روح يى د خپل محبوب رب العزة په لور په داسى حال كښى پورته شوچه د مشركانو زړونه دده د ټينګ ايمان په وړاندى په رېږ د يدؤ .

د تا بعينو په زمانه كښى رېږونه :

د اصحابو زمانه تيرېږى او ورپسى د تا بعينو عصر راځى . پدى عصر كښى تاريخ د اسلامى بهير په لاره كښى راز راز ناخوالى او كړا وونه ثبت كړيدى ... په دى مرحلى كښى پر اسلامى دنګى مانى چه په ډير زيار جوړه شوى وه دخپلو او پردو له خواسخت ګوز ارونه وشول . قدرت د هغوظالمو او طغيانګرو انسانو لاس ته ورغلى ؤچه مسلمانان يى ډيرځوروڵ اورېږول . . .

(نوربيا)





همسنگران پیامبر اسلام (ص)

الله اکـــبر الله اکـــبر ، الله اکـــبر الله اکـــبر

اشهـــد ان لا إلـــه إلا الله

اشهـــد ان لا إلـــه إلا الله

اشهـــد أن محمـــداً رسول الله

اشهـــد أن محمـــداً رسول الله

حی علی الصلوة ـ حی علی الصلوة

حی علی الفلاح ـ حی علی الفلاح

الله اکـــبر الله اکـــبر

لا الـــه إلا الله

بلال بن رباح مؤذن پیامبر علیه السلام

امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه هر دم که یادی از ابو بکر صدیق رضی الله عنه میکرد ، چنین می گفت :

(ابوبکر آقای ماو شخصیتی است که آقای ما یعنی "بلال رضی الله عنه" را آزاد کرده است) .

شخصیتی که عمر اورا آقای خود می خواند ، بدون شک مردی است بزرگ منش و نیک بخت

اما این مرد حبشی ، نحیف اندام ، دراز قد ، انبوه موی ، لاغر گونه ـ بد انسان که راویان حدیث توصیفش نموده اند چون با موج ستایش و ثنای مردم بروی ، روبرو میشد سرش را بزیر می انداخت و دید گانش را می بست و در حالیکه سیل سرشک بر چهره اش جاری میشد ، میگفت :

(من حبشی بیش نیسم . . . دیروز برده بودم) . . . !

باید دید این حبشی که دیروز بردهٔ بیش نبود کیست ؟

او "بلال بن رباح" است .

مؤذن اسلام و لرزه افگن بر اندام بتها . .

آری او بلال است . . .

معجزه ای از معجزه های ایمان و راستی . .

و معجزه ای از معجزات اسلام بزرگ . .

بلال حبشی را همه می شناسند و همه با گلبانگ تکبیرش آشنایی دارند . . .

اگر قرار باشد از آغاز دمیدن سپیدۀ اسلام تا امروز که انقلابهای اسلامی دراوج خود است ، با کافۀ مسلمانان همه پرستی انجام گیرد ، کم در کم از هرده تن ، هفت تن ایشان بلال رامی شناسند .

و این بدان معنی است که در لابلای قرنها و پاپپای نسلها صدها مليون تن با بلال معرفت داشته اند و نامش را در حافظۀ خود ثبت و خاطرۀ جانبازی هایش در راه اسلام را زنده نگهداشته اند ، عيناً بدانگونه که بادو خلیفۀ بزرگ اسلام ابوبکر و عمر شناسا بوده اند . . . !

هر گاه از طفلی که باصطلاح "هنوز از دهنش بوی شیر می آید" و کتاب صنف اول ابتدائی در بغل و افتان و خیزان بسوی مدرسه روان است در هر گوشۀ دنیا که باشد . . .

در مصر ، پاکستان ، ملاوی ، چین ، امریکا ، اروپا ، عراق ، سوریه ، ترکیه ، ایران ، سودان ، تونس ، الجزائر المغرب . . .

در اعماق افریقا و بر مرتفع ترین مناطق آسیا وخلاصه در هر سر زمین که مسلمانان بود و باش دارند ، بپرسید و از هر طفل مسلمانی که خواسته باشید ، بپرسید که : بچه جان ! بلال کیست ؟

در جواب تان خواهد گفت ، او مؤذن پیامبر است . . . و او برده ای بود که با دارش در ریگستانهای آتشین و باسنگهای سوزان تعذ یبش میکرد تا از دینش باز گرداند ، ولی اودر برابر آن همه شکنجه ها این کلمات قدسی را بر زبان می آورد .

(احد . . احد . .)

و تو ای همسنگر !

اکنون که دانستی اسلام عزیز این جاود انگی را به بلال بخشیده است . . . باید این را هم بدانی که وی قبل از اسلام برده ای بیش نبود . . . برده



مجاهدین قهرمان و کافرستیز جمعیت اسلامی افغانستان به موفقیتهای چشمگیری نایل آمده اند .
در تصویر فوق تانک روسی را همراه با مجاهدین مشاهده میفرمائید که در مقابله با روسها توسط ایشان غنیمت گرفته شده است

ای که شتران بادارش را در برابر مشتی خرما می چـرانیـد ، و اگر نور الهی (اسلام) بسراغش نمی شتافت بدون شک سر نوشتش این بود که تا در قید حیات است دروادی برده گی سرگردان باشد و در پیچ و خم زندگی گمنام . . تا آنکه پنجه های آهنین مرگ طومار حیاتش را در هم پیچد و بدست فراموشی سپارد . . .

اما صدق ایمانش و عظمت دینی که بآن گرویده بود ، او را در حیاتش و در تاریخش منزلتی بخشید که کمتر کسی را نصیب شده بود .

و کسی را که زمانی بردهٔ ناتوانی بود در قطار بزرگان اسلام و پیش آهنگان دین زندگیساز الهی قرار داد . . . ! !

بسیاری از آن هایی که دار ای مکانت عالی و صاحبان جاه و نفوذ و ثروت بوده اند ، دهم حصهٔ از آن جاودانگی را که بلال این غلام حبشی در جوار اسلام صاحب شد ، بدست نیا وردند . .

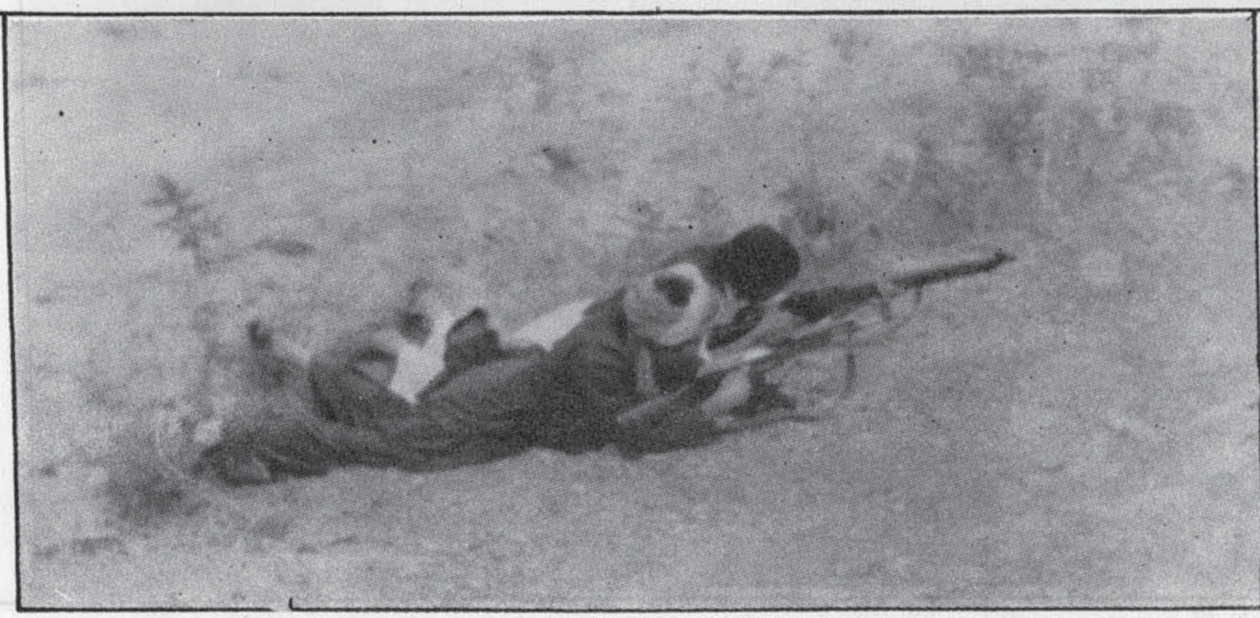
و حتی خیلی از قهرمانان تاریخ گوشه ای از آن شهرتی را که نصیب بلال شد ، کمائی نکردند .

سیاهی چهره اش و پائین بودن حسب ونسبش و بی مقدار بودنش در نزد مردم بخاطریکه برده بود . . . همهٔ اینها مانع آن نشد که بعد از گرویدنش باسلام ، مکاتب عالی را که راستی و یقینی و پاکی و فدا کاریش وی را اهل آن ساخته بود ، بدست آورد .

این عالیمقامی ای که در اسلام نصیب بردهٔ حبشی شده بود در دیدگاه و سنجش مردم ، عکس العملی جز دهشت و حیرانی نداشت . چه ، ایشان عظمت و بزرگی را در وجود شخصی مشاهده میکردند که در تصور شان نمیگنجید و باور شان نمیشد . .

مردم گمان میکردند که برده ای همچون بلال که نه به اصل و نسب شناخته شده ای مربوط است و نه اهلی و قدرتی دارد . . و نه از مال دنیا در کفش چیزی موجود است ، بل خود مال بادارش است که باپولش وی را خریده است . و صبح و شام خود را درمیان گوسفندان و شتران و چارپایان آقایش میگذراند . . .

چنین شخصی ممکن نیست بر چیزی قادر شود



در اینجا وتن مجاهدی را مشاهده میفرمائید که میل سلاح خود را از سنگر بسوی دشمنان قسم خوردهٔ صلح و انسانیت توجیه کرده اند تا باشد که تجاوزگران نابود و آئین حیات بخش اسلام در جهان حاکم گردد .

و یا اهمیتی کسب کنند . . . ولی او این همه پندار ها را پشت پا میگذارد و همهٔ این کمال ها را نقش بر آب میسازد و بر ایمانی دست می یابد که نظیر آن در دیگران کمتر سراغ میشود . . . و بعد هم مؤذن پیامبر اسلام ﷺ میشود و ندای ملکوتی تکبیر را بگوش دلباختگان توحید می رساند . . . وظیفه ای که هر یک از سادات و بزرگان قریش که مسلمان شده و پیروی سردار انبیا علیه الصلاة والسلام را می-نمود ، تمنای آنرا در دل می پرورانید . . !

آری . . . "بلال بن رباح" !

چه قهرمانی ای . . . و چه عظمتی در این سه کلمه نهفته است ــ بلال بن رباح . . . ؟!!

او مردی حبشی و از سیاه پوستان است . . . و سر نوشت حلقهٔ غلامی مردانی از بنی جمح را بگردن وی انداخته بود چه مادرش یکی از کنیزان ایشان بود . . .

او زندگی ای همانند زندگی دیگر برده گان داشت ، روز های یکنواخت و خشک و بی ثمر ، نه او را با مرورش حتی و نه بفر دایش امیدی . . !

در آن روز گاران که اخبار طلوع آفتاب تابان اسلام و بعثت رهبر انسانیت در مکه زبان بزبان میگشت و موضوع داغ روز گشته بود ، بلال بن رباح نیز از آن اخبار خبر هائی می شنید و در خلال گوش دادن به سخنان بادارانش و مهمانانشان جسته و گریخته از چگونگی احوال پیامبر دعوت وی آگاه میشد بویژه از سخنان "امیه ابن خلف" که از بزرگان بنی جمح (قبیله ای که بلال یکی از غلامانشان بود) بشمار میرفت ، بیشتر در مورد پیامبر اسلام ﷺ معلومات کسب میکرد . . . بسا اوقات از امیة بن خلف در حالت مذاکره با رفقایش یا افراد قبیله اش سخنانی که مملو از غیظ و غضب و اندوه و شرارت بود ، دربارهٔ رسول خدا ﷺ می شنید . . .

و سامعهٔ بلال از بین کلمات جنون آمیز و غضب آلود صفاتی را که این دین جدید بآن متصف بود ، درک میکرد . . . او احساس میکرد که این صفات در این محیط کاملاً جدید است . . همچنانکه از خلال سخنان رعب انگیز وتهدید کننده ایشان ، اعتراف شان بشرف و راستی و امانت داری محمد ﷺ را درک می نمود . . . !

آری . . . او می شنید که ایشان در مورد دینی که محمد آورده است ابراز تعجب و حیرت می کنند . . . !!!

و بیک دیگر شان می گویند : محمد هیچگاهی دروغگو ، یا جادوگر یا دیوانه نبوده است . . . اما با اینهم ، ما ناچاریم او را بهمهٔ این صفات زشت متهم .

(ادامه دارد)

اگر در سنگرهای فخر آفرین خود قرار دارید و یا در زیر سقف خیمه های دوران مهاجرت هر جا که هستید در راه استحکام اتحاد بکوشید .

پروفیسور برهان الدین «ربانی» رهبر جمعیت اسلامی افغانستان .

سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم
حتی یتبین لهم انه الحق .

بیدل ازشب پره کیفیت خورشید مپرس
حق نهان نیست ولی خیره نگاهان کوراند

اسلام چگونه بهند آمد

در جون ۱۹٦٤ در دهلی کنفرانس جهانی مستشرقین دائر گردید که در آن یکهزار و دو صد مستشرق از همه اطراف و اکناف جهان اشتراک نموده بودند . و یکی از ایشان درین کنفرانس موضوعی را ارائه کرد که در آن ادعا نموده بود که خیلی از آثار قدیمه و زیبای موجود در هند ساخته دست مسلمانان نیست بلکه آثاریست که از پادشاهان هندو باقی مانده است ! وی بطور مثال مناره قطب در دهلی را که به ملك قطب الدین ایبک منسوب است ، یاد آوری نموده میگفت : در حقیقت این مناره را پادشاه هندو سامودر اجوبت ۲۳ قرن پیش بنا کرده است ! و مورخین مسلمان به خطا آنرا به ملک قطب الدین نسبت داده اند ! و یگانه دلیل این مستشرق درین مورد اینست که میگوید : در منارهٔ مذکور یک تعداد سنگهای موجود است که قبل از عصر ملک قطب الدین تراشیده شده است !

این استدلال ظاهراً علمی بنظر میرسد زیرا عدهٔ از سنگهای منارهٔ مذکور بگونهٔ است که مستشرق مذکور بیان داشته است ، ولی سوال درینجا است که آیا با مشاهدهٔ چند سنگ میتوان بانی آن مناره را تعین نمود ؟؟ یا لازم است جوانب دیگر آن نیز مطالعه گردد و بعد از بررسی دقیق حکم شود که فلان شخص این مناره را ساخته است.

البته نظریهٔ مستشرق مذکور تفسیر غلطی در مورد آن مناره است چون یک کاوش علمی ناقص است و همهٔ جوانب قضیه مورد مطالعه قرار نگرفته است .

و تفسیر دیگری که درین مورد است ، اینست که : سنگهای مورد نظر مستشرق مذکور در عهد ملک قطب الدین از ابنیهٔ مخروبهٔ که در زمان سامودر-اجوبت ، ساخته شده و بمرور زمان ویران گردیده است ، آورده شده و به بنای مناره مورد استعمال قرار گرفته است ، و این روش در بسیاری از بنا های سنگی تاریخی معمول است .

این استدلال با در نظر داشت شکل معماری و نقاشی و رسوم آن و مسجد ناقص که در پهلوی آن قرار دارد و منارهٔ ناتکمیل دیگری که در جوار آنست ، معقول و مورد قبول واقع میگردد و غلط بودن استدلال مستشرق واضح میشود -

و بدینگونه منکران دین و معارضین وجود خـدا ، در بحثهای خود در مورد دین حقائق ناقص و جزئی را در نظر میگیرند که اکثر آن ها با موضوع مطلقاً ارتباط ندارد ، و بعدهم ادعا می نمایند که تحقیقات علمی جدید دین را باطل ساخته است ، در حالیکه اگر حقائق اجمالاً و تفصیلاً و همه جانبه مورد بررسی قرار گیرد ، نتیجهٔ بدست می آید که : کاملاً با نتیجهٔ اولی اختلاف دارد .

و بهترین دلیل بر حقانیت دین همانا این نکته است که اصحاب عقلهای بزرگ زمانیکه دین را پشت پازده انـد در وادی هـذیان سرائی سرگردان گشته ، و اهیاتی را برزبان آورده اند که حقیقتی در لا بلای آن نهفتـه نیست و در شبستان جهل وکوری دست و پازده اند و این بدان سبب است که چون انسان اساسی را که عبارت از دین است از دست بدهد ، دیگر اساسی برای افکارش نمی یابد .

راستی اسمائی را کـه در لست منکرین و معارضین دین مطالعه می کنیم اکثراً از اصحاب عقول بزرگ انـد اما بعد از ینکه منکر دین شده اند به نوشتن و اهیاتی دست یازیده اند که در نهایت بی ربطی و بیهودگی قـرار دارد تاحـدی که بعض انسان در حیرت فرومیرود از ینکه چگونه چنین کلمهٔ از قلم چنین دانشمندی تر اوش کرده است ؟

و خیالاتی را که ایشان در مورد انکار از دین اختراع نموده اند مشتمل بر خرافات و آراء متناقض و اعترافـات آن هـا مبنی بر جهالت شان از حقائق است ، همچنانـکه شامل ادلهٔ است مشابه به سفسطه . بناءً قهرمانی ایشان در این نکته است که آن ها از حقائق آشکار چشم پوشی می نمایند و بنا های خیالی از ادعا برپا میدارند و همینگونه در استدلا لات شان بر شواذ از امور تمسک میجویند و این از نشانه های قضایای نادرست است ولی برعکس قضایای درست و واقعی بر اساسات علمی ثابت استوار می باشد نه بر شاذ و نادر :

حقانیت دین (البتـه منظور دین اسلام است) ولی اساس و پوچ بودن ادعا های منکرین آن وقتی بیشتر روشن میشود که تصویر زندگی انسانی را در آئینهٔ دین مشاهده نمائیم . تصویریست خیلی دلپسند و زیبا که با افکار عالی انسان موافقت دارد اما برعکس ، تصویری که منکرین و معارضین دین از زندگی ارائه میدهند ، تصویریست در نهایت قبح وزشتی و ابـداً با ذهن انسانی توافق نـدارد ، اگر باور نداریـد اینک نظر برتر اندراسل یکی از فلاسفهٔ مادی را دربـارهٔ حیات بخوانیـد و خود قضاوت نمائید ، وی میگوید :

" . . . و انسان مولود عواملی است عاری از هـدف ، پیدائیش و نمو و آمال و ترسها و حب و عقائدش همه زادهٔ ترتیب ریاضی تصادفی است که در نظام اتم بوجود آمده است ، و قبر به حیات انسان خاتمه میدهد و هیچ نیروی قدرت زنده کردن دوباره اش را ندارد . این همه کوشش های پیگیر و فـدا کاری ها ، و اندیشه های زیبـا و قهرمانی ها و نبوغ ها ، همه و همه با از بین رفتن نظام شمسی تا ابد در آغوش نیستی دفن خواهند شد ، و مبارزات انسانی همـه بدون شک با این زمین در تحت خرابه های کائنات دفن خواهد شد ، و اگر این افکار قطعی هم نباشند ، دست کم به حقیقت نزد - یکتر اند تاحدی که اگر فلسفهٔ از آن انکار و رزد ، اسباب فنای خود را ، خودش آماده خواهد کرد"

«ادامه دارد»

میرمن : ل - ف

شهیده

سلام او درود به په تا وا یو مدام
ستا نیک نامی به مونږه ستابو مدام
ته شولی فخر د انسان شهیده
بیاد افغان شهیده

ستا په مړا نه افتخار کړی تاریخ
یا دونه ستاد غاړی هار کړی تاریخ
خوشحاله او سه جا و یدان شهیده
بیاد افغان شهیده

شهیده خدای در ته در کړی عزت
تا د افغان بچیانو نوم که او چت
قصه به وائی په تاریخ ستاما شومان شهیده
بیاد افغان شهیده

شهیده ستا په وینو رنګ تږ
لوحه د مشق شوه د افغان د تبر
ته ئی و تلی په ربښتیاله امتحان شهیده
بیاد افغان شهیده

تا د الله په لاره سر کړو قربان
د دین وطن په لاره شوی قهرمان
تا ته وعده د جنت کړیده قرآن شهیده
بیاد افغان شهیده

اوس خوروسان درنه په ډاردی
د تښتیدو د لار په څار دی
وینی دی شوی ورته په ستر ګو کی ګلان شیهده
بیاد افغان شهیده

ستا خالی لاس سره د خدای احسان دی
توپ طیارو سره دښمن حیران دی
روسان خجل ته ئی کامران شهیده
بیاد افغان شهیده

د وطن مورلله تا همدا غوښتل
چه خنجر ښخ کی د ظالم په ګوګل
خو طیارو درباندی وکړو تیرباران شهیده
بیاد افغان شهیده

ته د اسلام دشمعی سوی پتنګ
بل به ډیوه وی ستا په قبر دننګ
ښکلی بیرغ دی ښایسته که ګورستان شهیده
بیاد افغان شهیده

سبت سبت او په خولی ګلونه
تا ته دروړی د وطن ښکلی نجونه
د ترمو او ښکوسره واخله دا ګلان شهیده
بیاد افغان شهیده

جائزهٔ نوبل در رشتهٔ انسان کشی

پیش از آنکه کاندیدای سال ۱۹۸۱ جایزهٔ نوبل را در این رشته معرفی کنیم بی جهت نخواهد بود تا خدمت خوانندگان ارجمند ما از سوابق جائیزهٔ نوبل و بنیان گذار و اهداف عالی آن اندک معلوماتی ارائه گردد.

بزرگ مردی از کشور سویدن بنام آلفرد برن هارد نوبل پس از سالها اندوخته وتجارب در رشتهٔ کیمیا، عزم آن کرد تا توجهٔ خاص و تحقیقات خویش را دربارهٔ مواد منفجرهٔ نیتر و گلیسرین انجام دهد و موادی بدست آرد که از انفجار آن در امور سرک سازی، حفر معادن و تونل ها وسایر خدمات عامه استفاده شود. این تلاش و قصد و تحقیق او منتج به کشف دینا میت شد وسپس به اختراع با لیستیت انجامید که اولین باروت بی دود نیتر و گلیسرین بود. او بوسیلهٔ این اختراعات که تقریباً ربع قرن را در بر گرفت در استخراج معادن و حضر کانال ها سرعت بی‌سابقه ای پدید آورد که دراثر آن از دارائی و ثروت هنگفتی برخوردار گردید و یکسال قبل از آنکه هستی اش پایان پذیرد، وصیت نامهٔ بزرگ و تاریخی خود را نوشت ودر آن تأکید کرد تا همه اموال و دارائی او، بصورت وجه نقد، درآید و بعنوان سرمایه ای از آن استفاده شود تا از عوایدش به آن عده افرادی که بزرگترین خدمات مادی و معنوی را بجهان بشریت انجام میدهند، جوایزی تهیه گردد. قصدش از این وصیت نامه آن بود تا احساس و وجدان کار آگاهان و دانشمندان و دست اندرکاران امور انسان ها را برانگیزد وذوق ابداع و ابتکار و اختراع را درنهاد آنان شعله ورسازد تا دیگران نیز چنان کنند که اوکرد بدینگونه او میخواست در رشته‌های طب وادبیات وفزیک وشیمی ومسایل صلح وبرادری وهمزیستی مسالمت آمیز که همه‌لازمهٔ زندگی انسان وانسانیت است، گام های تندتری برداشته شود و استعداد های شگرف وخفته بکار افتد و بیدار گردد. نوبل با آرزوئی چنین پاک و انسانی درسال ۱۸۹۶ع وفات کرد واساس نامه جایزه‌اش برمبنای وصیتی که کرده بود در ۲۹ ژوئن سال (۱۹۰۰) به‌تصویب رسید واز آن تاریخ به بعد همه ساله تعدادی از مبتکرین در رشته های مختلف علوم وفنون ونیز مسایل صلح انسان دوستی، قبل از فرارسیدن فبروری خود را غرض دریافت این جایزهٔ بزرگ وپرافتخار کاندید میکنندویا کشور ها وموسسات همچو افرادی را به‌صفت کاندیدهٔ‌ای خویش به این‌مرجع معرفی مینمایند. چون ابتکار واختراع و خدمت به بشریت اساس و مایهٔ این جایزه است به نظر ما برای دریافت آن در سال جدید کاندیدائی بهتر و سزاوار تراز بریژنیف نیست‌زیرا او بودکه ریکارد خونخواری و انسان کشی را در جهان شکست ودر وحشت و بربریت و درلده خوئی و ریا کاری های سیاسی و حقه بازی و دورغ وبی حیائی، نبوغ و استعداد خارق العادهٔ خویش را بجهانیان عوضه داشت. هزاران تن بم را برفراز شهرها و روستا های افغانستان فروریخت وملیون ها انسان را اعم از کودک وجوان بخون و آتش کشید. کشور آزاده و معموره ای را به اسارت و ویرانی در آورد و خرمن ها و خانه های انسان های بی گناه را طعمهٔ آتش ساخت. صدها هزار افراد با عقیده و ایمان را با برچه وسر نیزه آواره ساخت تا جای پائی برای خود ومزدورانش تدارک نماید واز آنجا مشرق زمین را یکی بعد دیگر

به بلعد. اگر آلفرد نوبل–نیترو گلیسرین بی دوده اختراع کرد، این نابغهٔ آدم کشی بم های ناپالم واشعهٔ لایزر بوجود آورد و هزاران سین ضد انسان را به گونه گونه بیار است ودر شهرها ودره های ما فروریخت تانوباوه‌گان و اطفال، آنها را سامان بازی پندارند ودر هوای استفاده از آن نابود گردند. حقا که چنین اختراعی در نوع خود بدیع وبی بدیل بود و چشم روزگار و صفحات تاریخ هر گز آنرا ندیده است وجا دارد که بحیث یک پدیدهٔ نادر وبی سابقه، مبتکرش (بریژنیف) را ستود وجایزه ای را تقدیمش کرد.

آنچه از این هم اعجاب الگیز ودر خور ستایش است، پرده بر افگندن از چهرهٔ واقعی کمونیزم و نشان دادن تصویر وماهیت اصلی این مسلک برده ساز و شرف کش می باشد که توسط بریژنیف پرچمدار نیزه بدست آن انجام شده است. وبرنامه ریزی ها و توسعه جوئی ها و جنون او بود که میلیون ها انسان اسیر وپا به زنجیر را یارا وشناخت و آگهی بخشید تا بعد از چندین سال خفت و ذلت و بردگی، خویشتن را دریابند و تکانی به خود بدهند ودرپیٔ آن شوند تا حیثیت وآبرو و آزادی از دست رفتهٔ خویش را باز جویند واز این ایدیولوژی بی محتوی وضد انسانی دوری گزینند.

آری! نتایج کارنامه های بریژنیف است که اینک زمان برچیده شدن بساط کمونیزم و بردگی در جهان فرارسیده است ودیری نخواهد بود که نفرین و قیام و خشم ملت ها دمار از روزگارش برآورند وآنرا برای همیش از دفتر عقاید و اندیشه های بشری بزدایند. شگفت آنکه ریشه های این حنظل فساد و غلامی اینک بدست همان کارگران وهورا گویانی قطع میگردد که سالها برای آبیاری آن دست و دامن برزده بودند وبار سنگین و ننگینش را بدوش می کشیدند. مظهرو مثال آن که پایه های سست وبی بنیاد کرملن را به لرزه در آورده است، جنبش همبستگی کارگران آزاده و وطن دوست وبا احساس لهستان نیست که با الهام پذیری از قیام و پیکار ملت قهرمان افغانستان بار دیگر رایت آزادی وانسان زیستی را برفراز کارخانه های کشور خویش به اهتزاز در آورده اند وبا همان داس و چکشی که سالها برفرق عواطف وافکار آنان کوبیده شده بود، اکنون برکله و مغز برده سازان مسکو و سردمداران کمونیزم و کرملن می کوبند و زنجیر اسارت و بردگی را از هم می درند. وامید آنست که این طلیعهٔ آزادی هر چه درخشنده تر و سریع تر، افق اروپا و افریقارا فراگیرد و بساطسلطه‌و حاکمیت نظام حیوانی کمونیزم را درهم پیچد. نجات بشریت از شر وکید و افسون اهریمن استعمار سرخ بهترین و شایسته ترین ارمغانیست که تاریخ انسانیت را در عصر حاضر به گونهٔ دیگر می آراید و سرنوشت ملت ها را به اصل حاکمیت ملی و حقوق فطری شان باز میگرداند واین کاریست که حصول آن در روند عادی، قرنها هم ناممکن بود. واز اینجاست که بایستی بر بریژنیف جایزه داد و اورا مبتکر بنیان برافگن کمونیسم نامید.



مخروبهٔ دوعرادهٔ تانک روسی رامشاهده مینمائیدکه بدست مجاهدین مابه آتش کشیده شده است.

میرمن - م.ف

احساس یک مادر

شب بود . . .
شب تاریک و خوفناک . . .

کوچه ای بود در پس کوچه ها و در آخرین نقطهٔ این کوچه دروازهٔ رنگ رفته و شکسته ای معلوم میشدکه نظر هر رهگذر با احساس و دل شکسته را بخود جلب میکرد و این احساس را به دل انسان بیدار می ساخت که چه انسان مظلوم بیچاره ای درین جا زندگی میکند .

من هم با همین احساس و تفکر به راه خویش ادامه دادم تا به انتهای این کوچه و نزدیک این دروازه رسیدم و خیال عبور را داشتم که دفعتاً آواز گریه وضجه بگوشم رسید و مرا از رفتن و گذشتن و اندیشهٔ خودم مانع شد و بادل بسیار لرزان به استماق سمع ایستادم و شنیدم ، مادری بالای جسد پسر جوان مرگ خویش باگفتن این کلمه ها ناله میکند و میگوید و میگرید :

"واخ پسر مجاهدم پسر مسلمانم پسر شریف و باغیرتم پسر وطن دوستم پسر شهیدم که خود را خدائی دین اسلام و وطن عزیزت نمودی ."

پسر خوبم تو بهترین مرگ دنیا را نصیب شدی تو جام شهادت را نوشیدی اما پسر با غیرتم مرا در این دنیای بی همه چیز تنها گذاشتی ، مرا برای کدام کس گذاشتی پدرت هم خود را در همین راه در راه اسلام و وطن شهید ساخت و مرا تنها گذاشت ."

من هم نتوانستم از این اضافه کلمات این مادر را که در دامان نجیب خویش چنین شیر مردی را پروریده بود تحمل کنم من خود را به صفت یک زن افغان و وطن دوست شامل ماتم این مادر نموده داخل خانه شدم و بعد از لمحهٔ گریستن چادر این مادر شریف و عفیفه را گرفته و از قول تمام مجاهدین اسلام و وطن این دلداری را برایش دادم و گفتم ! مادرم : مادر خوبم ! تو این وجود نحیف و ناتوان خویش را که چنین شیر مردی را از دست داده ئی تنها مدان تو تنها نیستی همه پسران و دختران این سر زمین ، سر زمین شیر مردان ، و سر زمین دلاوران ، سر زمین مجاهدان ، سر زمین به خون خفته گان با تو یکجا هستند و پایهٔ تابوت این جوان مرد را به زمین نمیگذارند ، و اسلحهٔ این شیر مرد را بدون صدارها نمیکنند .

مادرم : مادر خوبم ! من از قول همهٔ آنها و شریک راه آنها این امیدواری را میدهم که روزی به همین زودی ها سر زمین اسلامی خویش را ، سر زمین شیر مردان را از دست غارت گران و چپاولگران و بی دین ها و ناپاک ها آزاد خواهیم ساخت و روزی بر مزار این شهدأ راه اسلام و وطن دسته های گل خواهیم گذاشت و مرگ مجاهدین شهید خویش را که زندگی با سعادت است جشن خواهیم گرفت .

(انشاء الله)

تاریخ نینگ ازونیغه استعمار بلان مسلمان لار کوراشی

اسلام لینگ تاریخی، حق و باطل اراسهغه — قان لیق تارته تارت لار و کوراش لار شاهدی دور. مسلمان لار واسلام نینگ ارزش لیق فرهنگی، تاریخ لینگ ازونیغه دشمن لار تمانیدین، قایته قایته یورش لار بولغان، اسلامی بلیش لار - ریشه سی نینگ قیرقش او چون، مسلمان ملت لار ایچنده کوب توطئه لار و دسیه لار توزالوب، مسلمان لار نی اور تادین کیدیشی او چون، هر چاغ و هر پله غه تاریخنینگ یوزی غه، خارجی یورش لار کوزده کورو نادی. بول دسیسه لار بیر پله غه - ویاتغان الحاد و دین سیز مذهب لار چیقاسی صورت ده، و بیر چاغده یازیلغان و مسلح یورش شکلیده، اراغه کیلوب دور. لیکن اسلام غه، هر پله لار و اوضاع ده، شول مدار بار ایرکان کیم بر چه جبهه لار و برچه توطئه و دسیه لار ضدی غه کوراش ده تور تسه، و دشمن نینگ مدار لار و قوت لاری نی ایلغاری کیدیش لیق دین، آلدی نی آلسه.

حضوت سبحانه و تعالی، اسلام نینگ قالیش و ادامه ایدیشی او چون بیر نیچه تضمین لار مقرر ایتوبتی کیم، دسیسه لار کوپایش چاغیده اراغه کیلوب دور و اسلام نینگ باش یا پخیلیشی دین ممانعت ایتور.

هر قرن ده بیر مجدد چیقش و جهاد نی دائمی فرضیتی و . . . اشبو برچه تضمین لاری دور کیم، مسلمان ملت لارنی اور تا دین کیدیشی دین قویمس بولوب و اسلامی تعلیم لار قالیشی غه ضامن دور.

تنگری نینگ شول تضمین لار پناهی ده دور کیم، تاریخ نی مختلف و تون لیق، تون لیق دوره لاریغه کیم دشمن لار سری دین اسلام لینگ مقابلی غه یورش بولغان چاغده، اشبو دسیسه لار نطفه غه خنثی بولوب دور.

خلافت راشده نینگ عصری دین کیین کیم الحادی یورش لارو تخریبی گروه لار—اهل لاری، ایشده توشدی و اسلام نی باش یابچشی او چون تیر مول دور لار. مجددی شخصیت لار حضرت عمر ابن عبدالعزیز کبی، بیر خلیفه و اسلامی سیاستمدار عنوانی غه، و فقیه و فکری پیشوا، امام احمد ابن حنبل کبی، و باشقه شول شخصیت لار دیک پیش قر اول لار، همت بیلی نی باغلاب، دهریت و الحاد تیر مولیش لاری نی ایلغاری کیدیشی دین مانع بول دور لار.

او چاغده کیم تتار یورش لاری اسلامی او لکه لارده قاتغ ایتی و بغداد چنگیز لاری نینگ ایلی غه توشدی، فکری یول کور ساتا تغان لار و مؤمن زمام دار لار، مسلمان لار توروشیغه عامل بولوب و سیف‌الدین قطر، عین جالوت غه، تتار نی غرور لیق سپاه سنی در هم ایتی لار و اسلامی یورت لار غه صلیبی لار یوروشی دیك اور ته خاور (خاور میانه) ده یورش ایتی لار.

عزالدین عبدالسلام اوغلی، انقلابی فقیه عنوانی غه و صلاح‌الدین ایوبی اسلام نینگ پیش قراول باش بیراتغانی، دشمن نینگ فوجی نی تارو مار ایتوب و قدس شریف نی کیم جنایات ایتکوچی صلیبی

لار چنگالیغه با غلیغ ایردی، ایر کی ایتی.

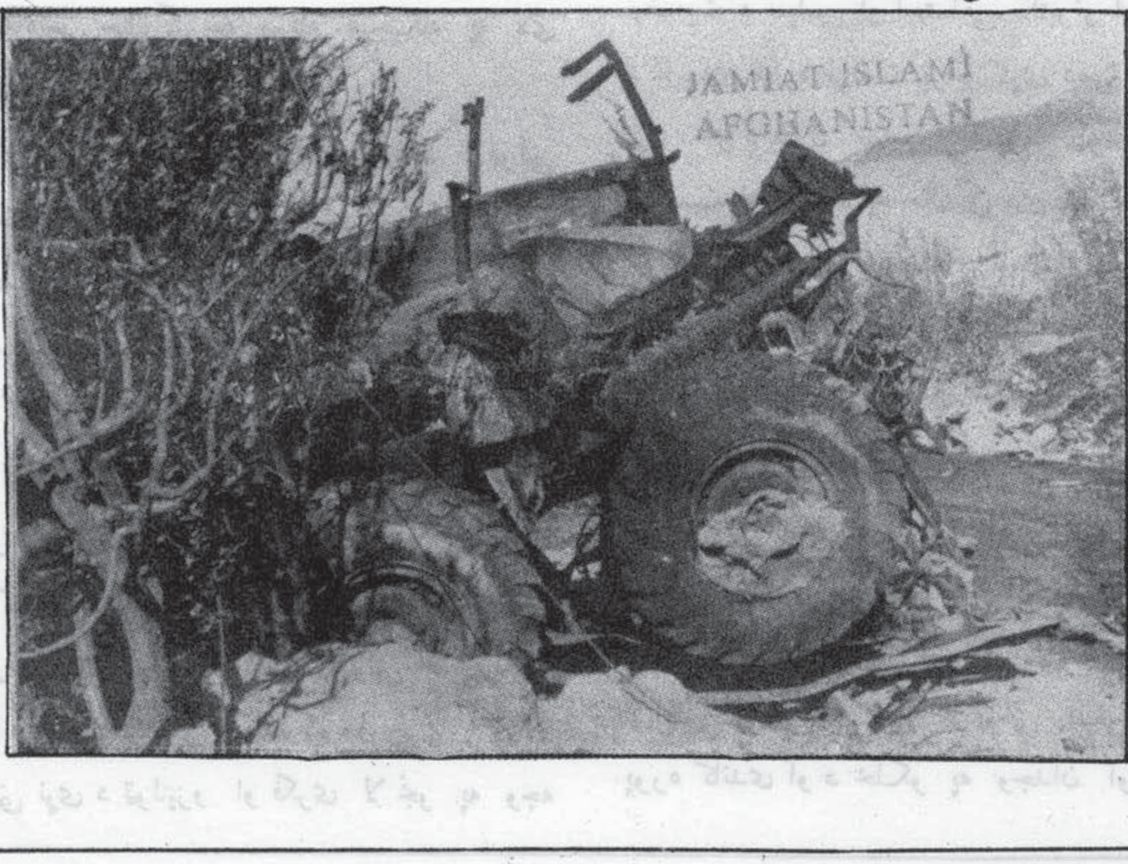
اول چاغ ده کیم مسلمان لار غفلت او یقیـده کیتغان ایر دی لارو انگلیس لار-اسلامی یورت لارنی بیری دین کیین بیری نی قبضه استیده آلوب وألانش لیق ویه‌انلیق بلان خواه لار ایردی لار اسلام نینک فرهنگی اور تا دین ایتسه لار حتی کیم "کلادستون" انگلیس نی اشبو پله بیوک وزیری، انگلیس لار عوام مجلسی ده، ایاغ استیغه توروب اعلان ایتی: "او شه چاغ ده چه کیم مسلمان لار ایچره قرآن بولسه، بیزه استعمار ایتکو چی ده ادامه بیـراز موسمیز، شول او چون بایـد قرآن نی مسلمان لار اوو تا سیدین کوتار ماك" بول غه ایر دی کیم سید جمال الدین افغانی، افغانستان نینگ کنر دره لاری دین باش کوتاریب مسلمان لار نی او یقی دین توروشی او چون کوراش ده قول یازدی، سونگ سید افغانی انگلیس افغانستان یورتی دین چیقاریب و بیوك ضربت نی آلاریمان جانیده کیلتور دی...

و ـ ، او چاغیده کیم عثمانی دارالخلافه نینگ سقوطی دین کیین، قایته باشدین، مسلمان یر لاری، استعمار ایتکو چی لار لینگ تاخت و تاز میدانی بولدور، محمد حسن‌البناء و حسن الهضیبی و سید قطب و ابوالاعلی مودودی... کبی سیور پیش قراول لار باش کو تاریب مسلمان ملت لار لینگ تور غیزیشی او چون وایگیت نسل نی کیم غربی و شرقی فرهنگ اغواسی بلان شکاوایتی دور لار، باتوب و جهان معاصر ده بیر بیوك و دوران ایدیش نهضت نهنگ پایه گذار لیق ایتی لار...

قزل استعمار هم کیم خواه لا بیر دی، افغانستان نینگ یورتی نی تساط ایدیش بلان، د نیاده اسلامی انقلاب سنگر لاری نی اور تا دین ایتسه. بول او لکه ده اسلامنی فدا کار سر باز لاری ایاغ استیده توروب، اسلامنی تاریخ و فرهنگی دین دفاع ایدیشی غه قان توکار اورش غه حاضر بول دور لار وبول بیوك وحشی و جنایت ایتکوچی قدرت نینگ پوزی نی با تر لیق بلان یرغه سوبکا دور لار.

بول حق لیلا شلیق جهاد استعمار ایتکو چی لار ادا، و بیر واقعی اسلامی حکومت تأسیس بولغانی چه اوزه یا دور.

(والسلام)



تألیف : سید قطب شهید

ژباړه : عصمت قاطع

نوی ژوند او برتره نړی



کله چه مونږ وایو . اسلامی ژوندون دی تجدید شی او د اسلامی ټولنی جوړښت دی له سره پیل شی . یو شمیر خلک د نارامی احساس کوی چه د دی موضوع د تحقق په صورت کی به په څینو زور زیاتی اوستم رواشی او یا به نا ارامی او اندیښنی په ټولنیزو پیو ستونونو کی پیدا شی .

په داسی حال کی چه مسئله هیڅکله په دی ډوگه نده .

او د دی احساس سر چینه نیول فقط د ټولنی د حقیقت کیفیت ، او د اسلامی ژوندون له نه پیژند لو څخه ده .

مونږ کله چه د نوی ژوند او برتری نړی غوښتنه کوو وایو چه اسلامی ژوند باید بیرته نوی پیل شی او په دی ډوگه غوا ړوچه د ټولنیز عدالت انسانی ترین او تکامل ترین شکل چه هیڅ سیستم او مسلک نه شی کولی هغه د عمل په ډگر کی پلی . کړی په وجود راوړ و او ټول طبقات ، د ټولنی اصیل افراد د ژوندانه د ښو شرایطو په مسیرکی ودروو .

نن نړی د ټولنیزو او فکری لا نجو په وجه لانجه منه نړی ده په اوضاع سیستمونو : د قانون په ډ ولو نوکی د ډ ول ډ ول ستو نزو در او دو نکی ده .

او په هیڅ ډ ول نظام حکومت او ټولنیزسیستم کی حقیقی او ډ اډه ارامتیا نه ده موندل شوی نو له دی ځایه څخه ده چه یو شمیروائی چه په نړی کی موجوده وضعیت د سیاسی او اجتماعی مکتبونو او مسلکو نو د نابودی لپاره فرصت برابر کړی ده .

او د اټول سیاسی مکتبونه او مسلکونه د شکست او سقوط په حال کی دی او حتی په هغو سیمو کی چه گمان کیږی ، د ثابت او پایدار نظام در لو دو نکی دی ، او ظاهری تجهیزات د هغوی د بقا او پایښت تضمین کولای شی . د فنا او نابودی احتمال ئی وجود لری د حکومتونو ، او رژیمو نو ارامتیا او امن پولیس ، شوبلی ، توپونه ، ټانگونه او هستی ای بمونه په وجود نه شی راوړ لای .

بلکه هغه رژیم او حکومت د بقا په حالت کی پاتی کیدلی شی چه د ټولنی طبعی احتیاجات پوره کاندی او د خلکو په وجدان او باطن کی

آرامتیا او انسانی احساس په وجود را وړی .

او بیشکه په هغه روزگار کی چی دا دواړه اساسی بنیادونه له منځه لاړ شی بیانو هیڅکله د اوسپنی او اور قدرت نه شی کولای د انسان نیکمرغی تأمین او په وجود راوړی دا هغه حقیقت دی چه د زمانی ، سیر د تاریخ په اوږ دوکی د هغه اصالت تصدیق کړی ده پس مونږ د اسلامی ژوندون د تجدید او د اسلامی ټولنی درامنځ ته کیدو غوښتونکی یواو په مقابل کی داهم غواړ وچه د ټولنیزو ویرانو نکو لانجو اواړ زید نوڅخه هم په امان کی پاتی شو او خپل ژوند دیوه مستحکم اساس پر بنسټ چه دهغه پائی او ستنی دبل هر سیستم څخه ژوری دی او ایمان او عقیده ئی مرستند ویه ده ودروه مونږ دبر تر ژوندانه لوی نړی او کاملی انسانی ټولنی غوښتونکی یو . زما په نظر د اسلام ټولنیز سیستم نن ورځ یوازنی سیستم دی .

چه د نړیوالی اندیشی او د کلمی په واقعی مفهوم قرار لری .

د دی لپاره چه اسلامی رژیم یوازنی رژیم دی چه امکان ورکوی تر خود نړی ټول خلک په هر نژاد پوری که اړه لری په هر رقم ژ به که خبری کوی او یا که هر رقم فکری کرنلاره لری د اسلام په سیوری کی دارام او آسوده ژوند له برخی څخه برخمن شی .

او البته د داسی ژوند په څنګ کی مطلق عدالت هم د ټولو په مینځ کی عمل کیدای شی د پانګه والی کمپ اود مارکسیزم په اصولو پوری تړلی بلاک وانی چه دیوه جهانی سیستم د بر قراری غوښتونکی یو .

باید ترې پوښتنه وشي ؟

کوم نړیوال سیستم کولای شی پرته له آزادی د خپلواکی څخه استقرار و مومی .

د لوید یځ امپریا لیزم په کمپ او د کمونیزم په بلاک کی د حاکمه قدرت مخالف عقیده در لودونکی قشر عملاً د ژوند کولو حق نه لری .

خومونږ د داسی سیستم د استقرار غوښتونکی یوچه د هر رقم عقاید و در لو دونکی دهغه په سیوری کی د آزادی او برابری په برخمن کیدلو سره ژوند کولای شی .

بی شکه په داسی سیستم کی به دولت او مسلمان خلک د خپلی خپلواکی عقیدی او د دینی مراسمو د اجرا کولو د آزادی د حق د ساتنی ضامنان وی .

او هر غیر مسلمان فرد به وکړای شی چه د خپل شخصی ژوند د مسائلو په ارتباط د خپل آسمانی دین له احکامو څخه پیروی وکړی اوله‌ګردو ټولنیزو مزا یا وڅخه پر ته له کوم ورکوتی محرومیت څخه برخوردار شی .

او په داسی سیستم کی د دی امورو د اجرا — کولو ضمانت عقیده ـ ایمان ـ وجدان او باطنی پاك ضمیر کوی .

نه وچ قانون ماده او تبصره چه په ځانګړی صورت سره د اجرا کید لو قدرت او توان نه‌لری .

مونږ د هغه رژیم غوښتونکی او پلوونکی یو چه ټول بشری نژا دونه که توروی که سپین که زیړ وی که سور و کړاشی چه په سیوری کی ئی په آزادی او انسانی برابری سره بی له کوم ورکوتی تبعیض څخه او پرته د نژادونو اوژبو ترمینځ له فرق څخه ژوند وکړی داځکه چه دانسانیت پیوستون ټول بشریت په ځان را ګرزوی پر ته له دی څخه چه دیره کوچنی نژادی انګیزه هم په هغه کی د خالت ولری .

مونږ د هغه سیستم او رژیم غوښتونکی یو چه

په هغه کې د فرد یا افراد و طبق او یا کومې ډلې ته مخصوص حاکمیت وجود نه لري .

بلکه یوازې لوی خدای مطلق حاکمیت لري او یوه خدای ته د بشر د بندګي او عبودیت د سر ټیټ کړي وي .

له دې ځایه ښکاره ده چه په همداسې نظام او ټولنه کې واقعي مساوات او برابري تحقق مونډلی شي او د عملي جامه اغوندي .

په داسې نظام کې زما مدار او حاکم د ټولنې د افراد و په نسبت هیڅکله لوړ حقوق نه شي لرلای هیڅ شخصیت او مقام د داسې نظام په سیوري کې له قانونه ښکاره لوړ تیا او فوقیت تصاحب کولای نه شي او نه ورته د تصاحب چانس برابر یدلای شي .

د دې سیستم محکمې د وزیر او د ټولنې دیوه فرد لپاره یوشان دي مونږ دهغه رژیم غوښتونکي یو چه ټول خلک او ټول وطن شریکه وګړي له ملي شتمنې ښکاره د عادلانه ګټې اخیستلو په مسیر کې دروي .

په هغه جامعه کې چه ز مونږ په نظر کې ده .

د مالکیت بیرته را ګرزول د خلکو پرګنو او ټولنو لپاره شته .

اوخلک د خدای د خلیفه ګانو په صفت له دې حق ښکاره برخور داره کیږي .

او فردي مالکیت په یوه خاص چوکات کې محدود کیږي .

کچیر ته د خلکو او ټولنو پراخې پرګنې دمال او ثروت درامد ته ضرورت احساس کاندي د خلکو پرګنې د لمړی توب حق لري او مقدمې دي .

مونږ غواړو چه داسې ټولنه په وجود راشي چه د هغې اساس په ټولنیز تکافل او تعاون د هغې په کامل او واقعي مفهوم سره برقرار شي په دې ترتیب چه په داسې جامعه کې وږي او تږي وجود و نه لري چه په مقابل کې ئې یو ډله د زیاتې شتمنې له لرلو ښکاره بر خورداره شي البته د ټولنیز تکافل لمن ډیره پراخه ده .

ز مونږ په نظر وړ ټولنه کې ملت د خپل فرد فرد غړي مسؤلیت په غاړه لري .

چه باید هغه د کار لپاره تیار او چمتوکړي او د هغه لپاره باید کار ایجاد کاندي د کار په وخت کې هم د هغه د مواظبت مسؤلیت لري .

پس زمونږ د اسې ټولنه د هر فرد کفالت د احتمالي بیکارۍ ، مریضۍ او در ماندې په صورت کې په غاړه اخلي .

په اجتماعي تکافل کې دخلکو د پرګنو ترمینځ هیڅ ډول نژادي ، ژبني او مذهبي فرق وجود نه لري .

مونږ غواړو یورژیم او انساني نظام په وجود راشي .

(نور بیا)

اِعتذار :-

روی مشکلی موفق نشدیم دراین شماره ادامهٔ مضمون (آیا شوروی اتحاد او روسیه یو شی دی) را تهیه و بنشر نمائیم ان شاء الله در شماره بعد آنرا به نشر خواهیم سپرد .

«اداره»

نعرهٔ تکبیر چو برشد بلند لرزه براندام کرملن فگند

جلب افراد احتیاط یا طرح تازهٔ انسان کشی

شب هفدهم سنبلهٔ ۱۳۶۰ رادیو کابل یا بلند گوی دستورات کرملن اعلامیهٔ نظامی ای را پخش کرد واز مردم خواست تا افرادی که در سالهای بین ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ دورهٔ خدمت عسکری را سپری کرده اند ، بار دیگر بلادرنگ بخدمت مزدوران روسی بشتابند و بحیث پیش مرگان ارتش سرخ رویا روی برادران مجاهد خود صف آرائی کنند . تا باشد که به اینوسیله قسمتی دیگر از فرزندان اسلام و افغانستان را بدست همدیگر هلاک گردانند و خود از درون تانکهای خویش نظاره کنند و بادهٔ عشرت سر دهند .

این اقدام روس‌ها از جمله پلان هائیست که از همان آغاز جهت انسان کشی و نابودی مردم افغانستان احساس می شد ولی طراحان آدم کشی در کرملن بیم آن داشتند که جلب همچو افراد بنام احتیاط شاید جمع آوری نیروئی باشد که نتوانند احساسات اسلامی و افغانی آنان را مهار کنند و خود بدست همانها تارو مار گردند . لذا برای عملیات کشتار و تار اجگری در افغانستان از پیمان ورشو استمداد جستندو د هها هزار افراد کوبائی و المان شرقی و چکوسلواکی و مجارستانی را وارد معرکهٔ کار زار با سپاه اسلام و پاسداران عقیده و آزای نمودند . و فکر میکردند مردم افغانستان از دیدن چهره های مسخ شده و خون آشام این افراد وسازو برگ هولناک آدم کشی اش، سر تسلیم و انقیاد فرو خواهند آورد و درااندک زمانی چون اژدهای هفت سر بر گنجینه های وطن ما پهلو خواهند زد . اما قدرت لایزال الهی و عزم و ایمان و همت وپایداری شیرمردان و شیر زنان وطن، وضربات پیهمی که بر گله خوکان قطبی و همقطاران شان وارد کردند ، سگ زنجیری گله ((بریژنیف)) را خواب از چشمان پرید و دریافت که دست برلانه شیران دراز کردن، کله از دست دادن است و طعمه ای برکف نیاوردن . وانگاه از بم های ناپالم و گازهای زهردار سود جست ومیلیون‌ها کودک وپیر کشور ما را بخاک و خون کشید و هزاران شهر و روستا را به ویرانه مبدل کرد و اینک ، در فکر آنست تا باقیمانده افراد وطن را بنام احتیاط بسوی قربانگاه سوق دهد وباقتل آنان زمینهٔ سلطه یابی خود را فراهم کند .

اما این نیرنگ‌ها و نقشه ها هر چه باشد انگیزه اش ناشی از اضطراب و اندیشه ایست که روس ها از شکست خود در افغانستان دارند وبوضاحت دریافته اند که قدرت اهریمنی، وسوسه های شیطانی و نفاق افگنی و آلات وابزار ضد انسانی و آدم کشی، هیچ یک نمیتواند روحیهٔ آزاد منشی و سلحشوری فرزندان اسلام را در سر زمین کهنسال و انسان پرور آریانا، معدوم سازد و آنانرا به شکست و تسلیم وا دارد . لذا بادرک این حقیقت و نفرین جهانیان و بیداری روز افزون مستعمرات روسی وبیم از سقوط حتمی و نزدیک دژ امنیتی خود و مزدوران شان درارگ کابل و بگرام — مجبور گردیده اند تا به اقداماتی دست یازند که در آغاز، جرئت آنرا نداشتند . وان شاءالله که

این آخرین تکتیک وحربه ایست که لبهٔ تیغ آن گردن های خود شان رالمس خواهد کرد وبر وحشت و سفاکی شان در افغانستان پایان خواهد داد . ما مطمئنیم که مردم قهرمان و تاریخ ساز کشورما اینک بابینش وبصیرة که در از مونگاه زمان و محنت کدهٔ ایام اندوخته، بخوبی میدانند که روس این دشمن آزادی و انسانیت واین ننگ آفرینش وهستی، هیچگاه دست از کشتار و غارتگری در میهن ما بر نخواهد داشت مگر اینکه خنجر انتقام و حق خواهی دستانش را از شانه ها بزیر اندازد و آنرا سرجایش بنشاند . واینک با جلب و احضار جوانان ما بنام احتیاط ، نیکوترین فرصتیست که فرزندان‌دلیر باشهامت افغانستان میتوانند از آن استفاده کنند و باگرفتن سلاح و مهمات از زر— ادخانه های آدم کشی روس‌ها — سینه های ناپاک خود ایشان را آماج گلوله قرار دهند وبرصفوف برادران مجاهد خود به پیوندند . شاید افرادی نا آگاه و غافل در اثر افسون مداریان کرملن ویا حرص و آز و مجبوریت های زندگی برفتن زیر پرچم کفر ترغیب شوند واز آنچه در کمین آنهاست بی خبر باشند لیکن اکثریت جوانان ما آگاهند که ملت افغانستان و سرنوشت حال و آینده اش بردوراهه ای قرار دارد که انتخابش بدست خود مردم است و باید از آن میان یکی را بر گزینند وآن اینست که :

یا مرگ پر افتخار ویا زندگی آزاد و شرافتمند

در غیر آن، پنجهٔ خونخواران روسی هانگونه که امروز گلوی ما را میفشرد، قرنها نیز خواهد فشرد .

ما از همه جوانان غیوربیهن واز همه هموطنانی که استعمار میخواهد از نیروی آنان برای کشتار برادران و غارت تسخیر وطن شان استفاده کند و زمینه های بدبختی و بردگی و اسارت را بدست خود ایشان در کشور ما فراهم نماید ، جدا خواستاریم تا فرصت را از کف نداده و بجای آنکه در پیشا پیش لشکریان خونخوار روسی و در مقابله با برادران مسلمان و هموطن خویش جان خود را از دست بدهند، بدون تاخیر وارد سنگر گاههای جهاد شوند ودر پهلوی برادران مجاهد و سنگر دار خود قرار گیرند . تا باشد که بیاری و عنایت باری تعالی و همگاهی و همکاری مشترک و برادر وار، قیام خویش را به قوام رسانیم وبار دیگر رایت آزادی و انسان زیستی را از همین زادگاه آزاد گان واز قلهها و صخره های پر خون خویش به اهتزاز در آوریم و مردم در بند کشیده را در سر تا سر جهان به آزادی و حق خواهی برانگیزیم .

آری! ای هموطن، ای شیر دربند کشیده شده ، ای افتخار مشرق زمین به خون و احساس پاکت سوگند راهی برای نجات ما جز این نیست که :

مردانه برزمیم و برزمیم و برزمیم
با روس بجنگیم و بجنگیم و بجنگیم

زما له ستونی غرغری
دی شهرانی
ما په کوخو کی غلبلی
دی مستانه
ما به زړل د اسیکرلو په
دی د دښمن
ما به خارلی د دښمن
دی دوالګا
زه اندیښمن وم په فکرو کی
دی د خپل
ما د مسجد بوریا په پور
دی د نیوبار

✱ ✱ ✱

ما تری غوښتنه د پاڅون
د ویل له
ما ویل لستونی نه ما ران
ده ویل
ما ویل ترخوبه په فساد کی
ده ویل
ما ویل زه نه زغمم دا
ده ویل
ما ویل اسلام زما د ږوند
ده ویل
ما ویل طاغوت سره سازش
ده ویل
ما ویل ترویج د بی دینی
ده ویل
ما ویل ملت په سره انګار
ده ویل

انتخاب از دیوان پروین اعتصامی

هفته‌ها کردیم و سالها کردیم پار — نور بودیم و شدیم از کار ناهنجار نار

یافتیم از یک گهر، همسنگ شد با صد خزف — داشتیم از یک هنر، بودش قرین هفتاد عار

گاه سلخ و غره بشمردیم و گاهی روز و شب — کاش میکردیم عمر رفته را روزی شمار

شمع جان پاک را اندر مغاک افروختیم — خانه روشن گشت اما خانهٔ دل ماند تار

صد حقیقت را بکشتیم از برای یک هوس — از پی یک سیب بشکستیم صد ها شاخسار

دام تزویری که گستردیم بهر صید خلق — گرد ما را پای‌بند و خود شدیم آخر شکار

دام در ره نه هوس را تا نیفتادی بدام — سنگ بر سر زن هوس را تا نگشتی سنگسار

سالها شاگردی عجب و هوی کردی بشوق — هیچ دانستی در این مکتب که بود آموزگار

ره نمودند و نرفتی هیچگه جز راه کج — پند گفتند و نپذرفتی یکی را از هزار

جهل و حرص و خودپسندی دشمن آسایش اند — زینهار از دشمنان دوست‌صورت زینهار

از شبانی تن مزن تا گرگ ماند ناشتا — زندگانی نیک کن تا دیو گردد شرمسار

باغبان خسته چون هنگام حاصل شد غنود — میوه‌ها بردند دزدان زین درخت میوه دار

رهنمای راه معنی جز چراغ عقل نیست — کوش "پروین" تا بتاریکی نباشی رهسپار

زه او در باری خیستو

زما په تن د درد او رنځ څړیکی وی!
دی د قصرونو په کنګرو کی ناست وُ
زه خوریدلم د ایمان په جرم
دی له ساقی سره نیشو کی ناست وُ

ما ویل خوریږم له دی بده حاله
ده ویل ناز او کرشمی مکوه

* * * * *

ناڅا په شین أسمان وریځو وینو
د وحشت باد شو د دربار له لوری
د یوه مزدور په مانی اور ولګید
بل مقرر شوه بادار له لوری
یو جلاد لاړ بل ئی په ځای کښیناسته
د کرملین د سره سردار له لوری
د درباری خیتور ژوند پتنګ شو
په تیښته لاړ د سره انګار له لوری

* * * * *

اوس خیتور زما د سر دعوه کړی
ځان ئی وما ته لوی لیډر تراشلی
کله لندن کله پاریس کی ناست وی
دی لوی مکروب ځان داروګر تراشلی

* * * * *

علی محمد قاطع

زقرآن پیش خود آئینه آویز
دگرگون گشتهٔ از خویش بگریز
ترازوئی بنه کردار خود را
قیامت های پیشین را برانگیز

حتلی :
په کنسرتو کی ناست ۋ
وهلی
په می خانو کی ناست ۋ
حال
په مجلسو کی ناست ۋ
قافلی
پښتو سیمو کی ناست ۋ
وب وم
نفس زولنو کی ناست ۋ
اخیسته
ک په شنو پارکو کی ناست ۋۋ

* *

کړله ،
ما نه دا خواستی مکوه
راغلی
تشویش او اندیښنی مکوه
دوب نی
له مانی دا ګیلی مکوه
ظلم ستم
دا توکی مسخری مکوه
لاره ده
سیاست سره ډکی مکوه
نه کوم
خواب ئی د برچی مکوه
دی روان
لمسون او دسیسی مکوه
ی سوخی
بی ځایه توطیی مکوه

مناسبات افغانستان و روسیه و جنایات روس در افغانستان

جنایات نظامی:

به ایجاد فضای تیره ای که روسها در منطقه ایجاد کردند و افغانستان را در یک در گیری تصنعی و مخمصه کشانیدند اداره چیان افغانستان بخصوص داؤد در صدد بر آمدند تا به اصطلاح خود شان به تقویهٔ امور دفاعی کشور بپردازند تا باشد در برابر هر پیش آمد سوئی از خود دفاع کنند . این تصمیم گیری در شرائطی مثل اوضاع افغانستان یک خود کشی آگاهانه بشمار میرفت که هیچ عقل سلیمی نمیتوانست آنرا بپذیرد . زیرا کشور ما از هیچ سوئی مورد تهدید نبود جز روسیه و دریافت سلاح از روسیه که الزاماً پای مشاورین نظامی روس ها را در افغانستان در برداشت منافی بامصالح کشور بود و در نهایت ما نمیتوانستیم باصلاح های زنگ زدهٔ روسی در برابر هجوم آن ایستادگی نمائیم و از طرفی هم وضع مالی و درآمد کشور این اجازه را نمیداد که ملیارد ها دالر صرف خریداری آلات و سلاح های حربی شود . اما روسها توانستند با مهارت و پلان های پیش بینی شده شرائطی را در اثر تحریکات و تبلیغات خود بوجود بیاورند تا افغانستان ناگزیر در فکر تهیهٔ سلاح شود .

روش روسها در تطبیق و عملی شدن طرح قبلی شان درین زمینه آن بود که هر حرکت و عمل و فکر نظامی را در کشور های منطقه به نحوی با اوضاع افغانستان ربط دهند و چنان نمایند که همهٔ دنیا در کمین این کشورند و بایستی اینجا انبار سلاح های روسی و مرکز تجمع مشاوران آن گردد . در حالی که چنین نبود و مملکت ما قرنها بدون سلاح روسی در صلح و سرفرازی به زندگی خود ادامه میداد .

داؤد این فرمانروای خود کامه و جاهل فارغ از هر اندیشه و احوال آئیندهٔ افغانستان و بدون درنگ و تأمل اقدام به تورید سلاح از روسیه کرد و بعد از فیصلهٔ لویه جرگهٔ فرمایشی و دستوری که در ۲۲ عقرب ۱۳۳۴ دایر کرد این پیمانرا با روسها منعقد نمود و ازان تاریخ به بعد سیل سلاح زنگ زده و فرسودهٔ روسی که بعد از جنگ دوم جهانی در کنار بحیرهٔ سیاه انباشته شده بود به افغانستان سرا زیر گردید . این پیروزی به روسها فرصت دیگری را مساعد ساخت و آن اعزام مشاوران نظامی به افغانستان و درخواست تربیت کا در نظامی افغانی در مسکو بود . بدین ترتیب ملیونها دالر از درک بهای سلاح به حساب قرضه های روس واریز گردید و صد ها تن جوان افغان بنام تحصیل کار برد سلاح های روسی به روسیه فرستاده

شدند . انتخاب این طلاب نیز بدست روسها بود و اغلب کسانی را می پذیرفتند که از نظر وضع تربیوی و اقتصادی و اجتماعی متعلق به اقشار پائینتر اجتماع بودند و قسما جوانانی را میفرستادند که پیوند های قومی و قبیلوی آنان با سائر ملیت های افغانستان مجهول و نامعلوم بود ـ

اینان همینکه وارد خاک روسی می شدند و خود را از یک زندگی بدوی و ابتدائی و خشک و متحجر ومستمند در یک دنیای هزار زرق و برق و دارای آپارتمان ها و عمارات با شکوه مشاهده. میکردند طبیعتا در افکار و اندیشه شان دگرگونی های ژرفی ایجاد می‌کرد و روسها هم به تجاربی که داشتند و اثر پذیری و تغییر دادن ماهیت آنان را درک کرده بودند فورا تمام امکانات اعم از زن و شراب و آپار تمان را در اختیار آنان قرار میدادند و این طرز معاشرت و پیش آمد در اندک زمانی همه خصوصیات افغانی و طرز تفکر اسلامی آنانرا از میان می برد . آمیزش شبا روزی با دختران روسی که رسما به اینکار موظف بودند باعث میشد تا زبان روسی را نیز این تازه محصلان جوان بزودی فراگیرند و بتوانند در سهای لنینستی و ضد اسلامی را بیا موزند . مدتی را که برای این جوانان بنام تحصیل در نظرگرفته بودند حد اقل شش سال بود و درین مدت مسلماً مغز آنان عوض می شد . و آنگاه بحیث یک روسی کامل عیار به افغانستان فرستاده می شدند و در اردوی افغانستان جا بجا میگردیدند . ایشان در مرحلهٔ اول وظیفه داشتند تا مفکوره های کمونستی را در گوش سایر صاحب منصبان اردو زمزمه کنند و بهر وسیله ای که میتوانند آنانرا جهت پذیرش این مسلک آماده سازند . این عمل و اقدام روسها و گماشتگان شان در آغاز بسیار سری و بطی صورت میگرفت ولی همینکه نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را در افغانستان به‌مرحله کمال رساندند دیگر نیازی به حرکت در خفا نبود بلکه اشکارا اردوی افغانستان را در جهت روس گرائی دعوت می کردند . اما هیچکس حتی در برابر اعتراض گروههائی اسلامی و ملی و برحذر داشتن از چنین اوضاع اعتنائی نمیکرد و ازان جلوگیری نمی شد تا آنکه مقدمات کار خود را روس ها فراهم کردند و برای عملی شدن نقشهٔ خویش در افغانستان و منطقه از این حالت در فکر استفاده شدند . هدف کلی آنها این بود که در افغانستان و ایران و پاکستان همزمان تحولات و دگرگونی های بمیان آورند و در مرحلهٔ اولی یا انتقالی از افراد و عناصری استفاده کنند که بمیل روسها و دارای نفوذ و قدرت درمیان مردم باشد تا بوسیلهٔ او جامعه را از عناصر ملی گرا و مسلمان پاک سازی کنند و سپس مهرهٔ اصلی خویش را رویکار آورند . شخصی که به این منظور در افغانستان در نظر گرفته بودند داؤد بود و اواز مدت ها به اینسو به این تمایل روسها و ظاهراً برای بقدرت رسیدن



باچهرهٔ معصوم ودل آکنده از محبت وپیکار در راه هدف وآرمان در پهلوی خرابه های که بدست روسهای ستمگر صورت گرفته است باآتش باری سنگینی برقلب دشمن آماده گشودن آتش است .

مجدد خویش روحیه مثبت نشان داده بود . بنا بر این روسها صاحب منصبان و افرادی را که در داخل اردو گرایش روسی پیدا کرده بودندو عده ای هم از افسران ناراض ولی بی خبر را بصورت مستقیم و غیر مستقیم به داؤد معرفی می کردند و اوروز ها مشغول تهیه و طرح کود تا بود تا آنکه حکومت ''شفیق''، روسها و داؤد را سخت به هراس انداخت و قبل از اینکه پلان های شان خنثی گردد شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ دستور کودتا صادر شد و در حالی که شاه بخارج بود نظام شاهی و شیرازهٔ امور اجتماعی افغانستان از هم گسیخت و داؤد فرمان روای نظام جدید شد . ازان پس طبق دستور روسها و فهرست هائی که عمال روس و همکاران اداری و نظامی داؤد به این خیره سر نا آگاه تقدیم می کردند همه روزه افراد و عناصر نخبه و وطن دوست کشور تیر باران می شدند و یابزندان ها فرستاده می شدند . در قدم اول اردوی افغانستان از وجود افراد مسلمان و احیانا بیطرف پاک سازی شد و هزاران صاحب منصب مسلمان را شهید کردند و قطعات حساس و قدرت نظامی در دست کمونست ها قرار گرفت . داؤد نمیدانست که او یک وسیله برای انتقال قدرت و یک آله ای در دست روسها قرار دارد . زیرا با عقده هائی که در ایام بیکاری کسب کرده بود جز خود و حواریونش به هیچکس و هیچ چیز اعتنائی نداشت . اندک زمانی بعد دریافت که افسران جوان شدت عمل بیشتری میخواهند و بر بعضی پروگرامها که بکندی پیش میرفت خورده میگیرند . آنگاه انگیزهٔ خود خواهی او وادارش کرد تا چند نفر از آنانرا از پوست های شان بر کنار و یا تبدیل کند ولی هیچکدام این اقدامات و امثال آن مانع از سقوط کشور بدست کمونست ها نبود و ایشان اندک حرکتی را که در اردو و یا خارج از آن احساس مینمودند به شدت سرکوب می کردند . در رأس وزارت دفاع شخص بنام ''رسولی'' قرار داشت که از اوباش ترین و بی کفایت ترین و سست عنصر ترین افراد اردو بود او ظاهرا دم از مسلمانی میزد ولی در عمل بکار هائی دست می زد که ننگ اسلام بود . داؤد فکر می کرد که میتواند بوسیلهٔ او اردو را در اختیار و کنترول خود داشته باشد ولی این اندیشه جز یک خیال باطل و پوچ پیش نبود و افسران کمونست به شدت و قاطعیت کار های خود را انجام میدادند تا آنکه از هر طرف روس ها زمینه را برای از میان بردن او آماده ساختند . و در هفت ثور ۱۳۵۷ به حیات و هستی او و تمامیت و استقلال افغانستان خاتمه دادند و بوسیلهٔ یک کود تای دیگر نظامی افراد روسی و روسهای وطنی قدرت مستقیم را در دست گرفتند .

نتیجه

از آنچه گذشت و بیان گردید چنین استنتاج میشود که :

روسها در زمانی که جای پائی در افغانستان نداشتند شبکه های جاسوسی را بکار انداختند و بوسیلهٔ آن از خصوصیات جغرافیائی و محیطی کشور ما اطلاع حاصل می کردند و همینکه باب آمد و شد بروی آنها باز گردید اولین رشته ای که پای افغانستان را بدان در بند کشیدند تجارت نام نهادند . اینکار موجب گردید تا روسها مستقیم و بدون اندک هراسی داخل افغانستان شوند و کارشناسائی ها و اقدامات ابتدائی را در زمینه های آداب و مشخصات و طرز تفکر و شناخت افراد بعمل آرند . و از این اطلاعات مؤثق و راپور های مفصل در مراحل بعدی استفاده نمایند . و آنگاه در اثر این طرز فعالیت هوا خواهان بطرفداری خود جلب کنند تا توانستند در پشت پرده ذهنیت های قدرت مندان و دست اندر کاران امور داخل کشور را به منافع و مرام خود تغییر دهند . بعداً پا فراتر نهادند و از فرصت مناسبی که خود ایجاد کرده بودند ، موفق بعقد قرار داد هائی در ساحات اقتصادی و تخنیکی شدند و در ادامه آن امور پلان گذاری را در کشور تشویق و سهم گرفتن خود را در اعمار و اکمال این پروژه ها اعلام داشتند . و درین قسمت تحدی علاقه و همکاری نشان دادند که بیانگر حد اعلای دلسوزی و همدردی بود . البته در خلال همه این اقدامات ، همه ساله یک قرار دادی را هم به امضاء میرسانیدند که بنام «معاهده دوستی و عدم تعرض به استقلال و حاکمیت یکدیگر» یاد میشد و در واقع این عمل یکی از شعبده بازی و نیرنگ روس بود که بدین وسیله میخواست دستگاه های اداری و سیاسی و مردم عامه را مطمئن دارد و آنها را از هر نوع حزم و احتیاط و مال اندیشی و بدگمانی بر کنار دارد و خود با خیال



تصویر فوق نمونهٔ دیگری از خرابکاری ها و ویرانی هائی است که در اثر بمبارد هوائی روسها بمیان آمده است ، سرتاسر افغانستان شاهد چنین ویرانی هاست .

راحت و آزادی کامل به نقشه ها و جنایات خویش ادامه دهد .

این همکاری ها در ساحات تخنیکی و اقتصادی روسها را مجال و نیرو بخشید تا بوسیلهٔ مهار کردن قدرت اقتصادی کشور و کشاندن او بسوی یک وابستگی خطرناک اقتصادی و تجاری ، در تصمیمات سیاسی افغانستان نیز اثر وارد کنند وازین طریق فضایی را بوجود آورند که روابط ما رابا دنیای دیگر و بخصوص به همسایه گان مسلمان مابحد انحطاط وجدال بکشانند . این نوع فعالیتها منجر به آن شد که آزادی سیاسی مملکت نیز دستخوش هوا وهوس روسها گردید و سر انجام دست آنان را بسوی حریم پاک معارف کشور و تسخیر مغزو اندیشهٔ نوجوانان کشور کشاند . این تخدیر و تخریب روسها که در اساسی تربیٰ کانونهای فرهنگی افغانستان بمرحلهٔ اجرا قرار گرفته بود بیشتر از هر نوع اقدام دیگر آن ها خطر ناک و کشنده بود ولی هیچکس در فکر چاره جوئی و جلوگیری آن نشد و نمیتوانست شود . زیرا همانطور تذکار رفت این اقدامات روسها درمراحلی قرار داشت که مملکت ما از لحاظ اقتصادی و سیاسی در یک حالت بخصوص استعماری و انحصاری قرار داشت و برای اینکه در درامدهای این وزارت خانه و یا کار فلان کار خانه وپروژه وبطور کلی در اعطای قرضه های روسی خدشه ای واردنشود دیگر کسی بفکر این حرفها و آیندهٔ افغانستان نبود بلکه هر نوع اظهار نظری در زمینه به شدت سرکوب می شد وطولی نکشید که چون سلطه اقتصادی معارف ما نیز در اختیار روسها قرار گرفت و یکی کانون های تربیوی افکار ضد اسلامی و پخش اندیشه های کمونستی شد . و در اثر اغواء و انحراف جوانان و کودکان از مسیر سنتی و اصول دینی جامعهٔ فرهنگی و اجتماعی افغانستان چهرهٔ مسخ شده و بی بند و باری بخود گرفت وهمه ارزشهای اصیل و انسانی به استهزاء کشیده شد دیگر درچنین احوالی نظام تعلیمی و تربیوی ما فاقد رسالت های ملی بود واغلب مربیان هم که زندگی و روحیهٔ خوشی نداشتند بمیل و یا اجبار و اغفال در صف روسی گرایان قرار گرفتند و آهسته آهسته طبق پالیسی های گام به گام گروه زیادی از جوانان و بیخبران در اثر تبلیغات و نیرنگهای متعدد بدون اینکه آگاه باشند فروخته شدند و از درس و تعلیم آنچه اندوختند دادن شعار بود تظاهرات خیابانی وبس . روسها هم که چنین وضعی رادیدند و میخواستند و دشمن دانش و آگاهی بودند ازین نیرو مایه گرفتند و دولت های بعدی راکه

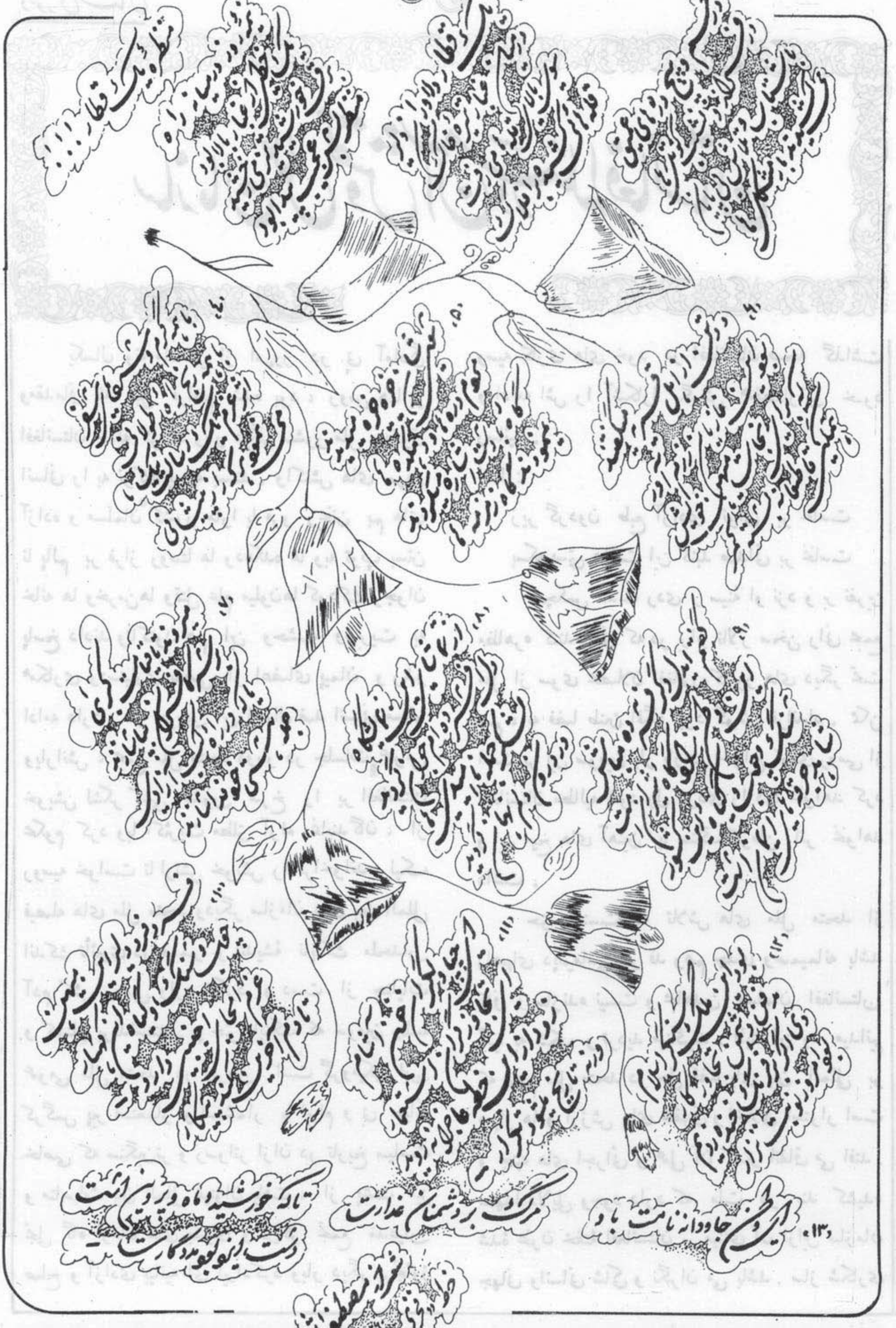
بمیلش نبود بوسیلهٔ آنها و اخلال امن نظم عامه از میان میبرد و در نتیجه همه دست اندر کاران مجبور بودند رعایت خاطر روس را در نظر داشته باشند . که این وضع در ذات و ماهیت خود فورم استعماری داشت و ما در واقع مستعمره بودیم .

موازی با این جنایات و در اثر تحریکات وسیع از داخل و خارج ، افغانستان را به پرتگاهی کشانیدند که او مجبور بود تا دست نیاز بروس در از کند وسلاحهای فرسوده و از کار افتادهٔ روسها بنام تقویت دفاعی کشور به وطن ما سرا زیر گردد و از این طریق نیز در گرو انحصار اقتصادی و نظامی روس باشیم . و این امر بدان سان که تحت نام سروی هاید رولوجی و معادن بروسها اجازه داد تا از تمام نقاط معدنی و نفتی افغانستان نقشه برداری کنند زمینه را برای متخصصان نظامی شوروی آماده ساخت که همه نقاط سوق الجیشی و اوضاع سترا تژ یکی کشور ما را نیز عکس برداری و ارزیابی نمایند و بدین وسیله و به بهانه های دیگر که قبلاً عرض شد افغانستان را به زراد خانه ای از سلاح زنگ زده مبدل کردند و هزاران افسر خود را داخل خاک افغانستان ساختند و سر انجام دست به تربیت افراد نظامی زدند و بوسیلهٔ همین افراد وخود شان به کشور وهستی مردم ما تاختند و ازان سلاحها برای کشتار زنان وکودکان ونوجوانان ما استفاده کردند و از آن همه باغ وبستان وطن ، طشتی از آتش خون درست ساختند در مرحله اول اشغال خود به داؤد متوسل شدند و همینکه کارهای خود را به اتمام رسانیدند فرد مورد نظر و مزدور دیرین و وفادار خود را بجا نشینی او منتخب کردند و در آخر ، جاسوس سر سپرده و وطن فروش خود را بر گزیدند و در فرجام ازینکه بازهم نتوانستند ملت آزاده مسلمان ما را به اطاعت از کفر و الحاد و کمونیزم ودار سازند وحشیانه به آب و خاک ما حمله کردند و تا امروز با آخرین تلاش و قدرت خویش در سرکوبی فرزندان اسلام و افغانستان مشغول پیکار اند و ملیونها انسان را از خانه و منازل شان آواره کردند و صد ها هزار جوان و کودک وزن و مرد وحتی حیوانات را کشتند و هزاران منزل را ویران کردند و بازهم فریاد دوستی میکشند و طرفداری از مردم .

آری ! این بود نتیجهٔ دوستی و نزدیکی با کشوریکه هر سطر سیاست آن بخون مردم بیگناه نوشته شده است و این است فرجام ملت های که زمام اختیار و مقدرات آن در دست عناصر نا آگاه ، ضعیف النفس ، بی عقیده و بی ایمان و فاسد و گمراه و بی تفاوت باشد . زنهارای جهانیان از نزدیکی و دوستی با این خرس قطبی بپرهیزید و از دسیسه ها و حقه بازیهای او برحذر با شید ! و در هیچ احوالی به او اطمینان نکنید ! و سر نوشت ملت های خود را به مخاطره نید ازید و محیط گرم و پاک انسانی خویش را به مسلخ انسانها تبدیل ننمائید و خود را در برابر تاریخ سرافگنده وخجل مسازید . و اگر چنین نکنید مطمئن با شید بشما نیز رسد آنچه بما رسید .



گوشه ای از ویرانی های اخیر یکه در یکی از مناطق وطن عزیز بدست کثیف ترین جنایتکاران روسی صورت گرفته است مشاهده میکنید .


تا که خورشید و ماه و پروین است
دست ایزد بود مددگارت
مرگ بر دشمنان غدارت
(۱۳) ایران جاودانه نامت باد

سازمان ملل و نقش آن در مسئله افغانستان

یکسال ونه ماه قبل از امروز در پی آمادگی ومقدماتی که قبل فراهم شده بود ، روس ها بر افغانستان حمله کردند وبار دیگر منشور ملل وحقوق انسانی را به نوک برچه بستند . واکنش های مردم آزاده و مسلمان کشور مارا با فرو ریختن بم های نا پالم بر فراز روستا ها ودهکده ها وبه توپ بستن خانه ها وخرمن‌ها وقتل عام میلون‌ها کودک وجوان پاسخ دادند وتاکنون هم این وحشت وبربریت به همکاری ودستیاری بعضی از اعضای پیمان و رشو ادامه دارد . در جریان این اعمال ضد انسانی مسکو ویارانش ، مجمع ملل متحد دوبار در جلسات عمومی خویش لشکر کشی قشون سرخ را بر افغانستان محکوم کرد وبا اکثریت مطلق آراء نمایندگان ، از روسیه خواست تا ارتش خویش را فراخواند . لیک فیصله های ملل متحد ودیگر سازمان های بین المللی اندک تأثیری در ضمیر و اندیشهٔ ناپاک ملحدان آدم کش روسی وارد نکرد و دست از جنایات و کشتار برنداشتند . و حتی اینک که سومین جلسه عمومی ملل متحد در جریان است گرومیکو این کرگس پیر استعمار و استثمار با ابرام و بی حیائی خاصی که سنگین‌تر و رسواتر ازان در تاریخ سیاست و مناسبات بین المللی نمیتوان یافت ، از پشت میز تجلی گاه آرمان های بشری و مرکز تجمع مدعیان صلح و آزادی بیانیه ای ایرادکرد وبار دیگر برتجاوز وسیه کاری های خود در افغانستان صحه گذاشت و ادامه اش را آشکارا بگوش همقطاران خود رسانید .

اما :

زیر گردون طبع آزادی نوائی بر نخاست
بسکه پستی داشت این گنبد صدائی بر نخاست

هیچکس دست ردی بر سینهٔ او نزد و بر نفرین مظاهره کننده گانی که در برابر تالار سخن رانی مجمع ملل از سوی محصلان افغانی وکشور های دیگر تحت ستم ، به فضا طنین افگن بود گوش فرانداد . ممکن است بر این سومین بار بازهم اخراج قوای روسی از افغانستان مطالبه شود ولی دردی را دوا نخواهد کرد و این میخ های آهنین بر سنگ کرملن اثر نخواهد داشت .

حق اینست که تلاش های ملل متحد از راههای دپلوماسی هر قد رهم جدی وصمیمانه باشد کافی و سازنده نیست و مجاهدین مسلمان افغانستان آنرا به شک و تردید مینگرند . البته این را میدانیم که سهم ملل متحد در حل قضا یای بین المللی بر معیار ها و ارزش های حقوقی و اخلاقی استوار است و جنبه های اجرائی و عملی آن کمتر اتفاق می افتد . معهذا دلایلی وجود دارد که ملت در بند کشیده شدهٔ بخون خفتهٔ افغانستان بر مبنای آن ازاین سازمان جهانی وانسانی شاکی و نگران می باشد . ساز شکاری

های پشت پرده و مرموز و مذاکره با شاه محمد دوست که جز یک نمایندهٔ معلوم الحال K.G.B. هیچگونه ماهیت حقوقی و حکمی و هیچ نوع صلاحیت قانونی و مردمی ندارد نه تنها رشتهٔ گره خوردهٔ استعمار را در افغانستان باز کرده نمیتواند بلکه آنرا غامض تر و پیچیده تر میسازد وما، چنالکه بارها اعلام کرده ایم بار دیگر به صراحت وقاطعیت به جهانیان میر سانیم که جز نمایندگان واقعی مجاهدین افغانستان و سنگر داران اسلام هیچکس و در هیچ جائی نمیتواند مسئلهٔ افغانستان را بمیل خود وسود استعمار حل و فصل کند. کذا به هیچ مرجع و مقامی اجازه نخواهیم داد تا باخون فرزندان ماتجارت سیاسی کنند و یا بر جنایات روس پرده افگنند و یا از زبان بریژنیف در دهلی و کوبا سخن گویند.

آثار بی توجهی و عدم شناسائی حقوق ملت افغانستان، روشن تر از این نیست که هر سال در جلسهٔ سالانهٔ ملل متحد نمایندگان مختلف سازمان های آزادی خواه اشتراک می کنند و در حدود مشخص و معین و تا آنجا که ممکن باشد فریاد مظلومیت و داد خواهی خویش را به گوش ها میرسانند. چنانکه همین اکنون نمایندهٔ خمیر های سرخ و بعضی افراد دیگر بنام ملت های مختلف در جلسات جاری مجمع ملل اشتراک دارند و میتوانند از آنچه بر ایشان میگذرد تک تک و در مجمع عمومی، اعضای ملل متحد را به خوبی آگاه سازند و این کاریست که بر موازین حقوقی و انسانی این کانون بشریت سازگاری دارد و بر دلهای مظلومان جهان نوید و امید می بخشد. لیکن ملتی که قرنها آزاد زیسته و سالها عضو ملل متحد بوده و حالا استعمار روس بخاک و خونش کشیده است، هرگز حق شرکت در جلسات این سازمان را ندارد و انجمن سازان بین المللی باری هم از نمایندگان واقعی ملت افغانستان (مجاهدین مسلمان و آزادی خواه) دعوت نکردند تا از زبان ایشان صدای دلهای در خون تپیدهٔ مردم مارا می شنیدند و از جنایات و وحشی گری های بزرگ ترین دشمنان عقیده و آزادی



در تصویر فوق یکتعداد از مبارزین جانباز دیده میشوند که باقلب های آگنده از ایمان بخاطر استقلال وآزادی میهن شان کوه هاوراه های پر پیچ وخم را طی میکنند.

(روس‌ها وهم پیمانان شان) در افغانستان آ گاهی می یافتند . و بر احوال و اوضاع سرزمینی آشنا می‌شدند که قرنها مرکز ثقافت و تمدن اسلامی و انسانی بود . و اینک در اثر بمبار دمان های هوائی و آتش افروزی های زمینی گروهی از بی فرهنگ ترین و وحشی ترین اقوام دنیا (روس) به بحیره ای از اشک و آتش و خون مبدل شده است . سر زمینی که دیروز از سنگ و کلوخ آن آثار مدنیت وانسان دوستی بدست می آمد ، امروز جز ویرانه و خرابه وغیر از خون وبر چه اثری دران دیده نمیشود و هر نوع فریاد آزادی و حق خواهی باسر نیزه خنثی میگردد .

واقعاً جای تاءسف و تاءثر است که انگیزهٔ این بی اعتنائی در حق ملت آزادی خواه افغانستان چیست و از صفوف مبارزین جهان چگونه آن یکی در این خانهٔ جهانی راه می یابد و دیگری حق نفس کشیدن را هم در پشت دیوار های آن ندارد . مگر نه آنست که کلید این خانه بر دست ابر قدرت هاست تا هر کرا بخواهند بدرونش خوانند وهر آنکه را نخواهند در ، برویش به بندند . تبسم بریژنیف ولبخد گرومیکو بر اشک و خون میلیون ها یتیم و شهید ارجحیت دارد و ارادهٔ ایشان معیار داوری و قضاوت و انتخاب است .

با موجودیت و تأثیر این واقعیت ها در ملل متحد ، هرگز امیدی نیست که گلوی مظلومان جهان از چنگ خونخواران و جباران عصر رهائی یابد و رایت عدل و آزادی و صلح در گوشه وکنار به اهتزاز درآید . وجنگ و خونریزی و انسان‌کشی و بربریت خاتمه پزیرد . لذا معیار حق بر اساس زور و قدرت کما کان در پهنهٔ گیتی و صالون ملل متحد ارج و اعتبار خواهد داشت . و آزمندان طماع را وحشی تر و سفاک تر ، به خود کامگی و خود سری در زیر چتر این سازمان بشری تشویق خواهد کرد . بنا بر این عدمش بهتر از موجودیت آن خواهد بود تا وحشیان بی بند و بار و فرهنگ و دشمنان متمدن ، جنایات شان را در لفافهٔ حقوق و مدنیت و درمیان امواج فریاد های دروغین و بی محتوای صلح و آزادی انجام ندهند و بشریت ، روح گم‌گشتهٔ اتکاء به خود ونیروی پرتوان ازلی خویش را باز یابد و از سرگشتگی ها و در بدری ها خود را نجات بخشد و در برابر استعمار باچنگ و دندان پنجه نرم کند .

پایان

دسیسه های دشمنان را که میخواهند مسیر انقلاب را منحرف سازند در نطفه خفه سازید
وحدت ویک پارچگی صفوف خویش را حفظ کنید.
پروفیسور برهان الدین «ربانی» رهبر جمعیت اسلامی افغانستان

جنایات کمونیزم در طول تاریخ

خوانندۀ محترم !

در شماره های قبلی مجلۀ میثاق خون تحت عنوان جنایات کمونیزم در طول تاریخ راجع به شبکۀ کثیف جاسوسی K.G.B. و برخی فعالیت های جنایت کارانه اش مختصراً تماس گرفتیم و چون کارروائی ها و جنایات و وحشی گری های این ستاد سیاه و کثیف و جنایتکار بس زیاد بود واین بحث گنجایش بیشتر تشریح و توضیح را نداشت لذا : از متباقی حصص جرا های این ستاد ترور و اختناق جهانی صرف نظر نموده و منحیث مشت نمونۀ خروار، به یکی از سفاکی ها و جنایات K.B.G. در افغانستان که در دوران سیاه حکومت ظاهر شاه صورت پذیرفت و به اساس یک توطۀ خائنانه و نهایت بی شرمانۀ روس‌ها، یکتن از مجاهدین وراد مرد عرصۀ پیکار و مبارزات اسلامی کشور، (منهاج الدین گهیځ). بشهادت رسید، تماس گرفته واز بحث بیشتر پیرامون شبکۀ جاسوسی K.G.B. صرف نظر می کنیم .

(اداره)

مرحوم منهاج‌الدین گهیځ که یک مسلمان غیور وباشهامت بود . اداره ومسولیت نشرجریده اسلامی گهیځ را به عهده داشت . وی یکی‌از مشهورترین ژور نالیست های ضد کمونستی جهان اسلام بود ، همیشه‌تخریبات وفعالیت‌های K.G.B. را درجهان اسلام وشرق میانه رسوا وافشامی‌ساخت وتوجه اعراب را به فعالیت های ضد مذهبی‌و پروپاگند های ضد اسلامی دولت شوروی معطوف میساخت .

چند بار گهیځ مرحوم ذریعۀ اجنت های ناشناس روسیه اخطار داده شد که درمقابل دولت‌روسیه اگر خاموشی اختیار نکند کشته خواهد شد . همان بود که عصر روز هفتم سپتمبر سال ۱۹۷۲ شش— نفر مسلح وارد خانۀ موصوف شدند ازجمله دو نفر آنها داخل خانۀ گردیدند ویه اوبرای آخرین بار اخطار دادند که اگر نشرات ضد کمونستی خویش راتوقف ندهد کشته خواهدشد اما زمانیکه مرحوم گهیځ خواهش پلید آنهارا

باجسارت تمام رد کرد آنها ناجوانمردانه بالایش آتش کشودند و اورا شدیداً زخمی ساختند وبرادر زاده‌اش راکشتند ویک مهمان وی را نیز شدیداً مجروح ساختند البته مرحوم گهیځ بعداً در شفاخانه جان بحق سپرد و به جوار رحمت یزدان پاک پیوست .

پلان قتل مولانا گهیځ قصداً بسیار خشن وناجوانمردانه طراحی شده بود . هدف ، صرف این نبود که یک مخالف سرسخت روسی را ازبین ببرند بلکه آنها درنظر داشتند که برای دیگر مخالفین خویش نیز بفهمانند که ترور وقتل اشخاص نزد آنها بی اهمیت وساده میباشد .قاتلین بصورت قصدی آثار وعلایم روسی را ازخود بجا گذشتند . شاهدان عینی میگویند که قاتلین در جیپ روسی وارد شدند ، همچنان آزمایشات بالیستیکی نشان داد که مرحوم گهیځ وبرادرزاده اش ذریعهٔ مرمی های روسی که ازیک ماشیندار اتوماتیک روسی فیر گردیده بود بشهادت رسیده اند .

بعد از واقعهٔ بهشهاد رسیدن مولانا گهیځ سفیر روسی بنام Sergi Petrovich Kiktev بدون مراسم رسمی ناگهان کابل را ترک نمود .جریدهٔ کریسشن ساینس مانیتور ومجلهٔ هفتگی فرانسوی بنام (Valleurs Actuelles) سفیر روسی Kiktev رابه حیث افسر فعال .K.G.B معرفی نموده‌اند . او درسالهای ۱۹٤۷ و۱۹٤۹ درترکیه، ۱۹۵۰ تا ۱۹۵٤ درمصر ، و ۱۹۵۵ تا ۱۹٦۱در لبنان به حیث مدیر ومنتظم جاسوسان .K.G.B اجرای وظیفه نموده است . همچنان اودرین ممالک مأمور ترور وقتل مخالفین روسیه بود . نظر به اظهارات مجلهٔ هفتگی فرانسوی ، وی اساساً در افغانستان بخاطر این مؤظف گردیده بود تا کنترول روسیه رابالای جبههٔ ازادی مردم برای خلیج فارس قایم سازد . انجمن متنفذ مسلمانان جهان که در ماه نوامبر سال ۱۹۷۲در مکه دایر گردید اعمال روسیه را در مورد قتل مولانا گهیځ تقبیح کرد درین عمل شنیع روسیه



بازهم روسهای خون آشام با بمباردمان وویران کردن خانه وکاشانهٔ اطفال معصوم وپاکیزه که درصفحهٔ آینده مشاهده میکنید جنایت دیگری رابرجنایات خویش میافزاید .



در اینجا اطفال معصوم وبیگناهی را باپدران وبرادران شان مشاهده میکنید که بواسطهٔ حملات بیرحمانهٔ ابرجاور کمونیزم روسی مجبور به ترک خانه ودیار گردیده که باوجود خورد سالی بخاطر آموختن درس فداکاری آمادهٔ جهاد وشهادت اند .

رانکوهش نمود . مطبوعات افغانستان اعلام کرداشت که Kiktev در پلان قتل مرحوم گهیځ دست داشت ومطبوعات لبنان اعلان کرد که دراین واقعه دست خارج دخیل بوده است Kiktev ازطوفان خشم مردم مسلمان افغانستان باخاطر آسوده به ماسکو گریخت ودر ۱۲ دسمبر سال۱۹۷۲ این مرد پلید دوباره به حیث سفیر روسیه درمراکش مقرر گردید .

.K.G.B همیشه درپی نابودی ومحوکردن اشخاص مذهبی و بانفوذ در خارج وداخل قلمرو روسیه بوده ومیباشد وباتاکتیک های مختلف آنهارا از بین میبرد بعضی هارا تاپه ها ومهر های خیالی میزنند وبنامهای عجیب وغریب ذریعهٔ ستون پنج یا ساز مان پروپاگندی وتبلیغاتی خویش به‌کنار و اکناف مملکت پخش می نمایند تا در ذهن مردم وملت آنها را طور دیگر جلوه دهند وسر انجام آنهارا از مردم ـ جدا ساخته مر دود سازند . کسی را بنام قاچاقبر، کسی را بنام اجنت خارجی وکسی را هم بنام رشوه خور وعیاش و ... معرفی می‌نمایند تا راه را برای اجنت های اصلی خویش هموار سازند وجامعه‌را از عناصر پاک وبا درد وهوشیار تهی گردانند و زمینه را برای فعالیت های خبیثانهٔ خو یش مهیا سازند. اگر تا کتیک ستون پنجم کارگر واقع نشد همان است که دست به اعمال شنیعتر میزنند مانندآدم‌ربائی، قتل، ترور وغیره . باید باتأسف متذکرشد که نسبت پائین بودن فهم و سطح دانش مردم در ممالک رو به انکشاف تأثیر فعالیت های ستون پنج اکثراً کار گر می افتد وراه برای اجنت های روس هموار میگردد . هزاران اشخاص مهم در داخل و خارج شوروی از زمان لینین تا حال به اشکال و انواع مختلف توسط ساز مان مخفی روسیه از بین بر ده شده اند ودر سالهای اخیر نا ظر و شا هد بسا واقعات دلخراش واسفنا کی بوده ایم که منشأ اصلی آنها دولت روسیه می باشدکه این بحث ما گنجا یش بیان هر یک آن واقعات را ندارد . وما با بیان واقعهٔ المناک قتل مجاهد بزر گوار منهاج الد ین " گهیځ " بحیث مشت نمونهٔ خروار از بحث مزید پیرا مون این بالدکشیف .K.G.B نمی پیچیم ودر شمارهٔ آینده انشاءالله سا حات عملی جنا یات کمونیزم را در کشور های زیر سلطهٔ استعمار روسی وچین باز گو خواهیم کرد . انشاءالله

□□□□□□□□□□□



بیاد بود نهمین سال شهادت شهید منهاج الدین گهیځ

درست نه سال پیش از امروز هنگامی که فساد و انحرافات و اسلام دشمنی سر تا سر کشور را فراگرفته بود وهیچکس یا را و جرئت آنرا نداشت تا علیه سیاست های ضد اسلامی دولت و تبلیغات و فعالیت های روس گرایان و منافقان و ملحدان حرفی برزبان آرد ویا سطری رقم زند، گهیځ این مرد باایمان و شجاع دست به شمشیر قلم برد و آشکارا در معرکهٔ جهاد فکری و نبرد بین حق و باطل قیام کرد و باهمه بی دستگاهی و ناتوانی اش جریده ای را منتشر نمود. فشار های قوای حاکمه افغانستان و تهدیدات و سیه کاری های مزدوران روسی و یاران و دست‌اندر کاران دولت، هرگز هر ارادهٔ آهنین او اثری وارد نکرد و کار خویش را با شهامت وبرد باری ادامه داد. نگارنده روزی را بخاطر دارد مستی اراذل و کثیف و وابستهٔ مسکو برای اولین بار در تاریخ افغانستان، دختران افغان را به روی صحنه کشیدند وبا پیروی و دستور مسکو درامه ای بنام "انسامبل گلها" به نمایش گذاشتند. واین عمل در واقع مقدمهٔ ننگینی بود که هر مسلمان باهوش و دور اندیش را از ترویج فساد وبی بندو باری در کشور و تخریب بنا و اساس اسلام بر حذر میداشت. اما در برابر این همه زنگهای خطر و اقدامات انحرافی دولت، هیچ گوشی تکان نخورد و از تالار شورا و شالون سنا صدائی برنخاست. اوضاع و احوال بحدی رقت بار و دردناک بود که پنداشتی مسلمانی از کشور ما رخت بسته است و مسلمانی در وطن وجود ندارد. تنها فریادی که کابل را به لرزه دراورد، از حنجرهٔ گهیځ طنین انداخت ویگانه انتقادی که روی جریده اش نقش بیست، از خامهٔ رسای او بود. اعتراض و قیام گهیځ در ان مرحلهٔ حساس حیثیت صاعقه ای را داشت همه جانبه و فراگیر که کاخ شاهی و قصر پارلمان را نیز تکان داد وباشتاب و اضطراب کوشیدند، اثرات آنرا در اجتماع خنثی نمایند. لیکن گهیځ مبارزو مومن این مسلمان فرزانه وراستین بی هیچ بیم و اندیشه ای مجادله اش را ادامه داد و حربهٔ صراحت و رویا روئی را بامقامات دولتی‌وگماشتگان کرملن، بر زمین لگذاشت. تا آنکه آدم کشان کرملن وتروریستان استعمار بین‌المللی زمینهٔ قتل اورا فراهم کردند و شهیدش ساختند. گهیځ با درایت و آگاهی اسلامی اتشه های استعمار سرخ را بخوبی میدانست و میخواست تا حد مقدور و ممکن در افشا گری آن بکوشد واز برنامه های دولت که مجری آمال و خواست های روس بود، پرده بردارد. واین کاری بود که روس و مزدورانش سخت از آن می هر اسیدند.

او در این کشا کش و پیکار، تنها و باتهی‌دستی هر گز احساس ناتوانی و خستگی نمیکرد واز کید و افسون دشمنان اسلام با کی نداشت. مردانه می رزمید و راه خود را ادامه میداد فرمانروایان خود فروخته و ضعیف النفس کابل که تبسم بریژنیف را بر هر چه در دنیا و مافیها بود ترجیح میدادند، وبه هیچ بهائی نمیخواستند گرد ملال بر پیشانی

فرمانبر وایان کرملن بنشینند، توطئهٔ بی شرمانه و غیر انسانی مسکو را که جهت از میان بردن گهیځ طرح شده بود صحه گذاشتند و موافقه کردند تا خود وبا داران شان هر چه زود تر از تیغ زبان و قلم وی آسوده گردند. گرچه این نقشهٔ شوم و خجلت آفرین در حضور نور احمد اعتمادی کشیده شده بود، لیکن مالن دیشی وزیر کی او و روس‌ها ایجاب می کرد تا سردار مغرور و خود کامهٔ وقت (عبدالولی) که برون از ارگ همه کارها را در اختیار داشت، نیز در جریان قرار دهند و توافقش را فراهم سازند. بنا بر این ده روز قبل از شهادت گهیځ، عبدالولی به شوروی دعوت شد و مدت یکهفته را در آن کشور سپری کرد. هنوز دوسه روزی از برگشت وی بکابل نگذشته بود که شامگاهی از شب های سنبله ۱۳۵۱ برق کوچه و خانه گهیځ خاموش گردید و او بلوف سکرتر سفارت روس در کابل با دو نفر از افراد پولیس مخفی وارد منزل گهیځ شدند وپس از اندک مشاجره ای اورا هدف گلوله قرار دادند. وبرای اینکه راز شان از پرده برون نیفتد بر دو نفر مهمان وی نیز رحم نکرده همه را به شهادت رسانیدند و باخیالی راحت و مطمئن توسط جیپ سفارت روس که آنان را انتقال داده بود، راهی سفارت شدند. شهادت وی بحیث اولین قربانی شیفتگان راه حق و حقیقت، در اجتماع هنگامهٔ خاصی برپا کرد و احساس خشم و نفرت مردم را بر انگیخت و بیصبرانه انتظار می کشیدند تا بدانند چه دست ناپاکی سینهٔ پاک این فرزند انقلابی و هنرمند اسلام را شگافت و اورا از پادر آورد. اما هر قدر زمان می گذشت، امید مردم بریاس می انجامید و سر انجام برهمگان روشن شد که چشمداشت شان در این زمینه بیهوده است و دستگاهی که جویای چگونگی ماجرا شود، خود در این توطئهٔ دست دارد.

بدین ترتیب زندگی مردی پایان یافت که نخستین بار بحیث پاسدار اسلام در محیط مطبوعات کشور عرض وجود کرد و با روحی سرشار از ایمان در برابر دشمنان دین و عقیده اش رزمید و شرافتمندانه و سر افراز به سرای جاوید شتافت.

روحش شاد و یادش گرامی باد.



تانک زرهی دشمن را همراه با شیرمردان جمعیت اسلامی افغانستان مشاهده میکنید که توسط شان منهدم و اموال به غنیمت گرفته توسط اسپها انتقال داده میشود.

پیوسته بگذشته :

مؤلف : شهید عبدالقادر عوده

مترجم: دکتر سید محمد موسی توانا

قانون جزا در اسلام

نظریهٔ شوری :

آئین مقدس اسلام با این ارشادات قرآنی۱ "و امرهم شوری بینهم" و "شاور هم فی الامر"ع نظریه شوری را به جهانیان ارمغان آورده است .

تثبیت این نظریه در وقتی صورت نگرفت که وضع اجتماعی جامعهٔ آنزمان ایجاب آنرا مینمود ، چه جا معهٔ عرب دران هنگام در مستوی بسیار پست قرار داشته، و جهل کامل و پس ماندگی عجیبیی آنرا فرا گرفته بود . ولی انگیزه و باعث حقیقی را همانا ، طبیعت شرع که در مرتبهٔ بزرگ کمال و دوام قرار دارد و بالا بردن سطح فکری و اجتماعی مرد مان و توجه جدی بحال جامعهٔ بشری در حال و آیندهٔ تشکیل میدهد . در پر تو این نظریه جامعهٔ اسلامی به اهتمام به مسائل عام و اداشته شده ، مردمان همهٔ در حکم و حکومت بطریق غیر مستقیم اشتراك داده می شوند و مراقبت از حکام نیز از طرف عموم مردم صورت می گیرد .

این دوآیهٔ کریمه از عموم و مرونتی بر خور دارند که در توالی اعصار و قرون از تغییر و تبدیل مصون مانده و ازین جاست که شریعت اسلامی شریعت دائمی بوده و هر گونه تعدیل و تبدیلی را بخود راه نمیدهد .

و روی همین اعتبارات است که شرع قاعدهٔ شوری را طرح کرده و تفاصیل و جزئیات آنرا با ولیاء امور جامعهٔ اسلامی وا گذاشته است تا قواعد لازم برای تطبیق این مبدأ کلی را وضع کنند زیرا تفاصیل و جزئیات با اختلاف جوامع ، زمان و مکان فرق میکند و لذا ، اولیاء امور میتوانند بطرق مختلفی رأی افراد رعیت را در موضوع بفهمند مثلا۲ از طریق بزرگان عشایر و خانواده ها از طریق نمایندگان گروه های مختلف و یا رأی گیری مستقیم و غیر مستقیم از تمام افراد دارای صلاحیت رأی دهی و . . . بشرط آنکه پیروی از روش خاصی درین بارهٔ ضرر و زیانی را بمنافع افراد جامعه و نظام عامه وارد ننماید (تطبیق قاعدهٔ شوری طوری صورت نگیرد که ماهیت آنرا از میان بردارد) .

آری :

شریعت قواعد محدودی را درمورد تطبیق قاعدهٔ کلی شوری منحیث احکام اساسی بجا گذاشته و آنرا

در حوزهٔ صلاحیت اولیاء امور قرارنداده است . از جملهٔ این قواعد که هرگز تعدیل و تبدیل در آنها راه ندارد قاعدهٔ اکثریت و اقلیت است .

بدین معنی که هرگاه موضوعی مورد تأیید اکثریت قرار گرفت اقلیت مخالف بعد ازان شرعا مکلف است باکمال اخلاص و صفا ، آنرا در معرض تطبیق و تعمیل قراردهد و ازان دفاع نماید و نباید موضوعیکه از مناقشه گذشته و بحث بران انجام یافته است و یا در محل تنفیذ قرار گرفته از طرف اقلیت اقلیت دوباره بمناقشه گذاشته شود و یادران تشکیک نماید .

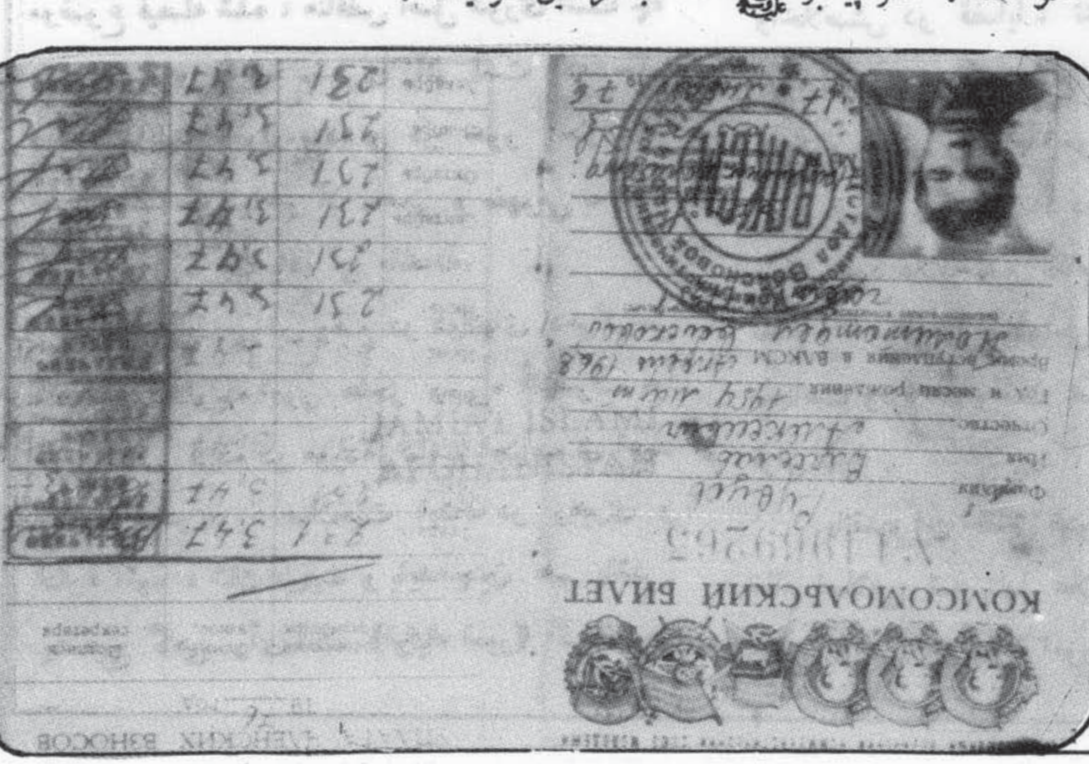
این قاعده به سنت پیامبر اسلام ﷺ ثابت شده و پیروی از آنحضرت ﷺ بنص قرآنی واجب و حتمی است .

وما آتاکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه فانتهوا .

سوره حشر آیهٔ ۷

وقتی آنحضرت ﷺ از هجوم قریش بر مدینه و فرود آمدن آنان در نزدیک کوه احد ، آگاه گردیدند ، یاران خویش را جمع کرده و از ایشان در مورد جنگ مشوره خواستند . نظر پیامبر ﷺ آن بود که در داخل بدفاع بپردازند ، چه مقاتلین در دهانه های کوچه مقاومت کرده و زنان از سطح منازل با ایشان همکاری مینمایند . بعضی از صحابه و عبدالله بن ابی نیز باین رأی بودند ولی اکثریت صحابه ، طرفدار جنگ در خارج شهر بوده و اصرار نیز میورزیدند تابه رأی ایشان عمل شود . پیامبر ﷺ مطابق به رأی اکثریت داخل خانه شده لباس جنگ را به تن کردند و یاران خویش را (اکثریت و اقلیت) بسوی دشمن سوق دادند و از تطبیق نظر خود شان که صحت آن بعدا ثابت شد ، صرف نظر فرمودند .

بعد از وفات پیامبر ﷺ چون موضوع جنگ با مرتدین تحت بحث و بررسی قرار گرفت در آغاز بحث ، اکثریت طرفدار عدم جنگ با آنان بوده و اقلیت ، که خلیفه ، اول ازان جمله بودند ، طرفدار جنگ با آنان بودند ولی در اخیر بحث ، اکثریت برای اقلیت قانع شده و شمار مخالفین جنگ بکمی گرائید . و چون این نظر مورد تطبیق قرار گرفت مخالفین (اقلیت) اولین کسانی بودند که آمادهٔ جنگ با مرتدین گردیدند .



میخواست لانهٔ — شیوران حزبیان را اشغال کند لیکن ناخبر از عاقبت شوم خویش بود .

تصویر دوسر جنایتکار

این سنت پسندیده در عصرما که دموکراسی به ناکامی فجیعی روبرو شده است علاج بس مفیدی را تشکیل میدهد . سبب ناکامی دموکراسی این است که بعد از تصویب رأی اکثریت نیز به اقلیت حق میدهد ، دست از مناقشه برندارد و لذا اقلیت از اهمیت موضوع می کاهد و آنرا مورد استهزأ و تمسخر قرار میدهد بل وضع طوری نیز میشود که اقلیت از تنفیذ رأی اکثریت سرباز میزنـد و هنگامی فرا میرسد که گروه حاکم (اکثریت) در اقلیت قرار گرفته و اقلیت گذشته جای آنرا میگیرد و فیصله های آن مانند گذشت محل انتقاد ، استهزأ و بی اعتنائی قرار میگیرد و در نتیجه اهمیت و احترامی به رأی اکثریت باقی نمی ماند و از روی اخلاص و صمیمیت مورد تطبیق قرار نمی گیرد .

آری :

هر کسی حق دارد در اثنأ بحث نظرش را با کمال وضوح و جرئت بیان دارد و یا بعد از مناقشه نیز موضوعی را پیش کشد که هنوز مورد بررسی و مناقشه قرار نگرفته است ولی مناقشهٔ موضوع فیصله شده ، منافض اصل شوری است چه معنی اصل و قاعدهٔ شوری آن است که حکم اکثریت باید قانون بوده و در خور احترام و تطبیق باشد چه در غیر آن ، معنی و مفهومی به مبدأ شوری و اکثریت باقی نمی ماند .

نتیجهٔ طبیعی این وضع در دولتهای دموکراسی آن شده که اولیاء امور عاجز وسیء ألتصرف وا نمود شده و مردم در مورد زعماء و احزاب بی اعتماد میشوند و در مورد صلاحیت ایشان در رهبری و ادارهٔ امور ، شك مینمایند و باید چنین هم باشد . چه هیچ گاهی رأی آنان (اولیاء امور) گرچه در مقام اکثریت قرار داشتند مورد تقدیر قرار نگرفته بل همیشه مورد استهزاء و انتقاد بوده است و انسانی چنین حتما مورد اعتماد قرار نمی گیرد .

گرچه ناکامی دولتهای دیموکراسی در تطبیق اصل شوری روی زوال وثوق بر رهبران و رؤساست ولی عموم و انتشار زیاد این ناکامی ، باعث ایجاد شك در خود این اصل و قاعده گردیده و آنرا ناقابل تطبیق و غیر عملی وا نموده است و لذا بسا ممالك دیموکراتیك به دیکتا توری باز گشته و علاج بی اعتمادی را دران جستجو کرده اند .

ولی طوریکه تجربه ثابت کرده است ناکامی دیکتا توری ، فظیع تر و فجیع تر از ناکامی دیموکراسی است . زیرا دیکتا توری منجر به بستن دهن ها ، سلب آزادی ، رأی و آزادی انتخاب ، زوال اعتماد درمیان ملتها و حکام گردیده و حوادثی را درمیان ملتها و حکام ایشان ، بمیان می آورد که انتظار آنرا نداشته و برای ایشان جز زیان جیز دیگر یرا ببار نمی آرد . و اگر دیکتا توری در حالاتی موفق تر از دیموکراسی جلوه کند باعث آنرا شخصیت دیکتا تور ، اعتماد مردم بر او ، پشتیبانی از و واخلاصش در قضایا ، تشکیل میدهد نه طبیعت دیکتا توری . هرگاه حکام مورد اعتماد ، از میان بروند و یا در انجام مأموریت شان ناکام شوند اعتماد از بین رفته و فساد درین نظام حلول می کند و این خود علامهٔ تغییر نظام بشمار میرود ولی تغییر نظام ذاتا موقوف به عواملی است که ناتوانی حکام ، شجاعت وقوهٔ مقا و مت محکومین ، در مقدمهٔ آنها قرار دارد .

باتقدیم این حقایق میتوان بحق دعوی کرد که :
نظام اسلامی نـه تنها علاج مفید مرض ناکامی دیمو کراسی در ادارهٔ امور است بلکه بحیث مانع

محکمی در سر راه دیکتا توری قرار دارد ، چه این نظام الهی قیمت نظری اصل شوری و صلاحیت عملی آنرا ثابت ساخته و همه قوی را بخدمت جامعه میگمارد . باعتماد درمیان رعیت و اولیاء امور دعوت کرده و راه را بر افکار تخریبی و نظامهای دیکتاتوری می بندد .

میتوان گفت که نظام دیموکراسی دراصل روی قاعده شوری و تعاون استوار بوده ولی سوء تطبیق ان منجر به تسلط محکومین برحکام و انعدام تعاون درمیان این دو گروه گردیده است . این نظام در اصل برمبنای اطاعت و اعتماد درمیان طبقهٔ حکام و رعیت بوجود آمده ، اماسوء تنفیذ آن باعث شده تا رعیت بر حکام مسلط شوند و اعتماد از میان ایشان رخت بربندد .

اما نظام اسلامی در مرحله استشاره برمبنای شوری و تعاون استوا د شده و در مرحلهٔ تطبیق و تنفیذ روی پایه های سمع و اطاعت و اعتماد قرار داشته است و قواعد اسلامی تسلط هیچ گروهی رابر هیچ گروهی نمی پسندد . بدین اساس نظام حکومت در اسلام از فضائل و مزایای دیموکراسی و دیکتاتوری هرد و برخوردار بوده و از معایب و بدیهای این دو نظام مبری است .

آئین مقدس اسلام در تقریر مبدأ شوری ، قرن ها بر قوانین وضعی پیشی گرفته است زیرا قانون فرانسه در اخیر قرن ۱۸ میلادی ، قانون انگلستان در قرن ۱۷ م و قانون ایالات متحده امریکا در نیمهٔ اخیر قرن ۱۸ م ، این قاعدهٔ را پذیر فتند ، و لذا قوانین وضعی با تقریر این مبدأ چیز نوی را بجامعه بشری تقدیم نکرده در سیر بخود به پیش ، به مقامی قرار گرفته است که شریعت از آغاز آنرا می شناخته است . و لذانهایت قوانین وضعی در بدایت شریعت اسلامی است و این قوانین ، راهی را پیموده که شریعت آنرا در قرن هفتم میلادی طی کرده است .

(ادامه دارد)



درتصویر فوق دوعراده بس مزدوران ملحد روسی ایرا مشاهده مینمائید که بدست رهروان راه شهادت به آتش کشیده شده است .

پیوسته بگذشته :

انگیزهٔ اقتصادی حملهٔ روس بر افغانستان

سوم ـ معادن :ـ

افغانستان همانطورکه از نظر داشتن عظیم ترین ذخایر نفتی و گاز طبیعی برخوردار است ، از لحاظ داشتن معادن و ثروت های دست نخورده و طبیعی نیز بحد کافی و چشمگیر بهره مند می باشد . ولی متاءسفانه در اثر سیاست های استعماری و استثماری روس و فرمانروایانی که سالها کشور ما را عرصهٔ جولانگاه تاخت و تاز روس و مزدورانش کرده بودند ، توفیق رفیق نشد تا از آنهمه گنجینه های سرشار استفادهٔ می کردیم و دست نیاز به اینسو و آنسو دراز نمی نمودیم . در چنین فضای درد آلود، اوضاع مساعدی که روس ها در مدت طولانی آنرا فراهم کرده بودند، عظیم ترین ثروت های ما در دل کوهها و صخره ها همچنان دست نخورده ماند و قسمتی از آنچه را که قابل انتقال بود به یغما بردند . انباشته هائی طلا در غزنه ، کوه لاجورد در بدخشان ، تپه های یورانیم در لشکرگاه و بیرایت در هرات ولوگر و اشیاء نادر وگران بهادر استوپه های شمال ، و امثال اینها از جمله ثروت هائی بودند که روس ها پیش از لشکر کشی به افغانستان و تاکنون با بیشرمانه ترین وضعی همه را به یغما می برند و در بدل آن بم های آتش زا و اشعهٔ "لایزر" بر مردم ما تحفه میفرستند .

ثروت های بیکران و دست نخوردهٔ افغانستان از همان آغاز ، روس ها را متوجه خود کرده بود وبخصوص پس از تحقیقات و نقشه برداری ها و اظهار نظر "نخستوف" انجنیر شوروی بعد از بازدید از معادن افغانستان در سال ۱۳۳۷ ـ ۱۹۵۸ گفت: " . . . ثروت معادن افغانستان بحدی غنی است که اگر بکار بیفتد این کشور از ثروتمند ترین ملل جهان خواهد بود ." روزنامه اصلاح مورخ ۵ حمل همین سال ۲۵ مارچ ۱۹۵۸ .

روس ها را جنون زده کرد و از آن تاریخ به پلان کار استعماری خویش را در کشور ما سرعت بخشیدند و باشتاب و اضطراب زمینه های حمله و تسخیر وطن مارا فراهم نمودند . از جمله معادنی که به آسانی نمیتوانستند آنرا غارت کنند ، ذخایر مس و آهن بود که به پیمانهٔ زیادی در افغانستان وجود دارد . چنانچه در تحقیقاتی که توسط هیئت جاپانی در سال ۱۳۴۹ هجری ـ ۱۹۷۰ م صورت گرفت اعلان شد که در "کندلان" بزرگترین ذخیرهٔ مس وجود دارد که با صادر کردن آن میلیون ها دالر نصیب افغانستان خواهد شد . و یک سال بعد ان یعنی در ۱۳۵۰ هجری ـ ۱۹۷۱ م از موجودیت ذخیرهٔ کافی آهن به ظرفیت دو هزار میلیون تن در عینک لوگر نام برده شد و قرار شد تا از طریق

فراخواندن کمپنی های ذی علاقه و کشور های مختلف ، بصورت دا و طلبا نه و شرایط مساعد در معرض استفاده و بهره برداری قرارگیرد . که تعداد زیادی از ممالک مختلف و از جملهٔ پاکستان و جاپان به آن علاقه مندی خاص نشان دادند . اما در اثر فشار روسیه این پروژه و استفاده از آهن و مس به تعویق افتاد ، زیرا روس ها که آنها را برای آینده خویش بحیث ذخیره می پنداشتند هرگز اجازه نمیدادند که اینچنین مفت ور ایگان آن را از کف بدهند .

در سال ۱۳۵٤ هجری - ۱۹۷۵ م از موجویت ذخیرهٔ بیرایت در هرات به پیمانهٔ بیش از دو میلون تن ، خبر های در جراید به نشر رسید و اعلان شد که سال گذشته حدود شنصد تن بیرایت به شوروی صادر شده است . این اعلان مثل سایر اطلاعات و اخبار دستگاهٔ دولت ، یک فریب و خدعهٔ سیاسی بود . تا ذهنیت هارا از انعکاس بدیکه شایع شده بود بدور نگه دارند . قضیه چنان بود که روس‌ها بیرایت هرات را بنام این‌که جهت تجزیه آنرا به مسکو انتقال میدهند و به‌عنوان نمونه ازان استفاده می‌کنند، مدت یکسال بدون حساب و سنجشی درکامیوز ها می انداختند و انتقال میدادند . همچنان منابع یورانیم را در لشکر گاه تحت این نام تاراج کردند و اکنون در پهلوی عملیات نظامی یک تعداد هلیکو پترهای شان به انتقال یوارنیم اشتغال دارد .

در ۲٤ جوز ای ۱۳۵٦ - ۱٤ جون ۱۹۷۷ یک قرار داد مطالعهٔ تخنیکی و اقتصادی فا بریکهٔ ذوب مس بین کابل و مسکو به امضاء رسید . و درآن ذخیرهٔ مس سه میلیون تن تعین شده بود . مصارف این پروژه بیش از یک میلیون و پنجصد هزار روبل تخمین گردیده بود که از کریدت روسیه تمویل می شد . اماتمام این قرار داد ها و اعلامیه ها محض ارزش روی کاغذ داشت و یکی از آن هم عملی نگردید . هدف روس ها آن بود که بدین وسیلهٔ حکومات وقت و مردم را بفریبد و چنان وانمایدکه موجودیت کار شناسان روس درافغانستان خالی



این یکی از وسایط حمل ونقل مزدوران روسی است قبل از آنکه به هدف شومش برسد - بدست رزمندگان و جانبازان جمعیت اسلامی افغانستان افتید .

از فایده نیست و آنها اندک اینکار ها را به کشور همسایهٔ خود انجام میدهند .

داود در اولین بیانهٔ اش که بمناسبت نخستین سالگرد نظام جمهوری در افغانستان ایراد کرد با اطمینان و قاطعیت از استخراج طلا و معادن مثل مس ، سیماب ، کرومیت و امثال آن نام برد و گمان میکرد که دوستان روسی اش واقعاً به خاطر موفقیت های او دست و آستین برزده اند و کاری انجام میدهند . لیکن شصت سال تجربه نشان داد که روس این قوم وحشی و بی فرهنگ ، تنها کاری در کشور ما انجام ندادند بلکه اعم مساعی شان براین بود تا پیکر نا توان اقتصادی ما را نا توان تر سازند و در زیر نام همکاری و معاونت ، تخم فساد و استعمار و استثمار را بذر و آبیاری نمایند و زمینه را جهت تطبیق پلان های فکری وبردگی آماده سازند .

و چنان که در بالا تذکار داده شد ، تمام ذخایر و منابع طبیعی و ثروت های بی حدوحصرما را بمصرف خود ما ارزیابی و سنجش نمودند و سرانجام بر این دست یابی کامل و بی قید و شرط به آن ، بقوای نظامی متوسل شدند و اینک باتاء ثر و اندوه مشاهده می کنیم که ملیون‌ها انسان را توسط آتشبارها و بم های نا پالم از میان برده اند و ملیون ها را فراری و متواری کرده اند و هنوز هم دست از انسان کشی و جنایت بر نمیدارند تا باشد که آنهمه ثروت ها ومنابع اقتصادی را بکف آرند و توسط آن به ساختن سلاح های آدم کشی و ضد انسانیت و تمدن ادامه دهند .

چهارم - سایر منابع اقتصادی :-

بدان گونه که عرض شد در کشور ما نه تنها نفت وگاز و معادن سرشاری وجود دارد بلکه منابع متعددومختلف دیگر نیز بکثرت ووفرت وجود است که از لحاظ اقتصادی ، کمتر از نفت و گاز نیست و مخصوصاً برای کشور گرسنه و استعمار گری چون روس اهمیت حیاتی و اولی دارد . مثلاً انواع خشک و تازهٔ میوه که همه ساله میلیون تن آن به روسیه و هند و پاکستان صادر میشود میتواند نیازمندی های ررس ها را کاملاً تکافو کند وحتی مستعمرات اروپائی اش را نیز شیرین کام سازد . چنانکه همین اکنون و از چند سال قبل به اینسو قسمتی از پروژه های تولید میوه در اختیار آنهاست و بدون اینکه یک نفر افغان هم لب ترکند همه را به روسیه انتقال میدهند .

از جمله میتوان از زیتون و مالته و لیموی ننگرهار نام برد که سالانه هزار ها تن از این پروژه استحصال میشود و بهای آن بر میلیون ها دالر بالغ میشود اما از پول وحساب آن خبری نبود . همچنان پنبه‌که همه ساله هزاران تن به شوروی صادر میشود، از نوع طلای سفید یست که عقل و اندیشهٔ روس‌ها در برابر بدست آوردن آن ، از کار افتاده است و مجنون وار در تلاش تصرف و تسخیر مزارع آن اند و پشم وقالی و قره قل و از همه مهمترگندم و حبوبات از جملهٔ آن منابع اقتصادی اند که چشم روس ها در طمع آن کور شده است و میخواهند با تانک و توپ مالکانش را بکشند وآنها را تصاحب کنند . وبدین حساب بی جهت نیست‌که بعض جراید خارجی گاهگاهی از نقشه های روس پرده برمیدارند و ادعامی کنند که روس ها در فکر تصرف کامل شمال افغانستان اند .

استفاده از دریای آمو و کوکچه برای تولید نیروی برق و آبیاری دشت های بیکران موثر ترین منبع اقتصادیست که در کمتر کشوری به این کیفیت و کمیت دیده میشود روس ها سالهاست که از

(بقیه درص۸۳)

بقلم : دکتر عبدالحی پنجشیری

سیری در عقائد اسلامی

فصل اول ـ مقدمات

دانشی که از عقاید اسلامی بحث کند همیشه و در طول تاریخ علمی مسلمانها وجود داشته است. این دانش را بنام های علم کلام علم توحید وعلم عقائد یاد کرده اند . البته علم کلام نسبت اینکه در اثبات عقاید اسلامی ازادلهٔ عقلی استفاده میکند و اصول علمی زمان خود را مبنای بحث و استدلال قرار میدهد ، از علم عقاید که چند ان به مباحث عقلی و فلسفی توجه ندارد ، اندك تفاوتی دارد . اینك اصطلاحاتی که فهم آنها برای دخول در بحث ضروزی است زیلا تزضیح میشود .

اسلام :

اسلام از کیمهٔ تسلیم و یاسلم (صلح) اشتقاق یافته و چون اسلام موجب تسلیم شدن بنده به احکام خدا و یا بخش (صلح) درمیان اجتماع میشود به این نام مسمی گردید . رویهمرفته کلمهٔ اسلام به مجموعهٔ تعالیم ، احکام ، هدایات ، برنامه های عبادتی و عقیدتی اطلاق میشود که دین و یا مذهب معین را تشکیل میدهند . پس حینیکه ما اسلام میگوئیم مرام ما ، همواره دین و مذهب اسلام است که در برابر دیگر ادیان و مذاهب حیثیت مستقل راحایز و دارا میباشد .

عقیده :

باور داشتن به چیزی ، دلبستگی به اندیشه ئی و یا بعبارت دیگر تصدیق کردن به شی ئی را عقیده وجمعش را عقاید گویند .

ایمان :

ایمان به معنای گرویدن بوده و عبارت از حالت خاص عقلانی است که حالت مذکور از باور داشتن عقل انسان به مجموعهٔ عقائد حاصل میشود . پس کسیکه به معتقدات اسلام اعتقاد کند میگوئیم که شخص مذکور به اسلام ایمان دارد .

انواع ایمان :

از نگاه شریعت اسلامی ایمان دوگنه است : اجمالی و تفصیلی .

ایمان اجمالی :

ایمان اجمالی عبارت از اعتقاد به معنای کلمهٔ توحید است یعنی انسان که مختصرا به خداوند و توحیدش به حضرت محمد ﷺ و رسالتش معتقد شود میگوئیم که ایمان اجمالی آورده است .

ایمان تفصیلی :

چون ایمان به خدا و رسول جامع تمام عقاید اسلامی بوده و همه معتقدات اسلامی را احتواء میکند بناء ایمان آوردن و باور داشتن به یکی از مضامین آمنت بالله را ایمان تفصیلی گویند .

ایمان مقبول :

از نظر دانشمندان اسلام کسیکه به معتقدات اصولی اسلام قلبا تصدیق و به زبان اعتراف کند رسما مسلمان و شامل دایرهٔ اسلام میگردد پس گویا که ایمان دورکن تصدیق به دل و اقرار به زبان دارد ★

★ علما و دانشمندان اسلامی در مورد ایان نظریات گوناگونی ابراز نموده اند که برخی ایمان را مرکب و قابل تجزیه و تقسیم و بعضاً آنرا بسیط ولایتجزی گفته اند. برای جلوگیری از تطویل کلام از ذکر تفصیلی دلایل ابراز شده خود داری و مختصراً توضیح میداریم که :

ایمان مرکب وقابل تجزیه و تقسیم و پذیرندهٔ زیادت و نقصان می باشد و بسیط نیست. اما در حصهٔ اجزای ترکیبی آن، گرچه مشهور آنست که ایمان شامل دو جزء اقرار و تصدیق است، ولی بیشتر علمای دینی، محدثین و مجتهدین برین عقیده اند که: ایمان دارای سه جزء اقرار بزبان، تصدیق بالقلب و التزام عمل است. اگر بنا برین بوده باشد که ایمان را در دو جزء اقرار و تصدیق خلاصه سازیم، واضح است که در دنیا هیچکس را کافر گفته نمیتوانیم. زیرا امروز حتی شدیدترین دشمنان اسلام نیز تظاهر به ایمانداری مینمایند واز طریق امواج رادیو بجهت اثبات مومن بودن شان تبلیغات پر دا منه ئی را براه می اندازند. ببرک کارمل این دشمن درجه یک خدا و خلق تا هنوز که هزارها دلایل آفتابی و روشن عملی بر کفر و بیدینی اش موجود است، اقرار به کفر نکرده وتا آخرین لحظات زندگی نیز از طریق نشرات رادیوئی کسی اقرار آنرا مبنی بر بیدین بودنش بطور صریحی نخواهد شنید. او حتی مدعی است که بزعم خودش ـ دیگران اسلام را نشناخته اند و پیرو اصیل دین و مذهب تنها او و رفقایش می باشند.

امام بخاری که بنام امیرالمؤنین در علم حدیث شهرت‌یافته، در بحث ایمان درکتاب خود از هرقل امپراتور روم چنین نقل قول مینماید که هر قل در شان پیامبر صلی‌الله علیه وسلم فرموده : "وقد کنت اعلم انه خارج لم اکن اظن انه منکم، فلواني اعلم اخلص اليه لتجشمت لقاءه ولو کنت عنده لغسلت عن قدميه" بخاری مصری صفحه ٤

ترجمه : "به تحقیق که میدانستم آن پیامبر بیرون شدنی است، ولی گمان نمیکردم که از جمله‌شما می باشد. اگر بدانم که رسیده میتوانم بسوی آن، بسیار زحمت میکشیدم بجهت ملاقاتش واگر به نزد او (ص) می بودم هر آیینه پاهایش را شستشو مینمودم."

ازین قول استنباط میشودکه‌هر دو رکن‌ایمان (اقرار و تصدیق) در هر قل امپراتور روم موجود بود، اما باوجود این اقرار و تصدیقش به نبوت پیامبر صلی‌الله علیه وسلم، از طرف احدی از علما و دانشمندان اسلامی در گذشته و حال، مؤمن خوانده نشده است، زیرا هر قل در طول زندگی خود پس از وصول نامهٔ رسول الله صلی‌الله علیه وسلم بیک اصل از اصول اسلام عمل ننموده بود و اورا حب جاه و جلال دنیوی اجازه نداد که پیروی از نقش قدوم رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم نماید.

لهذا باوجود داشتن تصدیق و اقرار به نبوت و حقانیت پیامبر، مسلمان قلمداد نگردید. اما در مقابل نجاشی پادشاه حبشه که در پهلوی اقرار و تصدیق به رسالت پیامبر اسلام (ص) اعمال اسلامی را کم کم انجام میداد، از طرف پیامبر صلی‌الله علیه وسلم مسلمان خوانده شد و در موقعی که وفات نمود، پیغمبر خدا برایش نماز جنازه خواندندو فرمودندکه : «برادر صالح شما از دنیا رفت»

همچنان ابو طالب عم دلسوز و مشفق پیامبر (ص) که همگی از مراحم او در مورد برادر زاده اش، باوجود فشار های بزرگان وصنادید قریش، واقف اند که تا آخر حیات بدفاع پرداخت و بکسی اجازه نداد که بالای پیامبر تعرض نماید وحتی در قصیدهٔ خود دربارهٔ پیامبر (ص) میگوید : ولقد عرفت ان دین محمد من خیر ادیان البریه دینا ...."

ترجمه : به تحقیق آگاه هستم و خوب میدانم که دین محمد (ص) از جملهٔ بهترین ادیان انسانی می باشد."

با آنکه این قول در قصیدهٔ ابو طالب ذکر شده و دین محمد (ص) را بهترین ادیان جامعهٔ انسانی خوانده و این خود بزرگترین نوع تصدیق و اقرار است، اما معذالک ابو طالب مؤمن شمرده نشده، زیرا که التزام عمل را بخود لازم نساخته و تصمیم عمل نمودن مطابق او مردینش را نگرفته بود.

گذشته از آن در قرآنکریم هر جا که بحثی از موضوع ایمان بمیان آمده، در پهلوی آن عمل صالح نیز ذکر گردیده و چنان وانمود شده که ایمان بدون عمل صالح ارزشی ندارد واصلاً دردین اسلام "عمل"

بحیث معیار و ملاک تشخیص و تمحیص شناخته شده است. قرآنکریم میگوید: والعصر ان الانسان لفی خسر الا لذین آمنو وعملوا الصاحات وتواصوا بالحق وتواصوا باالصبر" (سورةالعصر)

ترجمه: "قسم بوقت و زمان که هر آیینه انسان در زیان است مگر آنانکه ایمان آوردند و عمل های شایسته کردند و یکدیگر را تأکید نمودند بدین حق و یکدیگر را پند دادند به ثبات و شکیبائی."

تفسیر "صاوی" و تفسیر "جمل" از ائمهٔ دین نقل مینمایند که سورةالعصر در حقیقت محتوی مفاهیم نیمه قرآن است.

امام شافعی صاحب که یکتن از ائمهٔ اربعه واز مجتهدین بزرگوار اسلام است، میگوید: "اگر از قرآن تنها همین سوره (اشاره به سورة العصر) نازل میشد، برای هدایت اهل فکر کافی بود." البته تمام مطالبی که این سوره بر محور آن می چرخد "ایمان و عمل صالح" است و همین "عمل صالح" است که آیینهٔ تمام نمای ایمان قلبی شمرده میشود ورنه چکسی میتوانست از ایمانی که در گوشه های ضمایر مستقر است، واقف گردد؟ وچکسی میتوانست کسی را که صدها عمل غیر اسلامی و منافی ایمانرا اجراء مینماید، کافر، فاسق ویا منافق خواند؟ زیرا بزبان اقرار و مدعی است که به قلب نیز تصدیق دارد؟ تصدیق قلبی را جز خدا هیچکس نمیتواند در یابد و ایمان خانه نشین را جز خدا کس دیگری کشف نموده نمیتواند. و آنچنان ایمان که از گوشه های پر پیچ و خم ضمایر برمتن اجتماع پیاده نگردد و وارد جریان تاریخ زندگی عملی ملت ها نشود، بدرد هیچ مرکبی هم نخواهد خورد و وجوه ناقصهٔ هیچ جامعهٔی را به کمال نخواهد رسانید. و حاشا و کلا که خداوند چنین ایمانی و چنین دینی را که قوهٔ محرکه اش از زبان و قلب تجاوز ننماید بجهت اصلاح جوامع بشری فرستاده باشد! بلکه منظور از ارسال دین اصلاح وبه سعادت وکمال کشانیدن سرنوشت انسان‌ها در دنیا و آخرت است و چنین اصلاحی هر گزپدید نخواهد آمد، تادین و ایمان شامل زندگی و وارد متن تاریخ و حیات عملی نگردد و زمام اداره و رهبری را در ساحهٔ عمل بدوش نگیرد.

شبیر احمد "عثمانی" مفسر بزرگ معاصر در تفسیر آیهٔ "الاالذین آمنوا وعملوا الصلحت وتواصوا بالحق وتواصوا باالصبر" می فرماید: "برای اینکه انسان از خسران ایمن گردد، چار چیز لازم است:

اول:- ایمان آوردن بخدا و رسول و بوعده های الهی (ج) خواه بدنیا تعلق داشته باشد، خواه بآخرت.

دوم:- اثر این یقین محدود بدل و دماغ نباشد، بلکه از جوارح هم باید نمایان گردد و حیات عملی را آیینهٔ ایمان قلبی سازد.

سوم: تنها بر صلاح و فلاح خود قناعت نکرده، مفاد اجتماعی قوم و ملت را هم در نظر داشته باشد. و چون دو مسلمان یکجا شوند، یکدیگر را بقول و فعل خود در دین حق ودر هر معامله به اختیار نمودن صداقت تأکید نمایند.

چهارم:- به یکدیگر وصیت و نصیحت کنند که در راه حق و اصلاح افراد و ملل متحمل هر گونه سختی ها و امور خلاف طبع گردیده و همه را به صبر و استقامت تحمل نمایند واز راه نیکی پانکشند.

قرآنکریم در آیات مختلف و متعدد مسألهٔ ایمان را مورد بحث قرار داده و در هرجائی مصداق خارجی ایمان، عمل را وانمود ساخته است؛ مثلاً خداوند در سورهٔ کهف در آیهٔ ۱-۲ میفرماید:

الحمدلله الذی انزل علی عبده الکتب ولم یجعل له عوجاً قیماً لینذر بأسا شدیداً من لدنه و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصلحت ان لهم اجراً حسناً (آیات اول و دوم کهف)

ترجمه: تمام سپاس و ستایش خدا یراست که فرستاد بر بندهٔ خود کتاب را وپیدانکرد در آن هیچ کجی. اورا راست ساخت تابتر ساند از شکنجه های سخت آینده‌از پیشگاه خدا وتامژده دهد مسلمانان را،آنانکه میکنند کارهاي پسندیده، به آنکه ایشانرا مزدنیکوست."

درین آیهٔ مبارکه "عمل صالح" بحیث یگانه معیارو تنها نشان مؤمن بودن معرفی گردیده که به تائید آن در آخر همین سوره نیز در آیه ۱۰۸ جنت فردوس را مهمانگاه آنانی میداند که ایمان آورده اند و با انجام "اعمال صالحه" ایمان‌خود را نشانمند ساخته اند. ودر

آیه یکصد دهم در جزء آخری آن که سورهٔ کهف نیز وسیله آن اختتام می پذیرد صریحاً اعلام میدارد که :

فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادة ربه احداً ط . ۱۱۰ کهف .

ترجمه : "پس هر که تمنای ملاقات پروردگار خود را دارد، باید که بکند کار های پسندیده و شریک نگرداند در عبادت پروردگار خود هیچکس را".

آیات متعدد دیگری در سر تا سر قرآن مخصوصاً در سوره های بقره ، آلعمران، حج، فرقان، اسراء، مؤمنون، طه وغیره موجود است که عین مطلب را تائید و تأکید مینماید واین حقیقت را بر ملا و روشن می سازد که "التزام عمل" یک رکن عمده از ارکان "ایمان" می باشد .

حضرت شیخ التسلیم هروی میگوید که : ایمان دارای سه جزء است اقرار ـ تصدیق و تسلیم .

موصوف که اصل نامش آنقدر ها معلوم نیست واز جهتی که در موضوع "تسلیم" و قرار دادن آن بحیث یک رکن ویک اصل عمده "ایمان" بیش از حد معمول تحقیق و تدقیق نموده، بنام "شیخ تسلیم" مشهور گردیده است . او استدلال خود را مستنبط ازین آیه مبارکه سورة النساء میداند :

فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت ویسلموا تسلیماً ط (آیه ۶۵ سورهٔ نساء)

ترجمه:ـ "قسم به پروردگار تو (ای محمد) که ایشان مسلمان شمرده نمیشوند تا آنکه حاکم (قاضی) سازند ترا در اختلافات واقع شده فیما بین شان، بعداً نیابند در دل خویش تنگی از قضاوت و فیصله تو وصول کنند قضاوت ترا به انقیاد و تسلیم کامل"

حضرت علامه شاه انور شاه کشمیری نیز در "فیض الباری" می فرماید که : ایمان مرکب از سه جزء اقرار، تصدیق و التزام طاعت است .

علامه مذکور موضوع را طی تحقیقات مستدلی روشن ساخته که اگر ایمان را در دو رکن "اقرار" و "تصدیق" منحصر سازیم، اطلاق مؤمن بطوریکه قرآن بیان داشته، بکسی درست نمی آید واگر این مطلب را صحه گذاریم، اطلاق کفر بر کافر و اطلاق نفاق بر منافق نیز برابر نمیشود . زیرا همه بزبان اقرار واز تصدیق خود شواهدی آورده میتوانند .

حقیقت آنست که تا در پهلوی اقرار و تصدیق، التزام طاعت شرط دانسته نشود، ایمان تنها به اقرار و تصدیق مدار اعتبار یا سبب نجات شده نمیتواند . و بهمان ترتیبی که اشخاص فاقد تصدیق و اقرار مؤمن گفته نمیشوند، بعین ترتیب اشخاصیکه بخود التزام عمل ننمایند و خود را مومن گویند، نیز از ایمان و اسلامی که منظور دین و شریعت غرای محمدی است، خیلی ها بدور اند .

اللهم اهدنا الصراط المستقیم



این هم تانک زره ـ پوش دیگر روسهای خون آشام را مشاهده میکنید که توسط نیروی شکست ناپذیر مجاهد درهم ـ کوبیده شده است .

با سالهای انقلاب
سیدرکمنی شهیدان

غلام ربانی شهید



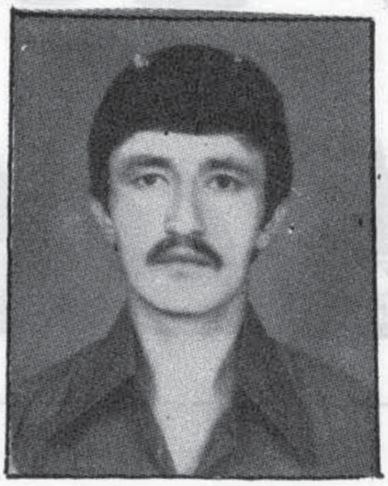
غلام ربانی ولد استاد عبدالغفور خان در سال (۱۳۳٤) تولد و در سال (۱۳۵۲) از لیسهٔ میر مسجدی بدرجه عالی فارغ شده بود و در سال (۱۳۵۳) بحیث مامور د افغانستان بانک پنجشیر و در سال (۱۳۵۵) بماموریت د افغانستان بانک جبل-السراج ایفای وظیفه می کرد و در سال ۱۳۵٦ عضویت جمعیت اسلامی افغانستان را کمائی کرد و در سال ۱۳۵۸ آمر مالی مجاهدین در کوهستان تعین شد. غلام ربانی مجاهد روشن ضمیر که از سن ۹ سالگی به بعد نماز های پنجگانهٔ آن با جماعت بوده و نماز های جمعه را بدون وقفه هفته وار ادا کرده اند و پسر ماما ای شهید غلام سرور می باشد که هرکس اعم از پیروبرنا از سن طفولیت تا شهادت نظر به نبوغیکه از تقوی اسلام در آن مشاهده می گردید بنام "قند" مسمی بود قند (با تقوی) پیرو حق و باطل شکن. بالآخره چهرهٔ رزمندهٔ اسلامی بخاطر آنکه اضافه تر دشمنان دین تاب فعالیت آن نیاورده اند یکجا با غلام سرور شهید بعد از افطار روزه در حال قیام نماز بتاریخ ۱۳ ماه مبارك رمضان ۱۳۵۹ به شهادت رسانیدند.

(انا لله وانا الیه راجعون)

روحت شاد و یادت گرامی باد!

«شهید خواجه میر احمد "مستمند"»

برادر ارجمند خواجه میر احمد "مستمند" با نام مستعار فضل حق فرزند خواجه میر اکبر در سال ۱۳۳۵ در گذر کفش دوزی شهر فیض آباد در یک فامیل نهایت فقیر و مستمند تولد یافت ، و از دوران کودکی با رنج ها و درد های فقر و فاقگی آشنا و دست و گریبان بود ، در سال ۱۳۴۳ شامل صنف اول لیسه شاه محمود (لیسه کوکچه) شد ، باوجود فقر به دروسش ادامه میداد و شاگرد لایق صنف نیز بود ، در سال ۱۳۴۹ ، جاودانه سالیکه برای نخستین بار مظاهرهٔ عظیم و پر شکوهی توسط یکتن از استادان بزرگ رهبری می شد و طی آن مسلمانها چهرهٔ کثیف مزدوران بویژه ستمیهای کثیف را به مردم معرفی داشتند ، میر احمد شهید که متعلم صنف هفتم مکتب بود سهم فعالی گرفت که حتی نگارنده بعد از ختم مظاهره زمانیکه با او حرف می زدم صدایش از کثرت اینکه شعار "مرگ برلینن" گفته بود بدرستی شنیده نمی شد . او در دوران چند روزهٔ این مظاهره



گاهی آرام نه نشست و روزانه چندین مرتبه به خانهٔ ساز مانده این مظاهره می آمد و دستور می گرفت .

بعد از ختم این مظاهره جریانها و حوادث گذشته او را بر آن داشت تا مسئولیتش را بیشتر شناخته و به این احساسش افزوده گردد . با درک همین مسئولیت دیگر او در محیط مکتب آرام نه نشست ، هرگاه منحرف و از خدا بی خبری را میدید ، با او به بحث و مناقشه می پرداخت ، دیگر خواجه میر احمد مانند آن جوانان و دانش آموزانی نبود که بخاطر اخذ نمره تواضع کنند و معلمین ملحد را احترام نماید که این قاطعیت و صراحت او سبب شد که باوجود لیاقت عالی مدت دو سال پی درپی توسط معلمین مخالف ناکام شود ، اما این حوادث در روحیهٔ مردانهٔ اش تاثیری وارد نکرد ، بلکه او در این راه بکمال افتخار این جزاء را نیز قبول نمود .

آری ! میر احمد شهید مبارزی نبود که به کامیابی در صنف بیندیشد ، یا بکدام متاع مادی دیگر ، بلکه او به فردا های تاریکی که گریبان گیر بشریت گم کرده راه است می اندیشید به میدان نبرد ، شکست دشمن و مبارزهٔ اسلامی ، می اندیشید نه به چیز دیگر .

خواجه میر احمد شهید هم چنان از جملهٔ همان برادران مبارزی است که در سال ۱۳۵۲ تعهد نامه های جمعیت اسلامی افغانستان را برادر بزرگوار شهید سیف الدین "نصر تیار" به هدایت رهبر جمعیت استاد برهان الدین "ربانی" به بدخشان آورده بود امضاء و تعهد راستینش را با این نهضت خدائی ابر از داشته بود .

برادر ارجمند خواجه میر احمد (مستمند) در سال ۱۳۵۹ از "لیسهٔ کوکچه" فارغ التحصیل و بعد از امتحان کانکور شامل

پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل گردید و شعبه تاریخ را انتخاب نمود . تا اینکه مزدوران طی یک کودتای فرمایشی براریکه ظلم تکیه زدند ، مستمند شهید نیز در اوایل جوزای ۱۳۵۷ هـ ش به مرکز جمعیت هجرت کرد ، و بعد از چندی دوباره بکابل آمد ، سپس به پروان و بغلان و مزار شریف رفت و زیر سرپرستی برادر مجاهد سید احمد "رها" به فعالیت پرداخت ، در قیام مسلحانهٔ جمعیت در دوم سرطان ۱۳۵۸ در کابل سهم گرفت . در اواخر اسد ۱۳۵۸ دستگیر و بعد از چند روز سپری کردن زندان توسط مزدوران نیزه بدست کریملین به شهادت رسید . (إنا لله وإنا اليه راجعون)

اما ای برادر وای همسنگر ! نگذار که خون "مستمند" شهید فرزند پیکارگر ملت قهرمان ما نخشکد ، و هدررود ، چه خون او دینی است برگردن من وتو و هر آنکس که "مستمند" شهید بخاطر رهائی آنها و پایان دادن به شبهای سیاه استبداد و استثمار ، خون قرمز رنگش را فدا ساخت و زمین را رنگین نمود .

شاد باد روان شهدای بخون خفتهٔ جهاد اسلامی وتربیت یافتگان مکتب توحید وپروائی مکتب قرآن .

"شهید غلام سرور"



شهید غلام سرور ولد عبدالله در سال ۱۳۲۸ در قریهٔ کاسا بهٔ ولسوالی کوهستان ولایت پروان متولد و در سال (۱۳۴۵) از اکادمی تربیهٔ معلم بدرجهٔ عالی فارغ التحصیل و در سال (۱۳۵۲) عضویت پرافتخار جمعیت اسلامی را کمائی کرده بود در سال ۱۳۵۸ بعد ازینکه جلب و جذب آن در کوهستان دامن وسیع پیداکرده بصفت سرپرست تنظیم ودعوت جمعیت اسلامی وظیفه داشتند و ضمناً گروپ نظامی جمعیت اسلامی را نیز رهنمائی میکردند که چند میل اسلحه از مکتب لیسهٔ میر مسجدی از گروه مقاومت آن بدست آورده و هم یک میل پاپشه از اثر برخورد نظامی در عملیات ، شب از یکنفر مائوست به غنیمت گرفته اند .

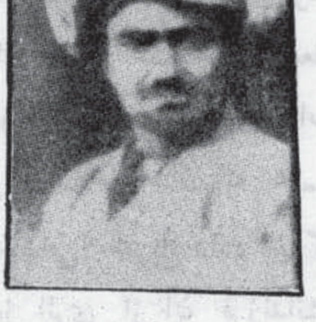
شهید مرحوم در اتحاد و یک پارچگی مجاهدین همیشه کوشان بوده و هدایت لازمه را برای برادران مجاهد خود میدادند ازینرو در قلب مردم مسلمان کوهستان جا داشت ، گرچه امروز غلام سرور مرحوم در بین ما مجاهدین و مردم مسلمان و متدین کوهستان نیست اما روش عادلانه و اسلامی و عالمانهٔ وی در همه جا زبانزد خاص و عام است ، بلی غلام سرور شهید تنها شهیدی نبود بلکه پدر مجاهد وی همیشه فرزندان خود را در راه حق و حقیقت تربیه نموده چنانچه جوانان دیگرش بنامهای انجنیر عبدالحکیم و معلم عبدالوهاب در اثر مبارزات شعوری اسلامی شان به محبس "پل چرخی" تحویل داده اند که تا هنوز اثری از آن فرزندانش

نیست و فعلاً دو پسر شان متعهد جمعیت اسلامی هستند و هر دستوری که از طرف رهبر بزرگ ما داده میشد با متانت بدون کدام وقفه بکمال پیروزی به انجام می رسانیدند بالآخره شهید مرحوم در سال ۱۳۵۹ در حالتیکه از چریکهای نظامی خویش وارسی میکرد در شام رمضان حین افطار روزه باآب همراه غلام ربانی پسر ما مایش یکجا جام شهادت را کمائی کردند (انا لله وانا الیه راجعون) از وی دو پسر و سه دختر میباشد نهال آزادی که پدر مرحومش غرس کرده آبیاری میکنند .

(روحش شاد و یادش گرامی باد)

برادر شهید عبدالاحد :

عبدالاحد ولد حاجی ملا ـ دوست محمد مسکونهٔ دهکدهٔ ایرت یفتل بدخشان که در سال ۱۳۱۹ در یک خانوادهٔ متدین تولد یافت ، مردی بود ، امین ،



شجاع و دلیر ، این جوان آهنین اراده در دوران نظام سرطانی داؤد شاهی با استعمار ستیزان جمعیت اسلامی افغانستان آشنائی پیدا کرد ، و بخاطر اسلام عزیز همه هستی اش را وقف راه (الله) نمود .

برادر مجاهد عبدالاحد ، پس از کودتای فرمایشی مزدوران بی اراده و بی محتوی استعمار ، باهستهٔ مربوطه تماس گرفت و هدایت خواست ، هستهٔ مربوطه نیز بعد اخذ هدایت مقام بالا برایش هدایت داد که با آغاز جهاد دست به سلاح ببرد ، او نیز چنین کرد و آغاز نبرد اسلام برضد کفر دست به سلاح برد و بایورش قهرمانانه اش سنگر های کفر را یکی پی دیگر درهم شکست و افسانهٔ نفرت انگیز شان را نصیب فراموشی نمود ، و در نبرد های چند اشتراک ورزیده و با به غنیمت گرفتن اسلحه های مختلف النوع و ضربات پیگیر بر دشمن به نام قهرمان عبدل زبانزد خاص و عام شد ، سپس در یک نبرد فیصله کن با قوای دشمن در "سیاه شخ" از طرف مزدوران بی اراده مسکو هدف گلوله قرار گرفت و شهید شد و به رفیق اعلی پیوست .

(إنا لله وإنا إليه راجعون)

روحش شاد و راهش مستدام

(شهید محمد نبی)

محمد نبی ولد عبد الغفور یکتن از قهرمانان میدان نبرد حق بابا ـ طل است . او (۳۱) سال قبل از امروز در قریه شهید درهٔ یفتل تولد یافت ، و با آغاز جهاد بعد از یکسلسله قهرمانی ها لقب قهرمانی یافت ، سپس بعد از سلسلهٔ افتخارات در برج دلو ۱۳۵۹ در سرپل لای آب مرمی های مزدوران طاغوت سینه اش را شگافت و شهید شد .

إنا لله وإنا إليه راجعون



روحش شاد و یادش گرامی باد!

\+ + +

جایگاه و مقامت فردوس برین باد .

د شهيد داکتر

شاه وليخان لند سوانح

شاولي د حضرت جان زوي او د کنړ د ولايت د خوګی د ولسوالی د بابړو په کلی کښې (١٣٣٤) هجری شمسی کال کښې زيږيدلی دی کوم وخت چه (٧) کالې ته ورسيدنوخپل پلاری د علمی روزنی د پاره د خوګی د جمعيت په ليسه کښې داخل کړ او د دينی زده کړې د پاره يې هم ده ته خاصه توجه وکړه د ده پراخه استعداد او ښه اخلاق نوموړی ته داسی بصيرت ورکړ چه د حق او عدالت په ميدان کښې خپلې هلی ځلی شروع کړی کوم وخت چه نوموړی (٧) تولګی ته کامياب شونو د مبارزو مسلمانانو سره يې په يوه صف کښې خپله مبارزه د کمونستانو او د همغه وخت شاهی فاسد رژيم په ضد شروع کړه نوموړی د خوګی د مربوطه اسلامی حوضی په پروګراونوکی شامل او د لازمو هدايتونو په سرته رسولو کښې يې خپله علمی فدا کاری او ايمانی هلی ځلی څرګندی کړی چه د ده په فعاله همکاری د دغه حوضی اسلامی مبارزينو وکولای شو چه د کمونيزم افکار په دغه منطقه کې خفه کاندی کوم وخت چه شاهی دوران ختم او د داؤد مستبد جمهوری رژيم په افغانستان کښې منځ ته راغی د دغه دوران څخه لږه موده ترمخه استاذ جان محمد او عنايت الله په واسطه د دی حوزی اسلامی مبارزين نور هم منظم شو چه د همدغه ارتباط په واسطه د داؤد د رژيم په دوران کښې نوموړی د استاذ جان محمد په واسطه سره د يوڅو نورو ملګرو پاکستان ته راغی چه د لته د مبارزو ملګرو د کتنې څخه وروسته بيرته همغه ساحی ته ولېږدول شو چه وخت کښې د ده فعاليتونه د دی سبب شو چه ليسی زيات شاګردان نوموړی د اسلامی مبارزی عالی هدفونو ته تشويق کړل او د هغوی په زور نه کښې يې خپله خاصه توجه وکړه کوم وخت چه نوموړی په (١٣٥٥) هجری ش کال د دغه ليسی څخه په لمړی درجه فارغ التحصيل شو د کانکور د ازموينې په ورکولو سره نوموړی د ننګرهار د طب پوهنځی ته کامياب شو چه يو کال تحصيل يې د ننګرهار د طب په پوهنځی کښې ترسره کړ او په (١٣٥٧) کال د ثور د کودتا نه وروسته داوړی د دوی مياشتو



د رخصتی په موده کښې ده يو بل فعاله مبارز چه هغه هم د طب د پوهنځی متعلم ؤ چه د ترنګ د علاقی ؤ او سيد عبدالله پاچا نوميده هغه سره يې خپل ارتباطات د طب د پوهنځی په ساحه کښې د رلودل د ترنګ د اسلامی مبارزينو او د خوګی د ولسوالی د مبارزينو ارتباط هم د دغه رخصتی په دوران کښې پدغه سختو شرايطو کښې د دوی په واسطه سرته رسيدل .

د دهری دولت د شديد کنترول په نتيجه کښې چه سيد عبدالله پاچا په (١ - ٤ - ١٣٥٧) تاريخ

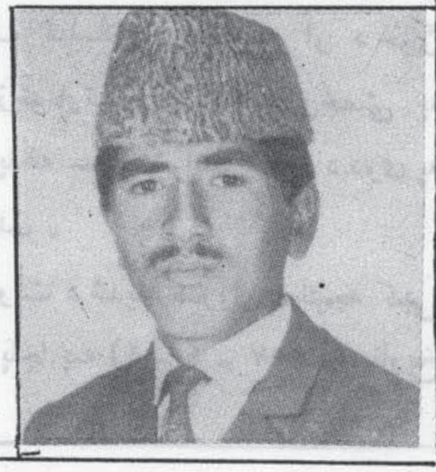
د ترنگ د علاقــداری څخـه د ځوکی د ولسوالی
د مبارزو ملگرو د ارتباط د پاره راغلی ؤ د همغه
علاقـداری کمونستانو د نظارت لاندی نیول او
حتی ده اپـاره یی د جاسوسانو په واسطه تعقیب
کړی وه کوم وخت چه نوموړی د ځوکی ولسوالی
ته را ورسید په بازار کښی د خپل یو ملگری سره
دکتنونه وروسته پداسی حال چه د دولتی نظارت
څخه ناخبره ؤ د ځوکی د ولسوالی څخه تیر شو او
د یوتن ملگری د لیدو څخه وروسته نوموړی د باړو
کلی ته د خپل یوتن ملگری سره راغی په باړو کښی
د بعضو ملگرو لیدلی نه وروسته بیرته د وظیفی د سپارلو
په مقصدد کلمانی کلی ته د ډاکټر شاولی خان سره
لاړو او د همدغه کلی څخه ځوکسو کمونستانو

د ولسوالی په هدایت سره نوموړی دوه مبارزین
ځاری او کـوم وخت چه دوی د حکمانی کلی ته
ورسیدل همغلته د دولتی دستگاه لخوا څخه دستگیر او
د ځوکی د ولسوالی زندان ته راوړل شو د یوی شپی
د تیرولو څخه وروسته یی د چغسرای زندان تـه
یو وړل او د څلورو پنځو ورځو څخه وروسته یی
د ننگرهار محبس ته یو وړل چه هلته د دغه ظالمی
دولتی دستگاه څخه چاته اجازه ورنکړل شوه چه
د نوموړو دوو مبارزو په حقه معلومات ترلاسه کړی
د همغی ورځی څخه وروسته نوموړی د دولت په
مستبد کنترول کښی راغلل او د شهادت جامونه یی
د زندان په تورو کوټو کښی وڅکل .

« اناللّٰه وانا الیه راجعون »

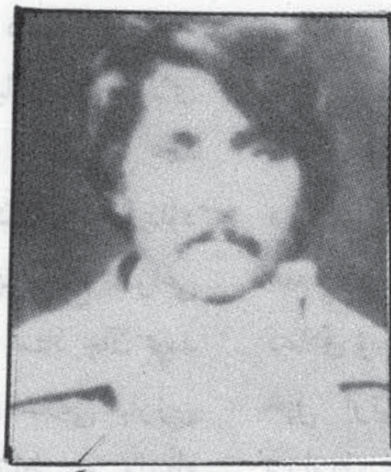
نورالحق شهید :-

شاغلی نور الحق ولد لعل محمد
ساکن قریهٔ ده ملا ولایت پروان
ولسوالی بگرام که بتاریخ ۲ حمل
۱۳۶۰ از طرف روسی هـای
وحشی و تبهکار در یک عملیات
در منطقه مذکـور بـه شهادت
رسید که از جملهٔ برادرن مجاهد
و رزمنده و با شهامت محسوب
می شود .



« ضیاء الحق شهید »

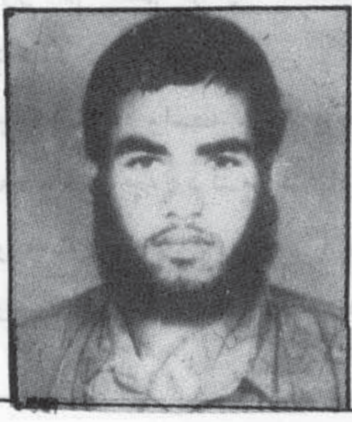
از قریه ده ملا ولسوالی بگرام
ولایت پروان می باشد این



برادر مجاهـد از رزمندگان سر
سخت و صادق بوده به تاریخ
۲ حمل ۱۳۶۰ در یک پیکار
قهرمانانه خویش رضای خداوند
را کمائی و به مقام شهادت
نـایـل گردیـد روحش آرام
و روانش شاد باد .

« شهید شفیع اللّٰه »

بیست و سه سال قبل در یک
خانواده غریب ولی از نگاه معنوی
بیسار عالی در قریه قلعه سفید انچو
مربوط ولسوالی جبل السراج
ولایت پروان طفلی بد نیا آمد ،
فامیل بزرگوارش اسم وی را
شفیع الله گذاشتند و در تربیهٔ
وی از آوان طفولیت شروع
نمودند .



همینکه به سن هفت سالگی رسید او را بمکتب قریهٔ انچو شامل نمودند، و تا صنف چهارم از جملهٔ شاگردان ممتاز مکتب خویش بود .

چون از خاندان غریبی بود و در زمان حکومتهای طاغوتی ظاهر، داؤد و محیط مکتب بروی مردمان غریب و بیچاره بسیار تنگ شده بود ، روی این منظور بعد از به پایان رسانیدن صنف چهارم نسبت عشق و علاقه ایکه به آموختن علوم دینی داشت نزد امام مسجد قریه رفته و به فرا گرفتن علوم دینی مبادرت نمود و هم با فامیل اش درکار های زمین داری همکاری مینمود ، والد بزرگوارش حاجی اسد الله خان یکی از مردان متقی و پرهیزگار منطقه بوده و یک قسمتی از علوم دینی را از علمای منطقه فراگرفته بود ، تقوی و امانت داری وی زبان زد خاص و عام در منطقه است بعد از بمیان آمدن حکومت مزدور شوروی بلا درنگ خود را به مرکز جمعیت اسلامی در پشاور رسانید و با رهبر عالیقدر جمعیت اسلامی ملاقات نمود و از ایشان در جهت نشر و پخش اهداف عالی جمعیت در منطقه هدایت گرفته و بایکتعداد نشرات دوباره داخل کشور گردید و در تنویر مردم مسلمان کوشش های مخلصانه نمود تا اینکه در برج حوت ۱۳۵۷ ساعت یا زده بجه شب خانه اش محاصره گردید و از طرف مزدوران شوروی حکومت تره‌کی ملعون گرفتار و بعد از شکنجه های بی رحمانه موصوف را به زلدان پلچرخی انداختند که تا هنوز هیچ احوالی از آن نداریم فرزند شهیدش شفیع الله که تربیه عالی از والد بزرگوارش گرفته بود هم بنوبهٔ خویش در پخش و نشر نشرات انقلابی جمعیت اسلامی در منطقه از خود فعالیت های بی سابقه نشان داد و در اواخر جوزای ۱۳۵۹ جهت حمل و نقل سلاح با یک گروپ مجاهدین به پشاور آمدند ، و بعد از هدایت گرفتن از مرکز جمعیت بصوب جهاد مقدس در برج اسد ۱۳۵۹ حرکت کردند و مدت یکسال تمام در برخورد های خونینیکه بین مزدوران کریملین و طرفداران اسلام عزیز در منطقهٔ گلبهار ، جبل السراج ، پل عبدالله ، برج وغیره جاها واقع شد. قهرمانی های تاریخی از خود نشان داد .

شهید قهرمان در منطقه انچو بصفت سرگروپ مجاهدین جمعیت اسلامی از طرف برادر مجاهد انقلابی و قهرمان اسلام انجینر احمد شاه "مسعود" آمر عمومی پروان و کاپیسا تعین گردیده بود .

از ینکه شهید موصوف یک شخص بسیار مخلص با سلام ، با حوصله و صادق بود مورد تائید همه مجاهدین منطقه قرار گرفته بود .

برادر شهید شفیع الله تحت قوماندانی برادر مجاهد شیر آقا در منطقه خودش جهاد مینمود تا بالآخره در یک برخوردیکه بامردمان خود فروخته از طرف دشمنان جهاد مردم افغانستان بتاریخ ۱۸ سنبله روز چهار شنبه ساعت چهار بجه بعد از عصر بشهادت رسید و به آرمان ابدی خویش نایل آمد .

ما شهادت این برادر را به تمام مجاهدین و فامیل محترم شان تبریک و تسلیت عرض میداریم و راهش را تا آخرین قطره خون و آخرین نفسیکه درتن داریم انشاء الله ادامه خواهیم داد یادش گرامی و روحش شاد باد .

شکرالله شهید :

شکر الله ولد سید مرزا در تاریکی شبی از شبها در روستای غرور آفرین و اسلام پرور قریه کرامان علاقه داری حصه دوم ولسوالی پنجشیر بدنیا آمد بهار زندگی را سپری نموده بود و از

زمانیکه استکبار جهانی عمال
زر خرید و محبوب ترین جاسو
سان خود را ذریعه کودتا در
افغانستان بقدرت رسانیدند



این شهید بزرگوار شغل دهقانی
داشت همانطوریکه همه دهقان ها
تحت شعار توحید علیه دشمن
مشترکهٔ شان بسیج شده اند برادر
با تائید از موقف انقلاب اسلامی
و محکوم نمودن قوای اشغالگر
دست به سلاح برد و عزیز ترین
موجودی که در خود داشت در
راه رضای پروردگار جهان
تقدیم ذات ذوالجلال اش کرد .
از آنجائیکه کفر و کمونیسم
ادعای خدمت به مردم و دفاع
از صلح را از حلقوم خبیثانه
خود بیرون می کند نظیر چنین
خدماتی و ایجاد چنین صلحی که
بقیمت خون بهای شهدای که
تسلیم به هیچ غیر خدائی نمیشوند
را در جهان برای بشریت عرضه
می کنند .

و در یک برخورد قهرمانانه
در حمله اول روس ها بتاریخ
۱۳۵۹/۲ در علاقه داری حصهٔ
دوم پنجشیر به شهادت رسید -
شاد باش ای شهید راه اسلام
تا آن جاکه رسالت ات انجام
شده است برادر هایت
پلا پای ات را تعقیب و دنبال
و آرمان تورا تحقق می بخشند .

(إنا لله وإنا إليه راجعون)

ملا عبدالخالق شهید :

که در سال ۱۳۴۲ در قریه خم
میر بفتل تولد یافت ، در طفولیت
پدر و مادرش را از دست داد ،
این یتیم بچه قهرمان شامل مدرسه
دیوانبیگی شهر فیض آباد شد و به
فرا گرفتن علوم دینی مشغول شد
و در همین دوران توسط برادر
مبارز استاد (فایض) تنویر و
جذب شد .

ملا عبدالخالق جوانی بود
ذهین باوجود درسهای مدرسه ،



کتب تحریکی را که برادران در
اختیارش میگذاشتند مطالعه می کرد ،
با آغاز جهاد اسلامی خدمات
ملا عبدالخالق او چگیرا شده ،
و قهرمانی هایش تبارز نمود و در
جنگهای که در میدان هوائی ،
شهر فیض آباد ، سنگر های سیاه
شخ و عقاب نشین بوقوع پیوسته ،
شجاعانه شرکت و رزید ،
و فدا کاری های کم نظیری
نشان داد ، و سر انجام این برادر
قهرمان میخواست که طومار
ارتجاع را در هسته اش درهم
نوردد و با این تصمیم داخل
تعمیر والی گردید ، اما سینه اش
هدف گاوله دشمن قرار گرفت
ودرجدی ۱۳۵۸ جان بجان آفرین
تسلیم کرد و شهید شد .

(إنا لله وإنا اليه راجعون)

روح و روانش شاد باد !

جایگاهش خلد برین باد !



خلیل الرحمن شهید

برادریکه در راه خداوند (ج)
جان شیرین خود را فدا کرد

خلیل الرحمن پسری ملا عبدالودود ۲۹ سال قبل در قریه دست زیوت علاقه داری حصه اول پنجشیر در یک خانوادۀ متدین روحانی چشم بدنیا کشود. و در آوان کودکی علوم دینی رانزد پدر بزرگوارش فرا گرفت. اما نسبت فقر و تنگدستی که زادۀ نظامهای غیر اسلامی در افغانستان بود نتوانست ساحۀ تحصیلات خود را در رشتۀ علوم دینی که علاقه فراوانی بران داشت گسترش بدهد.

همان بود که خلیل الرحمن در کوه پا یه های پنجشیر قهرمان رشد و نمو کرد.

از آنجائیکه روح رزمندگی و اسلامیت در وجود مذکور تبارز کرده بود نتوانست در مقابل رژیم کمونستی تره‌کی و سایر باند مزدوران روسی بی تفاوت بنا از همان روز های اول حکومت کمونستی ملحد که مردم قهرمان پنجشیر بنای انقلابی اسلامی را در آن منطقه آغاز نمودند. مذکور به صف برادران انقلابی پیوست و در مقابل رژیم فاشیستی و استبدادی مردانه وار استادگی نمود و درهر سنگر مزدوران خلقی و پرچمی های کثیف را باحملات برق آسائی خود چنان درس عبرت داد که تاریخ آنرا فراموش نخواهد کرد، در حمله اخیر خویش درمنطقۀ کوه سرخ جبل السراج بعد از آنکه مزدوران روسی رابه جزای اعمال شوم شان رسانید و سه‌میل کلاشنکوف را به غنیمت گرفت.

در لحظات اخیر برخورد بتاریخ ۲۷ رمضان ۱۳۵۸ مورد اصابت مرمی دشمنان بشریت قرار گرفته و بدرجۀ عظیم شهادت نائل گردید.

روحش شاد و یادش گرامی باد
انا لله وانا الیه راجعون

* * * * * *

صوفی محمد هاشم ولد عبدالله خان از قریه سنگان ولسوالی فرخار ولایت تخار در سال ۱۳۱۰ تولد و بالاخره در برج حوت ۱۳۵۸ در اثر زدو خوردیکه بین مسلمانان و مزدوران



کثیف کریملن بعمل آمد به درجۀ شهادت نایل گردید وی یک شخص بسیار شجاع و دلیر و با شهامت بود بعد از تهاجم شوروی به خاک مقدس شان از هیچ گونه فدا کاری و خود گذری دریغ نکرد و در این راه سرسختانه تا آخرین رمق حیاتش رزمید.

انا لله وانا الیه راجعون

* * * * *

شهید محمد رضا

محمد رضاء شهید فرزند شیر محمد از قریۀ دشت ایوت مربوط علاقه داری حصۀ اول پنجشیر بدنیا آمد جوانی بود و باشهامت.

در اوایل انقلاب اسلامی به جهاد مقدس پرداخت ودر چند حمله و برخورد علیه مزدوران خود فروخته از خود شهامت و قهرمانی ها نشان داد و تعدادی ازین مزدوران خود فروخته را راهی جهنم گردانید. او بابرادران مجاهد خود دوشا دوش تا آخرین



لحظهٔ حیات در مقابل دشمن رزمید ودرطی برخورد شدید در کوه لسرخ جبل سراج زخم برداشت و بعد از مدتی جام شهادت نوشید .

انا لله وانا الله راجعون

روحش شادو یادش گرامی باد

عبدالستار خان ولد مرزا محمد

از قریه سنگان ولسوالی فرخار ولایت تخار در سال ۱۳۱۰ تولد شد و در راه حق و حقیقت و برا فراشتن لوای توحید جوانمردانه جنگید و بالاخره بتاریخ دهم سرطان ۱۳۵۹ حین که میخواست مواد نظامی را بر سرپرستی قاضی اسلام الدین



نقل بدهد در اثر بمباردمان طیاره در عرض راه جام شهادت را نوشید . انا لله وانا الیه راجعون

شهید محمد قربان ولد حکم بای ساکن حلوکه الچین کندز- با سابقهٔ سه سال جهاد مسلح در یک برخورد ناگهانی روسهای پلید تاریخ ۲۵ جدی ۱۳۵۹ جام شهادت را نوشید - شجاعت و مردانگی اوشان به تمام مسلمانان منطقه سر مشق جهاد گردیده



است شهید دلبر به صفت قوماندان سرگروپ ایفاء وظیفه می نمودند

شهید محمد قلم ولد فقیر

ساکن ذاخیل . خمدان کندز جوان ۲۱- ساله در برخوردو حمله بالای کندز در حالیکه سه برج محبس با گروپ های عملیاتی خویش از بین برده بود تاریخ ۲۰ جوزا ۱۳۶۰ بافیر مرمی توپ های دشمن جام شهادت را نوشید .



شهید شهسوار خان

شهید شهسوار خان فرزند محمد ندا از قریه دشت ریوهٔ علاقه داری حصهٔ اول پنجشیر یکتن از شهدای بخون خفته ایست که در سال ۱۳۵۸ به جهاد مقدس پرداخت بعد از آزاد ساختن دو علاقه داری و یک ولسوالی طی یک نبرد خویش در دهنهٔ گلبهار جام شهادت را نوشید .

روحش شاد یادش گرامی

انا لله وانا الیه راجعون

شهید با به لبی ولد محمد شریف

نامبرده از قریهٔ مارمل ولسوالی نهر شاهی ولایت بلخ بوده وی در سنگر حق بتاریخ ۱۳۵۹/۹/۲۴ توسط مزدوران زر خرید روسها به سن ۷۲ سالگی به شهادت رسید .

(انا لله وانا الیه راجعون



د انقلاب
په سنګرونو مورچلو کښې څه
تیریږي ؟

ولآیت کابل

راپور و اصله از قلعه مراد بیک حاکی است که بتاریخ ۲۸ میزان ۱۳٦۰ مجاهدین راه حق در ۲۰ کیلومتری شمال کابل بالای قوای روسی حمله ور شده و در نتیجهٔ نبرد خونینی که بین مجاهدین و روس های آدمخوار روی داد به تعداد ۲۰ نفر روسی هلاك و هفت دستگاه تانک زرهی و یک جیپ از مشاورین روسی از بین برده شد و هم به مقدار ٤۰۰ بوری ، شکر به غنیمت گرفته شد .

بتاریخ ۱۳٦۰/۸/۱ در اثر یک برخورد بین مجاهدین راه حق و لشکریان کفر در عرض سرك عمومی کابل ، پروان ، یک دستگاه تانک باسر نشینان آن از بین برده شد .

مطابق به یک گذارش دیگر که از آمریت جبههٔ خاک جبار واصل گردیده است : بتاریخ ۱۳٦۰/۷/۲٤ مجاهدین جان برکف راه خدا در منطقهٔ شیوه کی قلعه شیخان ، طی یک عملیات چریکی سه نفر از ملحدین را به هلاکت رساندند .

ولآیت بامیان

طی یک راپور یکه از ولایت بامیان گذارش شده است : درین اواخر روسهای آدمخوار و نوکران کثیف شان بالای مجاهدین جبههٔ شرق این ولایت حمله آورده ولی در اثر مقاومت دلیرانهٔ جان بازان راه الله ـ روس های جنایتکار به شکست مواجه گردیده و به تعداد ده نفر از روسها روانهٔ جهنم گردیدند . درین جریان یک پایه ماشیندار گرینوف بدست مجاهدین افتاده و هم یک دستگاه تانک زرهی دشمن منهدم شده است .

به مجاهدین کدام آسیبی نرسیده است .

ولایت لوگر

راپور از حوزهٔ جنوب غرب محمد آغه ولایت لوگر و اصل و چنین گذارش میدهد که : بتاریخ ۱۳۶۰/۷/۲۷ قوای روس برای تلاشی خانه ها بولسوالی محمد آغه آمده بودند ـ مجاهدین جان برکف راه حق ، قبل از و رود قوا سرک رامین گذاری نمودند ـ زمانیکه تانک های روسی وارد منطقه گردیدند ـ به اثر اصابت بامین ها ، دو دستگاه تانک منهدم و سر نشینان آن در اثر حریق تانک ها بخاکستر مبدل گردیدند .

و به تعقیب این حادثه ، مجاهدین راه خدا ، بالای بقایای قوای متجاوز روسی و کارملی در حصهٔ هوتل مأمور حمله نموده ، در نتیجه هفت نفر از کافران به هلاکت رسیدند .

راپور میافزاید که :

قوای روس بعد ازین درگیری، قریه کتب خیل را که مجاهدین به آنجا عقب نشینی کرده بودند ـ به محاصرهٔ شدید گرفتند و طیارات روسی نیز از هوا قریهٔ مذکوره را زیر آتش گرفت که در اثر زد و خورد شدید و حملات قوای هوائی روس سه نفر از مجاهدین به درجهٔ رفیعهٔ شهادت نائل گردیدند و روس ها چند تن از موسفیدان قریه را دستگیر و با خود بردند .

یک راپور دیگر از ولسوالی برهکی برک حاکی است که : بتاریخ ۱۳۶۰/۷/۲۰ بین مجاهدین راه حق و کمونست های بی ناموس ، در نزدیکی پل علم ، برخورد شدیدی روی داد که در نتیجه یک دستگاه تانک زرهی دشمن از بین رفته و به تعداد ده نفر شان کشته شدند .

و نیز بتاریخ ۱۳۶۰/۷/۲۷ در همین محل درگیری شدیدی بین قوای اشغالگر روس و مجاهدین راه اسلام روی داد که با لاثر این درگیری پنج تن از روس ها به هلاکت رسیده و سه نفر دیگر شدیداً زخمی شدند .

مطابق یک راپور و اصله از ولسوالی محمد آغهٔ ولایت لوگر : بتاریخ ۱۳۶۰/۷/۲۶ یک قطار بزرگ از قوای روسی در حالیکه یک قطار از عراده جات باربر را همراهی می نمودند ـ در منطقهٔ واغ جان مورد حملهٔ یک گروپ مجاهدین قرار گرفت که در نتیجه دو دستگاه تانک زرهی توسط مین و یک دستگاه تانک دیگر ذریعهٔ راکت از بین برده شد .

ولایت وردک

راپور و اصله از ولایت وردک گذارش میدهد که : بتاریخ ۲۲ یا ۱۳۶۰/۷/۲۳ قوای اشغالگر روس و یکعده نوکران داخلی اش قلعهٔ خواجه عبدالحکیم آمر جمعیت اسلامی در منطقه را بمحاصره کشیدند . در حالیکه برادر مجاهد (آمر مذکور) با چند تن از مجاهدین دیگر در حال ادای نماز بامداد بودند از محاصره اطلاع حاصل نموده و با دشمن بمقابله برخاستند . و در نتیجهٔ مقاومت دلیرانهٔ ایشان روس ها عقب نشینی کردند ولی درین اثناء شش هلیکوپتر توپ دار روسی موضع مجاهدین را زیر آتش گرفته و در نتیجهٔ این تجاوز ـ شش نفر از مجاهدین به شهادت رسیدند :

۱ـ نعمت الله ولد ملا محمد قوماندان عمومی جمعیت .
۲ـ ملا محمد پدر نعمت الله .
۳ـ خواجه عبدالله مبلغ جمعیت.
٤ـ حبیب الله عضو جمعیت
٥ـ محمد عالم امام مسجد .
٦ـ عبدالصمد عضو جمعیت .

(انا لله وانا الیه راجعون)

ولایت تخار

راپور و اصله از ولسوالی خواجه غار حاکی است که :

بتاریخ ۱۳۶۰/۷/۱۹ مجاهدین قهرمان این ولسوالی به ساعت ۶ بجه صبح بالای ولسوالی حمله نمودند که در اثر آن تعداد از کمونست ها هلاك و به ساختمان ولسوالی خسارهٔ زیادی واردگردید.

راپور علاوه میدارد که : بتاریخ ۱۳۶۰/۷/۲۳ کمونست های محلی و عساکر روسی از هوا و زمین بالای قرارگاه مجاهدین حمله آوردند که در اثر بمبارد بی رحمانهٔ روس ها به تعداد یکصد خانه در قریه جات مختلف منهدم و عده ای از اطفال و زنان و پیر مردان به شهادت رسیدند .

راپور همچنین گذارش میدهد که : به اثر مقابله و مقاومت شدید و دلاورانهٔ مجاهدین به تعداد پنج دستگاه تانک توسط راکت لینچر از بین برده شده و عده ای زیادی از کمونست ها و روس های سفاك به جهنم فرستاده شدند و درین برخورد پنج تن از مجاهدین راه الله شهید شدند که اسمای شان قرار ذیل است .

۱ـ نور محمد ولد محمد قل از قریه هزار باغ .

۲ـ امام علی ولد توخته از قریه هزار باغ .

۳ـ امان الله ولد عبدالرحمن از مرکز ولسوالی .

٤ـ عبدالخیر ولد قره قل از مرکز ولسوالی .

٥ـ غلام فاروق ولد غلام سخی مرکز ولسوالی .

ولایت کندز

راپور و اصله از ولایت کندز حاکی است که : مجاهدین دلیر و کافر شکن راه حق در ولسوالی قلعه ذال بتاریخ ۱۳۶۰/۷/۸ بالای قوای متجاوز و اشغالگر روس حمله نموده به تعداد بیست نفر از عساکر ملحد روسی و کارملی را به جهنم فرستادند . و ۲۰ نفر از عساکر کارملی با سلاح دست داشته شان به مجاهدین تسلیم شدند . در نتیجهٔ این برخورد یک دستگاه تانک منهدم و یک عراده جیپ روسی مادل جدید و یازده میل کلاشینکوف به غنیمت گرفته شد .

ولایت بدخشان

از ولایت بدخشان گذارش رسیده حاکی است که بتاریخ ۱۳۶۰/۷/۱۶ در یک درگیری شدید مجاهدین بقتل با روس ها در جوار فیض آباد ، عده ای زیادی از روس های جنایت کار و پرچمی های لعنتی به هلاکت رسیدند . روس ها در اثر مقاومت مجاهدین بعد از تحمل خسارات زیادی عقب نشینی نمودند . خسارات وارده و تلفات این جنگ چنین گذارش شده :

۱ـ جمعاً به تعداد ۲۶ نفر مجاهدین در ظرف پنج روز جام شهادت نوشیدند .

۲ـ به تعداد ۶ نفر مجروح شدند .

۳ـ ده خانه ویران و بیست خرمن گندم طعمهٔ حریق گردیدند . و یک تعداد زیادی مواشی به تلف رسیدند .

مواد یکه به غنیمت گرفته شده است :

۱ـ راکت جدید پنج دانه با موشک های آن .

۲ـ مین هاوان ۸۳ ملیمتر صد دانه .

۳ـ مرمی کلاشینکوف سی صندوق .

٤ـ مرمی کارابین ۱۵ صندوق.

ولایت فاریاب

راپور و اصله از ولسوالی اندخوی ولایت فاریاب حاکیست که:

۱ـ در یک حملهٔ مجاهدین جان برکف، راه حق در علاقه داری قرغان که بالای عساکر روسی و کارملی صورت گرفت در نتیجه دو تن از کمونست های کارملی هلاك و نه نفر دیگر شدیداً مجروح گردیدند و درین درگیری دو میل کلاشینکوف و تعداد زیادی مرمی بدست مجاهدین افتاده و درین جریان یکتن از مجاهدین بنام حامد ولد دوران به شهادت رسید.

(انا لله وانا الیه راجعون)

۲ـ در یک حملهٔ دیگر مجاهدین بالای روس ها و کارملی ها در مکتب قرمقول، نه تن از مزدوران روس ها به هلاکت رسیدند ـ یک دستگاه تانک و یک عراده موتر درین حادثه از بین برده شد.

۳ـ در اثر یک حملهٔ دیگر مجاهدین در ولسوالی اند خوی، شش نفر پرچمی هلاك و دو میل تفنگ ۳۰۳ بور و دو میل تفنگچه به غنیمت گرفته شده است.

طبق یک راپور دیگر، در اثر یک در گیری بین مجاهدین راه حق و کمونست ها، در سرك چقچی ولسوالی جوز جان چهار نفر از مزدوران روس هلاك گردیدند که یکی از آنها برادر شاروال جوز جان میباشد.

در اثر یک عملیات دیگر که در منطقهٔ چرب باشی جوز جان صورت گرفت، یک دستگاه تانک زرهی و دو عراده موتر طعمهٔ حریق گردیده و ده نفر از دواداران استعمار سرخ به هلاکت رسیدند.

در اثر یک عملیات دیگر مجاهدین در بندر آقچه یک دهشکه چی از مزدوران روسی به هلاکت رسید و نیز در اثر یک عملیات چریکی دیگر در ولسوالی اند خوی، هشت نفر از پرچمیان هلاك گردیدند.

(بقیه از ص ۷۴)

انگیزهٔ اقتصادی حملهٔ روس بر افغانستان

سروی و باز رسی آن لذت می برند و از آیندهٔ پر باری که در تقویم استعماری شان پیش بینی کرده اند، خوش و مسرور به نظر میرسند. و به همین ترتیب بدست آوردن منابع برق و آب که در سایر نقاط افغانستان نیز بحد کافی وجود دارد، نیازمندی های روس و اقمارش را تکافو می کند و بنابر این باخیره سری و وحشت در پی آنست تا بهر قیمتی که بر ایش تمام شود، بر کشور ما سیطره یابد و آنرا جزء مستعمرات خود سازد. و ان شا الله که این مملکت گورستان روس خواهد شد و اما تسلیم و شکست را هرگز نخواهد پذیرفت.

(ادامه دارد)

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مناجات

یارب بدلم غیر خودت جا مگذار
در دیدهٔ من گرد تمنا مگذار
گفتم گفتم ز من نمی آید ہیچ
رحمی! رحمی! مرا بمن وا مگذار

یارب مکن از لطف پریشان مارا
ہر چند کہ ہست جرم و عصیاں مارا
ذاتِ تو غنی و ما ہمہ محتاجیم
محتاج بغیر خود مگردان مارا

ای سر تو در سینۂ ہر محرم راز
پیوستہ درِ رحمت تو بر ہمہ باز
ہر کس کہ بدرگاہِ تو آورد نیاز
محروم ز درگاہِ تو کی گردد باز





قیمت فی شماره - پانزده افغانی